انتشارات دانشگاه تهران

۲۶۸

شعر فارسی در عهد شاهرخ

(نیمهٔ اول قرن نهم)

یا

آغاز انحطاط در شعر فارسی

تألیف

دکتر احسان یارشاطر

تهران
شهریور ۱۳۳۴

چاپخانهٔ دانشگاه

تذکار

این کتاب را که موضوع آن «شعر فارسی در پنجاه سال اول قرن نهم هجری یا دوران حکومت شاهرخ» است نگارنده در سال ۱۳۲۶ بپایان آوردم. اما بسبب سفر اروپا که اندکی بعد پیش آمد انتشار آن امکان نیافت. در اروپا توفیقی دست داد و بمطالعهٔ زبانهای ایران پیش از اسلام دست زدم، و بتدریج همّ خودرا بر آن رشته موقوف کردم. پس از باز گشت نیز تدریس این زبانهارا عهده‌دار گردیدم و از تتبع رشته‌ای که سابقاً بآن مشغول بودم دور ماندم.

اماچون شعر فارسی در نیمهٔ اول قرن نهم هجری، که از ادوار مهم تحول ادبی در ایران است، هنوز موضوع مطالعهٔ دقیقی قرار نگرفته بود انتشار این کتاب را بیفایده ندیدم، بخصوص که شورای دانشکدهٔ ادبیات نیز تدریس آنرا برای دانشجویان مفید شمرد.

اینك این کتاب را که حاصل چندین سال بحث و تحقیق گذشته است بمحضر پژوهندگان ادبیات فارسی تقدیم می کنم و امیدوارم نه تنها در روشن ساختن احوال ادبی قرن نهم هجری سودمند واقع شود بلکه از ادای کمکی بمتتبعان سایر ادوار ادبی ایران نیز باز نماند. تاآنجا که نگارنده اطلاع دارم این نخستین باری است که یکی از ادوار ادبی ایران مورد بحثی مستقل ودقیق و جامع قرار میگیرد. بسیاری از فصول این بحث در تحقیق سایر ادوار ادبی ایران نیز بکار میآید.

وظیفهٔ خود میدانم که امتنان قلبی خودرا از جناب آقای **علی اصغر حکمت** که هنگام تألیف کتاب از مساعدت بی‌دریغ ایشان برخوردار شده‌ام ابراز دارم، و همچنین از آقای **سعید نفیسی** که نسخ خطی خودرا چندین سال برای تحقیق موضوع دراختیار اینجانب گذاشتند و از آقای **حاج حسین آقا ملك** که از نسخ نفیس کتابخانهٔ ایشان فایده برده‌ام سپاسگزاری کنم.

احسان یارشاطر

طهران ـ تیر ماه ۱۳۳٤

فهرست مطالب

مقدمه

این کتاب تحقیقی است دربارهٔ «شعرفارسی در پنجاه سال‌اول‌قرن نهم هجری». میتوان آنرا «شعرفارسی در دوران حکومت شاهرخ» نیز نامید، چه دوران حکومت شاهرخ، فرزندامیرتیمور گورگان، از ۸۰۷ تا ۸۵۰، کم‌و بیش بانیمهٔ اول قرن نهم برابراست.

این‌دوره را چنانکه پوشیده نیست نمیتوان ازادواردرخشان‌ادبی ایران دانست و آثار ادبی آنرا با آثار ادواری چون دوران حکومت اسمعیل سامانی ومحمود غزنوی وسنجرسلجوقی و ناصرالدین‌شاه قاجار برابرشمرد. اما شعروشاعری این عصر از جهاتی دیگردرخور توجه و وشایستهٔ تحقیق است:

نخست ازجهت‌رواج شعر و وفورشعرا واهتمامی که درتربیت و حمایت ایشان بکارمیرفته. در پنجاه سال دوم قرن هشتم هجری کشورما بسبب منازعات‌پی‌درپی خاندانهائی که درایران‌حکم میراندندروزگاری آشفته داشت. درهر گوشه امیری‌بتکاپوی قدرت برخاسته بودودرطلب زیادت میکوشید. جدال مدعیان امن‌و آسایش‌راازحیات عامه‌برانداخته بود. هجوم تیموروغارت و کشتار بیرحمانه‌ای که‌سپاهیان او ببار آوردند ضربت تازه‌ای برپیکرفرسودهٔ ایران فرودآورد وبرویرانی و نابسامانی افزود. سکون و آرامش بازنیامد و دربسیاری ازمظاهرحیات معنوی ایران گسستگی‌و اضطراب بظهورپیوست.

تیمور در۸۰۷در گذشت. شاهرخ فرزند کهتر تیمور که کفایت و تدبیر را باعدالت و صلح‌جوئی جمع داشت پس‌از پدرقریب نیم قرن در

ایران فرمان راند و قلمرو حکومت خود را نسبةً آرامش و آسایشی بخشید. دانش رونقی یافت و بازار هنر گرم شد. در روزگار وی، که موضوع بحث‌ماست، امرا و شاهزادگان تیموری که عموما دوستدار هنر وحامی دانش وادب بودند مراکز علمی‌وادبی بوجودآوردند. سمرقند وتبریز وشیراز ازجملهٔ این‌مراکز بودند. امامهمترین کانون‌ادبی این‌عصر دربارهرات بود. درهرات شاهرخ بحکومت‌می نشست و بایسنقر، فرزند هنرمند وهنرپرورش، ونیزدیگر فرزندان وی، بجمع وتربیت شعرا و دانشمندان و صاحب هنران می پرداختند.

مختصرآنکه ایران دردوران‌حکومت شاهرخ که قریب نیم‌قرن بدرازا کشید دوره‌ای از رونق ادبی وهنری بخوددید که پس از افول سلطنت شاهرخ بسبب شورشهای متوالی شاهزادگان‌وقیامهای‌پی‌درپی مدعیان و گسیختگی امور بپایان آمد، تا آنکه دردوران حکومت سلطان‌حسین بایقرا ووزارت امیرعلیشیر کانون‌ادبی باشکوه دیگری‌در هرات پدیدار شد وحیات ادبی ایران رونقی تازه یافت.

بنابرآنچه گذشت نیمهٔ اول قرن نهم هجری و دوران حکومت شاهرخ را بعلت حدود ممتاز سیاسی‌ورونق‌بازارشاعری‌وهمچنین وجود مشترکات کیفی درشعر، که‌ازآنها دراین کتاب سخن رفته است، میتوان درتاریخ ادبی ایران دوره‌ای خاص شمرد و تحقیق‌آنرا بعنوان «تحقیق دورهٔ ادبی» مورد توجه قرارداد.

گذشته‌ازین، ازجهات‌دیگر نیز تحقیق شعراین‌دوره را میتوان واجد فایده و اهمیت شمرد:

یکی آنکه درشعر ایندوره کیفیات تازه‌ای پدیدآمد که میتوان آنهارامقدمهٔ ظهورسبك معروفی که‌به «سبك صفوی» یا «سبك‌هندی» مشهور است دانست. شناختن سبك صفوی بدون تتبع‌شعراین دوره

بدرستی ممکن نیست . علل ظهور و مقدمات این سبك را در ایندوره آشکارتر میتوان دید ، چه هنوز آغاز تحول است: اسلوب قدیم یکسره جای نپرداخته و سبك تازه رخت نینداخته است .

دوم آنکه ایندوره را باید آغاز انحطاط در شعر فارسی شمرد . در ایندوره است که فصاحت کلام اساتید قدیم و استواری سخن ایشان که آثار استادانی چون ابن یمین فریومدی و خواجوی کرمانی و عبید زاکانی وخاصه خواجهٔ شیراز آخرین جلوه گاه آنست ازدرخشش باز میماند. باید گفت ازاین پس تا روزگار قاجاریان شعر فارسی ازسیر انحطاطی خود باز نایستاد. همانگونه که پیشرفت واعتلاء شعر شایسته بحث و تحقیق است رکود و تنزل آن نیز درخور التفات و پژوهش است ، خاصه آغاز پیشرفت یا انحطاط ؛ چه امکان باز یافتن علل در مراحل نخستین تحول بیشتر فراهم است .

سوم آنکه در ایندوره اشعار مذهبی اهل تشیع شکفتگی خاصی یافت ، چنانکه میتوان ایندوره را بحقیقت آغاز رواج اشعار مذهبی شیعیان خواند . شعرائی چون شاه نعمةالله ولی و لطف الله نشابوری و کاتبی ترشیزی و محمدبن حسام الدین ــ مشهور بابن حسام ، که از اساتید شعر شیعی اند، در ایندوره میزیستند . شعر در ستایش ائمه شیعیان خاص ایندوره نیست، اما دراین دوره است که قصاید غرا در نعت علی ابن ابیطالب (ع) و ثناء امام شهید ورثاء واقعهٔ کربلا و ستایش ائمهٔ دوازده گانه و لعن دشمنان خاندان پیغمبر سروده شد. برای کسی که تحقیق اشعار مذهبی وجههٔ نظر او باشد ازتوجه خاص بشعر ایندوره گزیر نیست .

گذشته ازاین جهات باید بیادآورد که ایندوره درادوار بعد ، از راه شعر ، تأثیر معنوی خاصی داشته است . چه در ایندوره اقطاب و پیشوایانی میزیستند که شعر را وسیلهٔ اظهار افکار واندیشه های خویش

قراردادند ، و پیروان و دوستداران ایشان هرگز از تأثیر سخن آنان بر کنار نمانده‌اند. ازاین‌قبیل‌اند قاسم‌الانوار تبریزی و شاه نعمة‌الله‌ولی.

☆☆☆

از آنجا که تحول شعر و کیفیت آن با اوضاع اجتماعی و فرهنگی زمان بستگی دارد در آغاز کتاب بخشی در بیان این اوضاع آوردم.

بخش‌دوم کتاب را که‌در تحقیق‌شعراین‌دوره‌است بسه جزء اساسی تقسیم کردم: جزء اول‌در بیان کلیاتی‌درشعروشاعری این‌دوره که مشتمل است برذکر مراکز عمدهٔ ادبی، حامیان و مشوقین شعرا، منزلت عمومی شعر ، زندگی شعرا ، مناسبات آنها بایکدیگر، شعرعربی‌وترکی‌دراین دوره ، و همچنین فصلی در کیفیت عمومی شعراین زمان که درآن از انحطاط شعردراین‌دوره وعلل وموجبات‌ومظاهرآن سخن رفته‌است.

جزء دوم در انواع شعراست ازلحاظ صورت ، و درآن‌ازقصیده وغزل‌ومثنوی‌وقطعه ورباعی‌وترجیع‌بند وترکیب‌بند ومسمط ومستزاد، و خصایص هریك از لحاظ صورت و مضمون سخن‌رفته .

جزء سوم در انواع شعر است از لحاظ معنی ، که درآن اشعار وصفی وعشقی وعرفانی و مذهبی وحماسی ومدح و رثاء وبث‌الشکوی واشعار حکائی و اشعارتعلیمی وهجو ومطایبه ومعما ولغز و ماده تاریخ واقسام آنها مورد بحث قرار گرفته است .

درپایان کتاب فهرستی از۱۵٦ تن شاعرانی که نیمهٔ اول قرن‌نهم را درك کرده‌اند ، باتاریخ وفات هریك که بدست آمد ، افزودم . اما ازآوردن شرح حال‌آنان خودداری نمودم ، چه‌اگرمیخواستم آنچه در این‌باره‌فراهم‌آمده‌است‌بیاورم کتاب چندین‌برابرمیشد. حتی‌یادداشتهائی که دربارهٔ بعضی‌ازشعرا چون‌شاه‌نعمة‌الله ولی‌و کاتبی‌ترشیزی‌ولطف‌الله نشابوری گرد آمده خود رساله‌ای جداگانه محسوب میشود .

ازاین‌گذشته‌آنچه دراین پژوهش بخصوص مورد نظر نگارنده

بود بیشتر کیفیات و مختصات شعرزمان بود ، نه ترجمهٔ حال شعرا ، ودر این باب ازآنچه لازمهٔ استقصا بود فروگذار نشد . چه اینجانب معتقدم که آنچه میتواند تحقیق ادبیات ایران را رونقی ببخشد و از حال رکود خارج سازد اینست که در دوره های کوتاه ادبی پژوهش دقیق صورت پذیرد ، یعنی تمام آثاری که از شعر یا نثردوره‌ای دردست مانده مطالعه وتحلیل شود وباشیوهٔ درست مورد سنجش قرار گیرد .

روش نگارنده در مطالعهٔ شعردورهٔ شاهرخ همین بوده است . بعضی ازفصول کتاب ازقبیل بحثی که دربارهٔ مضامین غزل عاشقانه وعارفانه و یا کیفیت انحطاط شعر و مظاهر و علل آن آمده در تحقیق سایر دوره‌های ادبی نیز میتواند مورد استفاده قرار گیرد .

متأسفانه باوجود کوششی که بکار بردم نسخهٔ دیوان عصمت بخارائی که شعرائی چون خیالی بخارائی و بساطی سمرقندی پیرو او بوده‌اند بدست نیامد وناچار در باب او بنقل تذکره نویسان اکتفا کردم .

احسان یارشاطر

مرداد ۱۳۲۷

مآخذ عمدهٔ کتاب

درضمن کتاب هرجا اشاره‌ای بیکی ازاین مآخذ شده منظور نسخه‌ای‌است که‌در این فهرست ذکر گردیده .

۱- کتب تذکره و تاریخ

تذکرهٔ دولتشاه	تذکرهٔ عمومی ، تألیف دولتشاه سمرقندی ؛ تاریخ تألیف : ۸۹۲ هجری قمری ــ چاپ لیدن ، ۱۹۰۱ مسیحی.
مجالس النفائس	تذکرهٔ شعرای قرن نهم، تألیف امیرعلیشیر نوائی؛ تاریخ تألیف: ۷۹۶ هجری قمری- ترجمه فارسی توسط محمد فخری هراتی وحکیم مبارکشاه قزوینی ، چاپ تهران ، باهتمام علی اصغر حکمت ، ۱۳۲۳ هجری شمسی .
نفحات الانس	تذکرهٔ عمومی عرفا ، تألیف عبدالرحمن جامی؛ چاپ تهران ، ۱۲۹۸ هجری قمری.
مجالس العشاق	منسوب بسلطان حسین بایقرا، چاپ هندوستان، ۱۳۱۳ هجری قمری.
تحفهٔ سامی	تذکرهٔ شعرای قرن دهم تاسال ۹۵۸ هجری قمری، تألیف سام میرزا صفوی پسر شاه اسمعیل، چاپ تهران، ۱۳۱٤ هجری شمسی.
تذکرهٔ هفت اقلیم	تذکرهٔ عمومی شعرا برحسب مولد آنها ، تألیف احمد امین رازی؛ تاریخ تألیف: ۱۰۰٤ ـ نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران
مجمع الفصحاء	تذکرهٔ عمومی شعرا، تألیف رضاقلیخان هدایت ؛ چاپ تهران، ۱۲۹۵ هجری قمری
ریاض العارفین	تذکرهٔ عمومی شعرای عارف ، تألیف رضا قلیخان هدایت ؛ چاپ تهران ، ۱۳۱٦ هجری شمسی
نامهٔ دانشوران	جلد هفتم . چاپ تهران ، ۱۳۲٤ هجری قمری
شعرالعجم	درکلیات شعرفارسی ، تألیف شبلی نعمانی ، ترجمهٔ فخرداعی گیلانی ، چاپ تهران ، ۱۳۱٤ هجری شمسی

تاریخ ادبیات ایران: تألیف دکتر رضازاده شفق ، چاپ تهران، ۱۳۲۱ هجری شمسی

تاریخ ادبیات ایران تا قرن ششم: تألیف بدیع الزمان فروزانفر ، چاپ موسسهٔ وعظ و خطابه ، ۱۳۱۵ هجری شمسی

ظفرنامهٔ تیموری: در تاریخ حیات تیمور ، تألیف شرف الدین علی یزدی ؛ چاپ کلکته ، ۱۸۸۷ مسیحی

حبیب السیر: تاریخ عمومی ، تألیف غیاث الدین خواند میر؛ چاپ تهران ، ۱۲۷۱ هجری قمری

مطلع السعدین: شامل وقایع میان تولد سلطان ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری (۸۷۲–۷٤۰) ، تألیف عبدالرزاق سمرقندی ، نسخهٔ خطی مرغوب متعلق بکتابخانه ملی تهران، بشمارهٔ ۹۷۹، تاریخ ۱۰۳۲ هجری شمسی .

عجایب المقدور فی اخبار تیمور: در تاریخ حیات تیمور ، تألیف ابن عربشاه ؛ چاپ عثمانی ، سال ۱۳۰۵ هجری قمری

تاریخ جدید یزد: تألیف حسین بن علی الکاتب (اواخر قرن نهم) ؛ چاپ یزد ، سال ۱۳۱۷ هجری شمسی

تاریخ مغول: تألیف عباس اقبال ، چاپ تهران ، ۱۳۱۲ هجری شمسی

تاریخ قرون وسطی: تألیف وحیدالملك شیبانی ، چاپ تهران ، سال ۱۳۱۵ هجری شمسی

۳- دواوین و آثار منظوم

دیوان کمال خجندی: نسخهٔ خطی مرغوب، تاریخ تحریر : ۸۵۰ هجری قمری (ن) [۱]

دیوان مغربی تبریزی: نسخهٔ خطی مرغوب، تاریخ تحریر : ۹۱۸ هجری قمری (ن)

دیوان همان شاعر: نسخهٔ خطی بدون تاریخ (ن)

دیوان لطف الله نشابوری: نسخهٔ خطی ، متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران، بدون رقم، ظاهراً از کتب کتابخانهٔ سلطنتی شاهرخ [۲]

---

(۱) متعلق بآقای سعید نفیسی

(۲) این دیوان ظاهراً منحصر بفرداست و باخطی میان نسخ و نستعلیق و خوانا تحریر شده. درحواشی کتاب مهر شاهرخ بن تیمور دیده میشود . درپشت دیوان باخط نستعلیق بسیار خوش نوشته شده « دیوان مولانا لطف الله نشابوری متوفی ۸۱۲ که سیمی نشابوری جمع کرده و سپس بخزانهٔ شاهرخ بن تیمور گورگان انتقال یافته است » . این دیوان مشتمل بر ۲۵٦ صفحه وقریب ده هزار بیت است واشعار آن برحسب نوع مضمون تدوین شده. متأسفانه درصحافی آن اغتشاشی دست داده وبعضی از قسمتهای آن نامرتب است.

دیوان شاه نعمة الله ولی	چاپ تهران ، سال ۱۳۱٦ هجری شمسی [1]
دیوان کاتبی تبریزی	نسخهٔ خطی ، بدون رقم و تاریخ ، ولی برحسب نوع خط و کاغذ قریب بزمان شاعر (ن)
دیوان همان شاعر	نسخهٔ خطی ، بدون تاریخ ورقم (ن)
دیوان قاسم الانوار تبریزی	نسخهٔ خطی مرغوب ، بضمیمهٔ دیوان نورالدین نوری وشاپور تهرانی ، بدون تاریخ (ن)
دیوان بساطی سمرقندی	نسخهٔ خطی ، بااضافاتی بخط آقای سعید نفیسی ، تاریخ تحریر: ۸۳٦ هجری قمری (ن)
دیوان خیالی بخارائی	نسخهٔ خطی ؛ تاریخ تحریر : ۱۳۱۵ هجری قمری (ن)
دیوان امیر شاهی	چاپ ترکیه ، سال ۱۳۲٤ هجری قمری
دیوان طوسی	چاپ تهران ، سال ۱۳۱۲ (۱)
دیوان شیخ آذری	نسخهٔ خطی ، تاریخ تحریر : ۱۳۱۵ هجری قمری ، ضمیمهٔ دیوان خیالی (ن)
دیوان امیر همایون اسفراینی	نسخهٔ خطی ، بدون رقم ، بااضافاتی بخط آقای سعید نفیسی از روی نسخهٔ محرر بسال ۹۸۰ هجری قمری (ن)
دیوان ابن حسام	چاپ ایران ، سال ۱۲۷۰ هجری قمری
دیوان خاقانی	چاپ تهران، باهتمام علی عبدالرسولی، سال ۱۳۱٦ هجری شمسی
دیوان عبید زاکانی	چاپ تهران ، سال ۱۳۲۱ هجری شمسی
جنگ خطی	محتوی منتخبی از اشعار یازده تن شاعر و دیوان بساطی سمرقندی واشعاری ازحکیمی ترمذی؛ تاریخ تحریر: ۸۳٦ هجری قمری.
جنگ خطی	حاوی منتخبی از اشعار سی شاعر مختلف ، ازجمله بیست غزل و چهار رباعی از شرف الدین علی یزدی، متعلق بکتابخانهٔ ملی ملك.
مثنوی دستور عشاق فتاحی نیشابوری	چاپ برلین ، سال ۱۹۲٦ مسیحی

---

(۱) اشعار این دیوان ظاهراً همه متعلق بشاه نعمة الله نیست واشعار بعضی ازپیروان او نیز بغلط درآن داخل شده. ابتدا وانتهای دیوان نیز بسیار مغشوش است.

مثنوی ده‌باب کاتبی	نسخهٔ خطی ، متعلق بکتابخانهٔ ملی ملك
مثنوی تجنیسات و منتخبی از مثنوی ذوبحرین کاتبی	چاپ ایران ، بدون تاریخ
مثنوی انیس العاشقین	نسخهٔ خطی ؛ تاریخ تحریر : ۱۲۷۰ هجری قمری (ن)
مثنوی گوی و چوگان عارفی هراتی	چاپ لندن ، سال ۱۹۳۱ مسیحی

۳ـ کتب دیگر

چهارمقالهٔ عروضی	تألیف نظامی عروضی سمرقندی، باهتمام محمدقزوینی، لیدن ۱۹۱۰ مسیحی
المعجم معائیراشعارفی‌العجم	تألیف شمس قیس رازی ، چاپ تهران، ۱۳۱۴ هجری شمسی.
بهارستان	تألیف عبدالرحمن جامی، چاپ تهران، سال ۱۳۰۸ هجری شمسی.
حسن و دل منثور فتاحی نیشابوری	نسخهٔ خطی ؛ تاریخ تحریر : ۱۲۴۱ هجری قمری.
گاه‌شماری در ایران قدیم	تألیف سیدحسن تقی زاده ، تهران ، ۱۳۱۶ هجری شمسی
جامی	تألیف علی اصغر حکمت، چاپ تهران، سال ۱۳۲۰ هجری شمسی.
حلل مطرز فی معما و لغز	تالیف شرف الدین علی یزدی، نسخهٔ خطی، بدون رقم و تاریخ (ن).
سبك شناسی	تالیف ملك الشعرا بهار، چاپ تهران، ۱۳۲۱ هجری شمسی.
بیست مقاله	تالیف میرزا محمدخان قزوینی ، جلد دوم، ۱۳۲۰ هجری شمسی

۴ـ منابع خارجی

E. Blochet	*Introduction a l'Histoire des Mongols de Fall Allah Rashid ed-Din*, Leiden, 1910
L. Bouvat	*L'Empire Mongol*, Paris, 1927
	Essai sur la civilization Timouride, Jour. Asiat., Avril-Juin, 1926
E.G. Browne	*A Literary History of Persia*, vol. II, London, 1915; vol. III, London, 1920

Ruy G. de Clavijo — *Emabassy to Tamerlane(1403-6)* transl. by G Le Strange, London, 1928

H.Ethé — *Neupersisehe Literatur,* in dem *Grundriss der iranischen Philologie,* Stuttgart, 1904

C.Huart — *Calliographes et mignaturistes de l'Orien. musulman,* Paris, 1908

Lane pool — *The Mohammedan Dynastiies,* London, 1925

A.U. Pope — *A Survey of Persian Art ,* vols. II, III, V London-New York, 1936

M·Quatremére — *Histoire des Mongols de la Perse,* Paris, 1839

P.Sykes — *A History of Persia ,* London, 1930

— *Encylopedie de l'Islame*

بخش اول

اوضاع اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ایران

در نیمهٔ اول قرن نهم

فصل اول

اوضاع اجتماعی وفرهنگی

۱ ـ نظر کلی

باآنکه غلبهٔ نظامی تیمور برایران غلبه‌ای کامل بود، تیمور و اعقاب او بخلاف اسکندر و اعراب که تمدن تازه وحیات اجتماعی جدیدی در ایران باعث شدند تمدن تازه‌ای در ایران بوجود نیاوردند و صورت خاصی بزندگی ایرانیان نبخشیدند. اگرچه‌سلطه وحکومت تیموریان در بعضی ازامور اجتماعی و اداری ایران تغییراتی بوجودآورد ولی این تغییرات هیچیك عمیق واساسی نبود و رویهمرفته تمدن ایران را درعهدتیموریان باید دنبالهٔ تمدن عهد خوارزمشاهیان ومغول‌دانست که اساس‌آن همان تمدن سامانی وسلجوقی است.

علت اینکه تیموریان با وجود سلطهٔ شدید سیاسی خود نتوانستند در تمدن ایران تأثیرقابل ملاحظه‌ای داشته‌باشندآنست که تاتارهای‌تیموری نیزمثل غالب‌اقوامی که بایران هجوم‌آورده‌اند از حیث فرهنگ وتمدن ازایران ضعیف‌تربودندوبزودی دریافتند که دربرابرقوم متمدن‌تری قراردارند که مدتها پیش مرحلهٔ تمدن ابتدائی و فرهنگ بدوی‌آنانرا گذرانده‌است و درمرحلهٔ عالیتری از تمدن قراردارد. طبعاً بکسب و اقتباس این تمدن پرداختند ودرامورحکومت‌نیز ازایرانیان مددخواستند. همین وضع برای مغولان چنگیزی نیز پیش‌آمد، با این تفاوت که میتوان گفت تیموریان پیش ازآنکه بایران هجوم آورند خود تمدن ایرانیان را پذیرفته بودند. چه تیموردرماوراءالنهر تربیت یافت وخود واتباعش مسلمان‌بودند وفرهنگ‌وتمدن ایرانی را درجامهٔ تمدن اسلامی می‌شناختند. تیموررا در حقیقت میتوان‌ازحیث‌تمدن

وفرهنگ ایرانی تاتارمنشی بشمار آورد.

تیمور نظر باحترامی که بخاندان چنگیز داشت و از آنجا که میخواست حکومت خود را دنبالهٔ حکومت چنگیزیان قلمداد کند قسمتی از یاسای چنگیزی را پذیرفت وآنرا با اصول اسلامی تلفیق کرد و قواعدی را که به «تزوك تیموری» معروف است ترتیب داد (۱). امانتها در امور لشکری و نظامی بود که قواعد و رسوم مغولی اعتباری داشت . درامور کشوری همان اصول ایرانی معتبر بود.

---

(۱) یاسای چنگیزی مجموعه‌ای از اصول کلی حقوقی و قوانین مدنی و جزائی و مقررات نظامی وانتظامی بود. بعضی ازقواعد اساسی آن بدینقرار است :

۱ ـ عقیده ومذهب بشرط اعتقاد بخدای واحد آزاد است.

۲ ـ پادشاه بایداز نسل ذکور چنگیزخان باشد وحکومتش ازطرف مجمع شاهزادگان تصویب شود .

۳ ـ با دشمن صلح نباید کرد مگر پس از غلبهٔ بروی .

٤ ـ شکاراز فروردین تا مهرماه ممنوع است.

٥ ـ خوردن خون و احشاء حیوانات مباح است.

٦ ـ تمام کسانیکه در خدمات جنگی وارد نیستند باید مجانا در خدمات عمومی و عام‌المنفعه شرکت نمایند، ودرهفته یکروز نیز برای سلطان بلاعوض کار کنند .

۷ ـ مجازات دزدی معمولا ۷ تا ۷۰۰ ضربه چوب است که آنرا میتوان به ۹ برابر مال مسروق خرید . گاهی نیز مجازات دزدی اعدام است

۸ ـ هیچ فردی از مغول غلام دیگری نمیشود و همه مغولان میتوانند اقوام دیگر را برده کنند . هر کس غلام دیگری را بدون اجازه تصرف کند یا غلام فراری را به صاحبش بازنگرداند مجازاتش اعدام است .

۹ ـ هرمردی میتواند با هر زنی که از اقربای طبقهٔ اول و دوم او نباشد ازدواج کند. عدهٔ زن وغلام محدود نیست بشرط آنکه مرد از عهدهٔ مخارج آنها برآید.

۱۰ ـ مجازات زنا اعدام است . هر کس زانی وزانیه را درحین ارتکاب ببیند میتواند آنها را بکشد .

۱۱ ـ مجازات جاسوسی و لواطه و شهادت دروغ وجادوگری مرگ است .

بقیه حاشیه در صفحهٔ ٥

زبان دربار تیموریان نیز زبان فارسی بود و سلاطین و شاهزادگان تیموری نه تنها غالباً باشعر و ادب و عرفان ایرانی آشنا بودند بلکه بسیاری از آنها نیز بزبان فارسی شعر میگفتند. حتی خود تیمور از شعر و ادب فارسی بیگانه نبود.

۲ - سازمان حکومت

در رأس سازمان حکومت شخص سلطان قرار داشت. سلطنت وی سلطنت مطلقه بود و سلطان مالك جان و مال رعیت و صاحب همهٔ کشور بشمار میرفت و میتوانست هر قسمت از ملك خود را بهر که بخواهد بعنوان تیول واگذار کند. بنابر یاسای چنگیزی که مورد قبول تیمور نیز بود سلطان باید از خاندان چنگیز باشد. بهمین سبب تیمور تا مدتی بنام خانهائی از خاندان جغتای، فرزند چنگیز، حکومت کرد، ولی این احتیاط را سرانجام رها کرد. و نیز میبایست انتخاب سلطان و تصمیمات عمدهٔ او بتصویب قوریلتای بزرگ (مجمع شاهزادگان) برسد. قوریلتائی که برای فتح چین تشکیل شد اثری از این رسم چنگیزی بود.

نشان عمدهٔ سلطنت مانند پیش خطبه و سکه بود. همین دو نیز دلیل قبول تبعیت از سلطان بشمار میرفت. فرامین بامهر رسمی از طرف سلطان معتبر بود. مهر رسمی یا «تمغا» مهری بود با رمز مخصوص که برحسب اهمیت فرمان بامرکب طلائی یاقرمز

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ ٤

۱۲ - مجازات مباشر خائن اعدام است مگر آنکه تقصیرش کوچك باشد، در این صورت تعیین مجازات او بسته بنظر خان است.

۱۳ - ترخانها میتوانند تا ۹ بار بدون مجازات مرتکب جرم شوند (ترخانها طبقه‌ای از بزرگان مغول بودند که از کلیهٔ خدمات عمومی و پرداخت مالیات معاف بودند و بدون اجازه میتوانستند بحضور خان بروند).

برای تفصیل بیشتر رجوع شود:

L. Bouvat, Essai sur la civilization Timouride, Jour. Asiatique, Avril-juin, 1926 در

یا سیاه زده میشد . گاه بجای تمغا «یرلیغ» بکار میرفت و آن نقش انگشت سلطان بود با مرکب قرمز .

علامت رسمی کشور همان شیروخورشید بود (۱) . کلاویژو در سفرنامهٔ خود مینویسد که قصور سمرقند با علامت شیروخورشید و نیز سه دایره که علامت سه ربع مسکون بود تزئین گردیده بود (۲) .

پس از سلطان امرا و وزراء قرار داشتند . امور جنگ و سپاه غالباً با امرای تاتار بود، اما وزرا ایرانی بودند. تصمیمات مهم درمجمعی از وزرا گرفته میشد. رئیس این مجمع را « دیوان بیك » میگفتند .

حکومت ولایات تیموری یکسان نبود و اصولاً تیموریان قواعد منظم و ثابتی برای ادارهٔ همهٔ کشور نداشتند. حکام ولایات قدرت فوق العاده داشتند و ادارهٔ هر ولایت وابسته بنظر حاکم آن بود . تیمور و شاهرخ در بسیاری از موارد پس از دریافت غنائم وضبط اموال و تعیین خراج سالانه ولایت را بحاکم سابق میسپردند و مراجعت میکردند البته خطبه و سکه میبایست بنام سلطان تیموری باشد .

گاه بعضی از امرا قدرت و نفوذ بسیار مییافتند و در کار حکومت نظارت میکردند چنانکه در دوران شاهرخ امیر شاهملك و امیر سید خواجه و امیر شیخ نورالدین و امیر علیکه کوکلتاش و بایسنقر و امیر جلال الدین فیروز شاه بنوبت از این قدرت برخوردار شدند .

مالیات معمولاً مالیات مستقیم بود که از املاك مزروعی گرفته میشد . مالیات غیرمستقیم و نیز مالیات شخصی و مالیات بر اموال منقول وجود نداشت . مالیات مزروعی برحسب نوع آبیاری از ربع تا ثلث محصول ترقی میکرد . تیمور و شاهرخ بخصوص مراقبت داشتند که رعیت مورد اجحاف محصلین مالیاتی و مأمورین حکام قرار نگیرد (۳). ولی نمیتوان گفت این مراقبت عملاً زیاد مؤثر بوده است . از شاهزادگان تیموری

۱ - رجوع شود برسالهٔ « شیروخورشید » تألیف مرحوم سید احمد کسروی

۲ - رسالهٔ سابق الذکر L. Bouvat ، صفحهٔ ۲۰۲

(۳) حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۱٦٦

عمرشیخ و پیرمحمد در امر مالیات و تنظیم آن دقت خاصی مبذول داشته‌اند.

درهرشهر مأمورین متعدد انتظامی حفظ نظم و امنیت رابعهده داشتند. حفظ نظم هرمحله ازشهر بعهدهٔ «کوتوال» بود که عده‌ای مأمور بنام «قورچی» دراختیار خود داشت. مأمورین دیگری نیز مانند «شحنه» (فرمانده قوای انتظامی) و یساول (مأمور تشریفات) و محتسب و داروغه و عسس (مأمور امنیت شب) و قره سواران (مأمور امنیت راهها و حفظ مسافرین و مال‌التجاره‌ها) نیز در حفظ نظم اشتراك داشتند.

تاسال ۸۱۵ که شاهرخ یاسای چنگیزی را لغو کرد و فقه اسلامی را رائج ساخت و آیه «اطیعوالله واطیعوالرسول و اولوالامرمنکم» را اساس سلطنت خویش قرار داد، جرائم در دو نوع محکمه ممکن بود مورد رسیدگی قرار گیرد: محاکم شرعی که برطبق قواعد فقه اسلامی عمل مینمودند، و محاکم عرفی که «یاسا» را اساس قضا قرار میدادند، عالیترین مرتبهٔ قضائی را «صدور» داشتند که دررسیدگی بدعاوی و جنایات مهم دخالت میکردند. پس از صدور قضاة بودند که بانظر صدور تعیین میشدند و دعاوی و جرائم کوچکتر را رسیدگی میکردند. قضاة و صدور مانند سایرمرتبه‌دارانی که کارشان جنبه شرعی داشت تحت ریاست فائقهٔ «شیخ‌الاسلام» که صاحب عالیترین مرتبهٔ مذهبی بود قرارداشتند.

۲ ـ سازمان اجتماعی مردم

دورهٔ سی سالهٔ حکومت تیمور برای ایران دورهٔ نهب و غارت و وحشت و اضطراب و ازهم گسیختگی امور بود. دراین دوره درغالب بلاد و دهات شیرازهٔ امور ازهم گسیخت و بسیاری از مردم از هستی افتادند. دردورهٔ پنجاه سالهٔ حکومت شاهرخ گرچه قلمرو او از بلیهٔ شورشها و محاربات و آفت قتل و غارت بکلی آسوده نبود، ایران خصوصاً ولایات شرقی آن نسبةً روی آسایش دید و با علاقه‌ای که شاهرخ و فرزندان او بآبادانی و تربیت هنرمندان و رعایت حال رعیت داشتند احوال اجتماعی ایران تقریباً بوضع سابق عودت نمود و زندگی عادی تجدید گردید.

طبقات و اصناف

در ایران – عصر شاهرخ نمیتوان «طبقات» بمعنی خاص کلمه در میان مردم تشخیص داد . یکی از تأثیرات عمدهٔ کیش اسلام در ایران حذف طبقات بود . در کشورهای اسلامی تاکنون در حقیقت طبقات بآن‌معنی که در ایران باستان و در قرون وسطی در اروپا یا امروز در هندوستان دیده میشود وجود نداشته‌است . هر کس از هر نژاد و هر صنف میتوانست باعلی درجهٔ مقامات لشکری و کشوری و مذهبی نایل شود . اما برحسب کیفیت زندگی و نوع مشغله میتوان دو طبقهٔ اصلی در عصر شاهرخ تمیز داد: یکی طبقهٔ لشکری که غالباً از اقوام ترکستان و ماوراءالنهر تشکیل می یافت و قواعد چنگیزی بر آنان جاری بود . دیگر طبقهٔ زارع و پیشه‌ور که عامهٔ مردم را بوجود میآورد . اگر بخواهیم تقسیمات محدودتری در نظر بگیریم میتوان طبقهٔ روحانیون وطبقهٔ دیوانیان را نیز بر این دو طبقه افزود .

تیمور مطابق آنچه در تزوکات آمده اطرافیان و حواشی خود را بدوازده صنف تقسیم کرده بود :

۱ – سادات و علما و شیوخ و مشاورین نزدیک سلطان .

۲ – اصحاب رأی و تدبیر و اهل تجربت که بواسطهٔ این صفات از میان مردمان انتخاب میشدند .

۳ – زهاد و پرهیزکاران

٤ – امرا و سران لشکر که در امور لشکری مشاور سلطان بودند

٥ – سپاه .

٦ – ندما و معتمدین سلطان

۷ – وزرا و منشیان که مسئول رفاه رعیت و تنظیم امور زراعت و آگاه ساختن سلطان از امور جاری بودند .

۸ – اطبا و منجمین و مهندسین .

۹ – مورخین و واقعه نگاران .

۱۰ ـ متشرعین ومتکلمین و اصحاب دیانت .

۱۱ ـ صنعتگران و کارگران ذیفن که تیمور آنانرا بکارهائی ازقبیل ساختن قصورو اسلحه وتجهیزات میگماشت

۱۲ ـ سیاحان و مسافران که تیمور را ازاحوال سایر ممالك آگاه میکردند .

امیرعلی شیرنوائی وزیر دانشمند سلطانحسین بایقرانیز فهرستی از اصناف مردم در نیمهٔ دوم قرن نهم ذکرنموده‌است که نموداری ازانواع اشتغالات زمان‌است بدین قرار :

۱ ـ سلطان

۲ ـ امرا (بیگ‌ها) که شامل شاهزادگان هم میشود .

۳ ـ نواب سلطان

٤ ـ وزراء

٥ ـ صدور

٦ ـ یساولان وچاوشها

۷ ـ قره چریك

۸ ـ قضاة

۹ ـ مفتیان

۱۰ ـ مدرسین

۱۱ ـ اطبا

۱۲ ـ شعرا

۱۳ ـ کُتّاب

۱٤ ـ مکتب داران

۱٥ ـ ائمهٔ مساجد

۱٦ ـ مقریان

۱۷ ـ حُفّاظ قرآن

۱۸ - نقالها

۱۹ - وعاظ

۲۰- خوانندگان و نوازندگان

۲۱ - منجمین

۲۲ - تجار

۲۳ - پیشه وران و کسبهٔ جزء

۲٤ - شحنگان یا رؤسای قوای تأمینیه

۲۵ - داروغگان

۲٦ - عسسها

۲۷ - سارقین وقاتلین

۲۸ - غریب زادگان (منظور معرکه گیران وشعبده بازان و کولیها است)

۲۹ - سائلین

۳۰ - قوشچیان وشکارچیان

۳۱ - خُدام

۳۲ - شیوخ

۳۳ - دراویش

۳٤ - کدخدایان و کدبانوها (ازواج و زوجات) (۱)

گرچه فهرست این اصناف چیزی از حقیقت و کیفیت زندگی مردم را روشن نمی کند اما درایضاح بعضی نکات بی فایده نیست : مثلاً از تشکیلاتی که برای حفظ امنیت و انتظام وجود داشته است آگاه میشویم و کثرت طبقات متنوع مذهبی را درمی یابیم واز وجود مشاغلی مانند نوازندگی وخوانندگی ومعرکه گیری وشعبده‌بازی ونقالی مطلع میگرديم .

وضع زنان

دراینجا بی مناسبت از وضع زنان نیز ذکری بشود . از وضع زنان وحدود

(۱) L. Bouvat ، رسالهٔ سابق الذکر

فعالیت و اختیارات ایشان در ایندوره اطلاع چندانی نمیتوان بدست آورد، زیرا تاریخ نویسان بزندگی عامه عموماً، و باحوال زنان خصوصاً، توجهی نکرده‌اند. پیداست که زنان در این دوره نیز مانند پیش پای‌بندو فرمانبردار مردان بوده‌اند. یاسای چنگیزی نه تنها چیزی برمرتبهٔ زنان نیفزود بلکه میتوان گفت از حیثیت اجتماعی آنان کاست. برعکس، قبول تمدن اسلامی و ایرانی مقام اجتماعی زنان تاتار را بالا برد.

در تاریخ تیموریان نمونه هائی از نفوذ زنان درباری در جریان کارها می‌یابیم. برجسته ترین آنها مهد علیا گوهرشاد آغا زن شاهرخ است که زنی متنفذ و صاحب تأثیر بود. خلاصی سیدفخرالدین وزیر که بتقصیری متهم شده بود، ومقابلهٔ شاهرخ با سلطان محمد بایسنقر که سر از اطاعت پیچیده بود، وقتل جمعی از اکابر اصفهان که از سلطان محمد هواداری کرده بودند، و بسیاری از امور دیگر، بتوصیه و مبالغهٔ گوهرشاد آغا انجام یافت. وی ضمناً زنی ادب دوست وحامی فضلا بود و بعمران و آبادی نیز علاقه داشت. مسجد گوهرشاد مشهد از آثار اوست.

از زنان بنام دیگر که در تاریخ ایندوره بآنان برمیخوریم یکی سرای ملک خانم زن تیمور است که خلیل سلطان و معشوقهٔ او شاد ملک آغا بتدبیر وی از غضب تیمور نجات یافتند، ویکی نیز همین شاد ملک آغا است که داستان عشق وشوریدگی او معروف است.

کلاویژو در سفرنامهٔ خود از شرکت زنان در مجالس بزم و باده گساری و پذیرائی و دعوتی که یکی از زنان تیمور از ایشان بعمل آورده یاد میکند (۱).

٤ ـ احوال اقتصادی

اینکه دردورهٔ تیموریان بواسطهٔ کثرت ویرانی وقتل نفوس وغارت اموال و فقدان امنیت وتواتر جنگها وتزلزل اعتبارات وابهام آتیه اوضاع اقتصادی ایران رو بتنزل رفت وفقر اشاعه یافت محتاج توضیح نیست. اما بهرحال در دوران حکومت شاهرخ بواسطهٔ استقرار مجدد امنیت وتنظیم امور تجارت وداد وستد ودلبستگی شخص

---

(۱) بنقل از L. Bouvat، رسالهٔ سابق الذکر.

شاهرخ و بعضی دیگر از امراء تیموری بآبادانی بلاد و رفاه رعیت، اوضاع اقتصادی نسبت بدورهٔ تیمور رونق یافت.

تیمور نیز با آنهمه ویرانی که ببار آورد بعمران شهرها و رونق کار رعیت اصولا بی‌علاقه نبود، چنانکه در آبادی سمرقند بسیار کوشید و بناهای معتبر در این شهر ساخت. در شهرهائی که با او بمقاومت بر نمیخاستند با تجار و رعایا مساعدت میکرد. پیشه وران و ارباب حرف را عزیز میداشت. کلاویژو در سفرنامهٔ خود میگوید که در رژهٔ باشکوهی که پس از مراجعت تیمور از یورش هفت‌ساله در سمرقند انجام یافت نخست صنعتگران و هنرمندان با ابزارها و آثار خود قرار داشتند، سپس مشایخ و علما و صدور و قضاة و اصحاب مذهب میآمدند، و پس از این دو فرقه خانواده سلطنتی قرار داشت.

شاهرخ و بایسنقر و الغ بیك و گوهرشاد آغا بسبب علاقهٔ خاصی که بآبادساختن شهرها و ترفیه رعیت داشتند بسیاری از ویرانیهای تیمور را جبران کردند. در این دوره هرات و سمرقند و تبریز و شیراز که مراکز عمدهٔ تیموریان بودند آباد شدند. خصوصاً هرات و سمرقند گذشته از آنکه وسعت یافتند ابنیه و قصور و باغها و مساجد و مدارس متعدد در هریك پی افکنده شد (۱)

ولی این عمارت و آبادانی خاص این شهرها نبود، چنانکه صاحب «تاریخ جدید یزد» دربارهٔ یزد چنین میگوید: «و راستی در زمان هیچ پادشاه خطهٔ یزد چنین معمور نبوده که در زمان حضرت سلطان اعظم ... معین‌الحق والدنیا والدین شاهرخ بهادرسلطان... که هزار خانه و دکان و مدارس و خوانق و حمامات و بساتین مجدداً تعمیر یافته بود» (۲). در جای دیگر در ذکر سفر شاهرخ به یزد پس از قتل اسکندر بن عمر شیخ میگوید: «و در بام رصد برآمد (شاهرخ) و سواد یزد را نظاره فرمود و گنبد خانهائی که بکاشی سبز بود جدا جدا استفسار نمود که هریك

۱ - رجوع شود بمطلع السعدین نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی طهران، صفحهٔ ٦۵۴ که وصفی از هرات و عمارات آن دارد.

۲ - تاریخ جدید یزد، چاپ یزد، ۱۳۱۷ شمسی، صفحهٔ ۷

چه موضع است و بانی او کیست »(۱). ازاینهمه برمیآید که شاهرخ در آبادی قلمرو حکومت خویش‌می کوشید و رونق امور اقتصادی دراین زمان بیشتر مدیون علاقه وی بعمران و امنیتی است که وی بوجود آورد.

دراین‌عصر تجارت نیزفی‌الجمله رونقی‌یافت. تیمور روابط باخارجیان را که بواسطه اسلام‌آوردن ایلخانان ایران و استقرار خاندان مینگ در چین، که بمرابطهٔ با بیگانگان خوشبین نبودند، نقصان یافته‌بود تشویق کرد. شاهرخ درتنظیم روابط تجاری وعمارت راهها وتسهیل کارتجار ومسافرین کوشش نمود. درنامه‌ای که‌شاهرخ بخاقان چین از خاندان مینگ نوشته تمایل خودرا باستقرار روابط تجاری و تنظیم امور دادوستد اظهارمیدارد وچنین‌میگوید: «مقرر آنست که بعد ازاین‌راهها گشاده باشد تا بازرگان بسلامت آیندو روند، که این‌معنی‌سبب‌آبادی مملکت و نیکونامی دنیا و آخرتست» (۲). در نامه‌ای که خاقان چین نیز بشاهرخ نوشته همین تمایل آشکار است: « بعد از این کسان فرستیم تاآیو روکنند، تا راه منقطع نشود، وتا تجارت و کسب بمراد خویش کنند » (۳)

شهرهای تجارتی‌عمدهٔ ایران عبارت‌ازتبریز وسلطانیه وسمرقندوقندهارو ری و بندرهرمز بودند که غالباً درسرراههای تجارتی و مسیر کاروانها قرارداشتند.

عبدالرزاق سمرقندی صاحب «مطلع السعدین» درسال ۸٤٤ ازطرف شاهرخ بسفارت بهندوستان رفت. وی درتاریخ خود ضمن شرح این مسافرت وصفی از بندر هرمز کرده که فعالیت اقتصادی این شهر ونظایرآنرا نشان میدهد:

«... واین هرموز که اورا جرون گویند درمیان دریا بندریست که، مصرع: درروی زمین بدل ندارد. تجاراقالیم سبعه ازمصر وشام وروم وآذربایجان و عراق

---

۱ - تاریخ جدید یزد، چاپ یزد، ۱۳۱۷ شمسی، صفحهٔ ۱٦۱

۲ - مطلع السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌طهران، صفحهٔ ٤٦۹

۳ - مطلع السعدین صفحهٔ ٤٦۷ — بلوشه Blochet نیز در «مقدمه‌ای بر تاریخ مغول» Jntroduction à l'histoire des Mongols، چاپ‌لیدن، ۱۹۱۰،متن‌مراسلاتی راکه میان خاقان چین وشاهرخ مبادله شده‌آورده‌است، رجوع‌شود بصفحات۲۵۳-۲٤۲

عجم و عرب و ممالك فارس و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و مملکت دشت قپچاق و نواحی قلماق و تمام بلاد شرق و ماچین و ختان بالیغ روی توجه بآن بندر دارند، و مردم دریابار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهرهای زیرباو تناصری و سقوطره و شهرنو و جزایر ریوه محل تا دیاو ملیبار و حبشه و زنگبار و بندرهای پیچانگر و گلبر که و گجرات و کیناب و سواحل برّعرب تا عدن و جده و ینبوع، نفایس و ظرایف که ماه و آفتاب و فیض سحاب آنرا آب و تاب داده و برروی دریا توان آورد معاوضه کنند، و دیوانیان ازهمه چیز غیراز زر و نقره عشر ستانند، و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار در آن شهر بسیارند، و بیرون ازعدل با هیچ آفریده معامله ندارد، و باین سبب آن بلده را دارالامان گویند، و مردم آن بلده را تملق عراقیان و تعمق هندیان باشد ....» (۱)

۵ - مذهب و عرفان

دراین عصر روح مذهبی که در طول تاریخ ما برهمه مسائل زندگی اجتماعی سایه انداخته است بیش از پیش تقویت گردید. تعلیل این معنی و بیان موجب واقعی آن چندان آسان نیست و حتی دلائلی را که در «روانشناسی اجتماعی» برای اینگونه مسائل میآورند نمیتوان بدون تردید و با قطعیت پذیرفت.

اینقدر اشاره میشود که حوادث سیاسی ایران و حکومت مطلقهٔ سلاطین و مظالم صاحبان قدرت و شکستهای متوالی ایرانیان، خاصه ازهجوم مغول ببعد، برای تقویت روحیهٔ مذهبی والتجا بدرگاه معدلت گستر الهی بسیار مساعد بوده است، و این معنی تاکنون بحد کافی مورد بحث محققین قرار گرفته است.

ازطرفی وقتی باب تحقیقات تازهٔ علمی مسدود میشود و اسباب آزادی اندیشه و بحث و تحقیق فراهم نیست و فعالیت ذهنی اصحاب معرفت و ارباب مطالعه دراینگونه مسائل میدان و مجالی نمی یابد ناچار بحثهای مذهبی و تدقیق و باریك اندیشی در مواضیع شرعی وقت اهل کتاب را بیشتر مصروف میدارد

تدین سلاطین تیموری و تشویق ایشان ازدینداری نیز که یکی ازوجوه امتیاز

---

(۱) مطلع السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی طهران، صفحه ٦١٠

ایشان از ایلخانان ایران است ناچار در تقویت روحیهٔ دینی مؤثر شد. چنگیز در دین تعصب نداشت. ایلخانان نیز غالباً مسلم نبودند، و کسانی هم که چون غازان و تکودار خان والجایتو وابوسعید اسلام آوردند دراین باب تعصب قوی نداشتند. اما تیمور و شاهرخ و بسیاری دیگر از امرا و شاهزادگان تیموری در اسلام تعصب میورزیدند.

تیمور مسلمی راسخ و متعصب بود ودریورشهای خود در ترویج کیش اسلام جد میکرد. درعین خشونت و اقتدار نسبت بمشایخ و علمای مذهبی و اهل دین مهربان و متواضع بود. گاه درمباحثات کلامی و شرعی شرکت می جست و غالباً بملاقات بزرگان دین ومزار ائمه ومشایخ میرفت. شاهرخ والغ بیك وبایسنقر نیز بهمین نحو درعقیدهٔ دینی استوار و باهل طریقت واصحاب شریعت وفضلا وعرفاسخت معتقد بودند واین طایفه را بزرگ میداشتند. درتاریخ تیموریان بشواهدی که کمال دلبستگی آنانرا بامورمذهبی وتشویق اهل دین نشان میدهد بسیار برمیخوریم، چنانکه تیمور در بسیاری از موارد بسبب اسلام پذیرفتن مغلوبین ازخون آنان در گذشت، وشاهرخ برحسب دستور شرع شرب خمر را ممنوع ساخت و محتسبین را حتی بر امرا و فرزندان خود مسلط کرد، خاقان چین را باسلام دعوت کرد، وصابونخانه‌ای را بفتوای مولانا شمس الدین محمد که آنرا بدعت شمرد تعطیل کرد. الغ بیگ قرآن را بهفت قرائت میخواند، و بابرمیرزا چون شیخ بهاءالدین عمر در گذشت جنازه‌اش را بدوش گرفت (۱).

نتیجه‌ای که ازاین طرفداری وحمایت وعلاقمندی حاصل شد آنکه مطالعات و مباحثات دینی رواج بسیار یافت و عدهٔ کسانی که بجامعهٔ اهل مذهب وارد میشدند فزونی گرفت. مساجد وخانقاهها ومکاتب ومدارس بسیار دراکناف کشور ساخته‌شد ومذهب بیش‌ازپیش برجنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی تسلط یافت.

---

۱ ــ برای تفصیل این قبیل شواهد رجوع شود بظفرنامهٔ شرف‌الدین علی صفحات ۲۸۶ و ۳۰۶ جلددوم، وتذکرهٔ دولتشاه صفحات ۳۲۰-۳۲۵ و ۳۳۵ و ۳۷۷، وحبیب‌السیر جزء سوم ازجلد سوم صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۷۲ و ۲۰۹ و ۲۱۳، وعجایب‌المقدور صفحات ۱۷ و ۲۱۱ و ۲۱۲، ومطلع‌السعدین، نسخهٔ سابق‌الذکر، صفحه ۴۶۷، وتاریخ جدید یزد صفحه ۲۵۱، وتاریخ امپراطوری مغول تألیف بووا صفحهٔ ۵۶، ومقدمه برتاریخ مغول تألیف بلوشه صفحه ۲۵۳-۲۴۲

صبغهٔ دینی تحصیلات

اساس تحصیلات در ایران بعد از اسلام تا دوره های اخیر عموماً رنگ دینی داشته، خصوصاً مباحث فلسفی و اجتماعی و ادبی کمتر مستقل از مباحث دینی تدریس میشده. در این عصر بعللی که گذشت این کیفیت تشدید شد.

برای تحصیلات دو نوع مدرسه وجود داشت: یکی «مکاتب» که دورهٔ ابتدائی تحصیلات در آنها طی میشد، و میتوان آنها را با دبستانهای فعلی یا مکتبهائی که تا چندی پیش نیز وجود داشت قیاس کرد. دیگر «مدارس» که مخصوص دوره های عالیتر تحصیلات بود. در این مدارس تفسیر و حدیث و فقه و کلام و علم رجال و اخلاق و نیز عربیت و علوم ادبی تدریس میشد. در حقیقت عربیت و علوم ادبی نیز بیشتر برای کمك بفهم قرآن و مباحث دینی و درك لطائف ادبی کلام الله تدریس میشد. این مدارس و مکاتب نه تنها توسط علماء دینی و اصحاب مذهب اداره میشد، بلکه بانیان این تأسیسات نیز قصدشان همان اشاعه مذهب و ترویج علوم دینی بود. مختصر آنکه «علم» مستقل از «مذهب» چنانکه امروز وجود دارد در این عصر وجود نداشت. تنها بعضی علوم مانند ریاضیات و طب و نجوم فی الجمله استقلالی داشتند. اما کسی در شرف علوم دینی بر علوم دیگر تردید نمیکرد.

فرق مذهبی این عصر

مذهب رسمی دربار شاهرخ مذهب اهل سنت بود و بیشتر علماء عصر و همچنین عامه پیرو همین مذهب بودند. ولی شیعیان نیز کم نبودند. کیش شیعه در ایران پیوسته پیروان پا برجا داشته است. عدهٔ آنان در خراسان و عراق و آذربایجان بیشتر و در ترکستان و خراسان شرقی کمتر بود.

در دورهٔ ایلخانان مغول تشیع سلطان محمد خدا بنده و ابو سعید موجب تقویت این فرقه گردید و در این عصر معاریفی که عقاید شیعه را بر عقاید اهل سنت ترجیح می نهادند خاصه درمیان شعرا کم نبود (١).

---

١ ـ ازجمله میتوان لطف‌اله نشابوری وشاه نعمةاله ولی وقاسم الانوار تبریزی وکاتبی ترشیزی و ابن‌حسام را نام برد.

اختلاف میان پیروان تشیع و تسنن در ایران پیوسته از موجبات تشتت و افتراق بوده‌است. در این عصر نیز همین اختلاف و معاندت وجود داشت و اثر آنرا در ادبیات زمان نیز میتوان‌دید (۱) . ولی البته این نفاق و خصومت بآن درجه از شدت که در زمان صفویه رسید نبود.

امیرعلی شیر، که خود شیعه بود، درمجالس النفائس درشرح حال مولانا حاجی مینویسد : « در مسجد جامع گوهرشاد بیگم بامر خطابت قیام مینماید . مردی است سنی مذهب و با وجود تسنن بساداتی که در آن روضه‌اند یکنوع معاش میکند، اما همه‌اورا باتفاق بمذهب خروج منسوب میدارند...» (۲) . و نیز صاحب حبیب‌السیر در ترجمهٔ‌احوال خواجه‌محمدپارسا که « درسلك‌اعاظم اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبند (سنی) انتظام داشت » راجع به «فصل‌الخطاب» که تألیف اوست مینویسد : «ودر آن نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه اثنی‌عشرسلام‌الله علیهم... اندراج‌یافته، اماچون سخنانی که مخالف‌مذهب‌علیه شیعه‌است نیز در فصل‌الخطاب مکتوب گشته علماء شیعه آن کتاب را منظور نظرالتفات نکرده‌اند» (۳) .

این‌شواهد درعین‌آنکه‌اختلاف‌شیعه وسنی‌را میرساند ضعف نزاع وخصومت میان‌آنانرا نیزنشان میدهد. رویهمرفته دراین عصرشیعیان درپیروی ازعقاید خود و اشاعه افکارخویش‌آزادی داشتند ودردوهٔ بعد (نیمهٔ دوم قرن نهم) ازحمایت سلطان تیموری سلطانحسین بایقرا و وزیردانشمند و مدبرش امیرعلیشیربرخوردارشدند.

---

۱ ـ این رباعی‌منسوب بجامی این اختلاف را میرساند :

ای مغبچهٔ دهر بده جام میم ــ کامد ز نزاع سنی و شیعه قیم
گویند که جامیاچه‌مذهب‌داری ؟ ــ صدشکر که‌سگ سنی‌وخر شیعه نیم

(نقل از «کتاب جامی» تألیف علی‌اصغر حکمت ، صفحه۱۳۵) ونیز رجوع‌شود ببهارستان جامی ، چاپ طهران ، صفحه ۱۵۲ .

۲ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس، چاپ طهران ، صفحه ۱۰٤

۳ـ جزء سوم ازجلد سوم صفحه ۱٤۲

نور بخشیه

در اینجا باید از دو فرقهٔ دیگر که در این زمان پیروانی یافته‌اند نام برد: یکی نوربخشیه و یکی حروفیه. نوربخشیه پیروان سید محمد نوربخش‌اند که در دورهٔ حکومت شاهرخ ادعای مهدویت کرد. شاهرخ ویرا تعقیب نمود و اورا مجبور کرد در منبر ترک دعوی خود را اعلام دارد. ولی چندی بعد در خوزستان داعیهٔ خود را تجدید کرد. پسران وی سید جعفر نوربخش و شاه قاسم نوربخش و شاه بهاء الدین نوربخش در دورهٔ سلاطین اخیر تیموری و اوایل قرن دهم عزت و احترام فوق العاده یافتند و مورد توجه خاص سلطان حسین بایقرا قرار گرفتند. بهمین ترتیب احفاد او مسند جد را بمتابعت سنن آباء حفظ کردند (۱). سید جعفر نور بخش طبع شعر نیز داشت. امیر علیشیر و خواندمیر این مطلع را از او نقل کرده‌اند:

ترک م دست چو بر خنجر بیداد برد   تشنه را آب زلال خضر از یاد برد.

حروفیه

حروفیه پیروان مولانا فضل الله استرآبادی اند (متوفی در ۸۰٤). تسمیه آنها بحروفیه از این جهت است که این فرقه بحروف، بسیار اهمیت میدادند و در آنها اسراری میجستند و بعضی حروف را ببعضی اشخاص منتسب میدانستند. این فرقه که میتوان آنانرا فرقهٔ انقلابی قرن نهم شمرد ظاهراً بعضی عقاید کفرآمیز داشته‌اند که آنها را در لباس مرموز حروف و علامات نشان میدادند. تیمور چون از عقاید فضل الله مذکور واقف شد قصد قتل او کرد. مولانا فضل الله بمیرانشاه فرزند تیمور پناه برد، اما مورد غضب او قرار گرفت و میرانشاه بدست خود سرش را از تن جدا کرد و نزد تیمور فرستاد. پس از وی عقایدش در خراسان و ماوراء النهر رواجی یافت، اما پیروان او پیوسته مورد سوء ظن تیموریان قرار داشتند. در واقعهٔ سوء قصد نسبت بشاهرخ دانسته شد احمدلر که قصد

۱ــ رجوع شود بمجالس النفائس صفحات ۹٦ و ۲۷۲، و حبیب السیر جزء چهارم از جلد سوم صفحه ۵۵ــ۱۵٤

جان شاهرخ کرده بود منسوب باین فرقه بوده است . در نتیجه بسیاری از معاریف آنان یا مقتول شدند و یا مورد شکنجه قرار گرفتند .

اثرمهم حروفیه جاویدان نامه است . جاویدان نامه بشش اثر مختلف اطلاق میشود که یکی از آنها موسوم به «جاویدان کبیر» بفارسی وعربی ویکی از لهجات محلی ایران تدوین شده، و ضمیمه‌ای دارد که شرح خوابهائی است که ظاهراً مولانا فضل‌الله دیده ودرمعدودی از نسخ موجود است . برای فهم مطالب واسرارجاویدان نامه کتاب دیگری باسم « مفتاح‌الحیوة » نوشته‌شده که رمز حروف‌را بدست میدهد.

عقاید حروفیه درایران چندان نپائید ولی در ترکیه پیروان متعدد یافت (۱). درادبیات فارسی ازحروفیه‌آثار زیادی نمانده‌است. پروفسور براون‌ازدو نسخهٔ خطی منظوم بنام «استوار نامه» و «محبت‌نامه» که فعلادر کتابخانهٔ موزهٔ ملی‌فرانسه موجود است وازآثاراین فرقه‌است نام‌میبرد که اولی‌مثنوی‌است تألیف امیرغیاث‌الدین نامی، و دومی محتملا ازتألیفات خود فضل‌الله استرآبادی‌است.

تصوف و عرفان

ازممیزات مذهبی این‌دوره یکی شیوع فوق‌العادهٔ تصوف وتوسعهٔ بساط فقر و درویشی و ازدیاد خانقاهها است . درحقیقت دشواراست که دراین دوره اصحاب طریقت را ازاصحاب شریعت بخط قاطع جدا کرد. چنین‌بنظرمیرسد که معانی‌عرفانی ومضامین صوفیانه ومشرب درویشی عمومیت‌داشته، و کمتر شاعر یا دانشمندی را در این دوره میتوان یافت که از ذوق عرفـان بی بهره باشد و در این راه قدمی چنـد نرفته باشد .

پیداست که احوال سیاسی‌ایران وهرج ومرج دائمی وتواترشکست وناکامی ونیزحمایت وتشویق زیاده ازحد امراوشاهزادگان تیموری ازمشایخ وعرفا وعلمای متصوف زمینهٔ بسیارمساعدی‌برای‌پیشرفت وتوسعهٔ تصوف دراین‌دوره فراهم‌ساخت.

---

(۱) برای تفصیل بیشتر در باب حروفیه رجوع شود بتاریخ ادبیات براون جلد سوم صفحات ۳۷۵ـ۳۶۵ و ۴۵۲ـ۴۴۹.

فرق متصوفه

درمیان متصوفه وعرفا نیزدرایندوره اختلاف عقیده وسلیقه دیده میشود ودر میان صوفیه ازپیروان اباحیه تا پیروان قواعد شرعی همه نوع صوفی میتوان یافت. فرقهٔ مهم ازمتصوفه که دراین دوره نفوذ فوق‌العاده یافت فرقهٔ « نقشبندیه » است که اصحاب آن پیروان خواجه بهاء الدین عمرنقش بندمتوفی بسال ۷۹۱ میباشند. این‌فرقه که غالب بزرگان مشایخ این دوره بدان منسوبند فرقه ای معتدل ولی متعصب در تسنن ومساعد با سلاطین وامرای وقت بوده‌است.

«سلاطین بعدازتیمور یعنی‌شاهرخ وسلطانحسین بایقرا همه‌سرارادت وتکریم بآستان مشایخ این سلسله نهادند وفوزوفلاح دو دنیا را ازانفاس قدسیهٔ ایشان چشم میداشتند و درامورمعاش ومعاد ازایشان راهنمائی وهدایت می جستند. از اینرو در سراسرقلمرو شاهرخ مشایخ متعدده بوجودآمدند ولنگرها وخانقاههای بیشماردایر گردید واز گوشه و کنارمردم برای کسب فیض ودرك تبرك باهدایا وتحف بحضور مشایخ‌می‌شتافتند.» (۱)

اما هرچند نقشبندیه را باید فرقهٔ معتبرصوفیان ایندوره شمرد نباید ازاهمیت بعضی فرق‌دیگرتصوف، خاصه آنها که بتشیع منسوب بودند، غفلت کرد. ازجمله‌دراین دوره دو کانون مهم عرفان‌شیعی درایران‌وجود داشت، یکی درآذربایجان ویکی‌در کرمان. در آذربایجان خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی که در قرن دهم بهمت شاه‌اسمعیل زمامدار ایران‌شدند بساط دستگیری‌و ارشاد داشتند. در ایندوره خواجه علی‌فرزندشیخ صدرالدین، متوفی‌بسال ۸۳۰، وشیخ‌شاه فرزندخواجه‌علی، متوفی بسال ۸۱۵، پیر ومراد وقت بودند ودر نواحی‌غربی وشمالی‌ایران ونیز در آسیای صغیر مریدان و پیروان کثیر داشتند و در ترویج تشیع کوشش بسیار بکار میبردند. قاسم‌الانوارتبریزی شاعرمعروف این‌عصر که بجرم سستی عقیدت و انتساب بحروفیه مورد سوء ظن اطرافیان شاهرخ قرار گرفت ازپیروان این خاندان‌بود. خواجه‌علی

(۱) نقل از «کتاب‌جامی» صفحه ۸ـ۷

مذکور نیز خود شعر میسرود وقریب ۲۰۰ بیت از ابیات وی در « سلسلة‌النسب صفویه» مضبوط است .

در کرمان قطب معروف زمان شاه نعمةاله ولی، که امروز نیز بسیاری از صوفیهٔ ایران بدو منسوب‌اند، بهدایت طالبان اشتغال می‌ورزید و نزد امرای زمان مکرم بود. دردستگاه وی شعروشاعری رواج و رونق داشت . شاه نعمةالله خود پیوسته احوال معنوی و سیر باطنی را در جامهٔ شعر آشکار میکرد و پیروان نیز طریق پیر را سالك بودند. حوزهٔ ارشاد وی ذوق عرفانی ومشرب شعر وشاعری را جمع داشت .

جامی شاعرودانشمند و متصوف معروف نیمهٔ دوم قرن نهم که از پرورد ګان دورهٔ شاهرخ و ازمریدان مولانا سعدالدین کاشغری (متوفی در ۸۶۰) است درمقدمهٔ « نفحات الانس» فصلی درذکر مبادی و اصطلاحات متصوفه آورده است که اشاره ببعضی ازمباحث آن عقاید عرفای نقشبندی را تاحدی روشن میسازد، وهم انواع و فرق مختلفه متصوفه زمان را بدست میدهد :

جامی نخست ازمعنی «ولی» و «ولایت» آغاز میکند و بابیانی ساده وبااشاره باقوال متقدمین عرفا آنرا توضیح میدهد . خلاصهٔ تعریف وی از ولایت این است : « فناء العبد فی الحق و بقائه به، فالولی هو الفانی فیه والباقی به » ، وفنارا «نهایت سیر الی الله» و بقارا «بدایة سیر فی الله» میشمارد .

قسمت دوم این مقدمه در « المعرفة والمعارف والمعترف والجاهل» است، و قسمت سوم که مبسوط تراست درمعرفت « الصوفی والمتصوف والملامتی و الفقیر و الفرق بینهم» میباشد. دراین فصل جامی مردم را با نظر بقول صاحب «عوارف‌المعارف» بسه طبقه تقسیم میکند : ۱ــ واصلان و کاملان. ۲ــ سالکان طریق کمال. ۳ــ مقیمان، که خود بدرجات علیا و وسطی و سفلی تقسیم میشوند .

اهل وصول دوطایفه‌اند : ۱ــ مشایخ صوفیه که پس ازمرتبهٔ وصول «در رجوع برای دعوت خلق بطریق متابعت مأذون ومأمور شده‌اند ». ۲ــ جماعتی که « بعداز وصول بدرجهٔ کمال حوالهٔ تکمیل و رجوع خلق بایشان نرفت و غرقه بحر جمیع گشتند».

اما اهل سلوك نیز دو قسمند : ۱ــ طالبان مقصد اعلی و مریدان وجه‌الله که خود دو طایفه‌اند : متصوفه و ملامتیه. ۲ــ طالبان بهشت و آخرت که چهار طایفه‌اند : زهاد وفقرا و خدام و عباد .

اما «متصوفه» آن جماعتند که «از بعضی صفات نفوس خلاصی یافته و ببعضی احوال صوفیان (کاملان) متصف گشته‌اند، ولیکن هنوز باذیال بقایای صفات نفوس متصف مانده باشند.»

«ملامتیه» جماعتی اند «که در رعایت معنی اخلاص... واخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق مبالغت واجب دانند »، و بگفتهٔ بعضی « الملامتی هو الذی لا یظهر خیراً و لا یضمر شراً»، و این طایفه هنوز از قید نفس خلاصی نیافته‌اند.

و اما «زهاد» کسانی هستند که «هنوز ایمان و ایقان جمال آخرت مشاهده کنند» و « از زینت مزخرف فانی رغبت بگردانند » و تفاوت آنان با صوفیه آنستکه زهاد بحظ نفس و « طلب بهشت و آخرت» ازحق محجوبند ، اما متصوفه « بمشاهدهٔ جمال ازلی از هردو کون محجوب » .

و «فقرا» جماعتی اند که « درطلب فضل و رضوان الهی ترك همه کرده باشند»، و مالك هیچ چیز نباشند، و باعث این طایفه برترك یا خوف عقاب است یا توقع فضل وثواب و یا جلب جمعیت خاطر.

و «خدام» آن طایفه‌اند که خدمت فقرا و طالبان حق اختیار کنند (برای طلب ثواب اخروی). و «عباد» آنانند که پیوسته بوظایف عبادت وفنون و نوافل مواظبت نمایند (از برای نیل بثواب اخروی). وفرق زهاد و عباد آنکه عدم رغبت بدنیا برای عابد ضروری نیست. وفرق فقر و عبادت آنکه عبادت باغنا نیز ممکن است .

جامی در دنبالهٔ این فصل ذکر فرقی رامیکند که « متشبه» باین فرق هشتگانه‌اند، واینان مبطلند یا محق. خصوصاً ازاین قسمت است که لزوم رعایت فرایض و احکام شریعت در نظر نقشبندیه آشکار میشود وتبری آنان ازاباحه و خرق مراسم مذهبی روشن میگردد ، وعقیدهٔ آنان نسبت بسایر فرق تاحدی بوضوح می پیوندد :

« و اما متشبه مبطل بایشان (بصوفیان) جماعتی باشند که خود را در زمرهٔ صوفیان اظهار کنند وازحلیت عقاید واعمال واحوال ایشان عاطل وخالی باشند ، و ربقهٔ طاعت از گردن برداشته خلیع العذار درمرتع اباحت میچرند و میگویند تقید باحکام شریعت وظیفه عوام است که نظر ایشان برظواهراشیاء مقصور بود.» و«متشبه مبطل بمخدومان واصل طایفه‌ای باشند که دعوی استغراق‌دربحرفنا ... کنندوحرکات وسکنات خود را هیچ بخوداضافت نکنند، وگویندحرکات ماچون حرکات‌ابوابست که بی‌محرك ممکن‌نبود. واین معنی هرچند صحیح است ولیکن نه‌حال‌آن جماعت بود زیراکه مراد ایشان از این سخن تمهید عذرمعاصی ومناهی بود وحوالت‌آن بارادت حق ودفع ملامت ازخود . و این طایفه را زنادقه خوانند . سهل‌بن عبدالله... راگفتند شخصی میگوید نسبت فعل من بارادت حق همچنانست که نسبت حرکت ابواب بامحرك‌آن. گفت این قایل اگر کسی بود که مراعات اصول‌شریعت‌ومحافظت حدود احکام عبودیت کنداز جمله صدیقان‌باشد،واگر کسی باشد که ازتورط وانهماك درمخالفات احکام شرع باك ندارد... ازجمله زندیقان بود» (۱)

« و اما طایفه‌ای که دراینزمان بنام«قلندری»موسوم‌اند وربقهٔ اسلام از گردن برداشته وازاین اوصاف که شمرده شد خالی‌اند، این‌اسم برایشان عاریت‌است واگر ایشان‌را«حشویه» خوانند لایق‌تر» .

«واما متشبه مبطل ملامتیه طایفه‌ای باشند هم اززنادقه که‌دعوی اخلاص کنند وبراظهارفسق و فجورمبالغت نمایند وگویند مراد ما ازاین ملامت خلق اسقاط نظر مردم است ».

سپس جامی‌از « توحید ومراتبها و اربابها » یاد میکندو بعقیدهٔ وحدت وجود چنانکه معمول این زمان بوده اشاره مینماید . آنگاه در فرق میان معجزه و کرامت

(۱) نظیر همین معنی را جامی در دفتر اول سلسلة‌الذهب در ضمن تحقیق جبر و اختیار بطریق اشاعره بنظم آورده است . رجوع شود بصفحه ۱۳۷ و ۱۵۵ و ۱۵٤ (چاپ طهران) .

و استدراج و «اثبات کرامت اولیا» سخن میگویدومقدمه باینقسمت خاتمه‌می‌پذیرد.

بهرحال صوفیه نقشبندی که بحقیقت پیرو عقاید شیخ محی‌الدین بن‌العربی و تابعین اومانند شیخ عراقی هستند ازجنبه های افراطی بدور بوده‌اند.

دربرابراینان مشایخ دیگری که غالباً منسوب بتشیع بودند وجود داشتند که طریق فرایض واحکام را چندان مرعی نمیداشتند، چنانکه جامی در «نفحات‌الانس» دربارهٔ پیروان سید قاسم‌الانوارتبریزی شاعروشیخ طریقت چنین‌میگوید: «و اکثر ایشان ازربقهٔ دین‌اسلام‌خارج‌بودندودردایرهٔ اباحت وتهاون بشرع وسنت داخل»(۱)

ازاصول عرفانی این دوره که درشعر و ادبیات نفوذ کلی یافته وبصورمختلف بیان شده ومیدانی برای طبع‌آزمائی شعرای‌صوفی‌مشرب فراهم‌ساخته عقیدهٔ وحدت وجود واتحاد خالق ومخلوق وعارف ومعروف، وتجلی وحدت در کثرت، وتوحید ذات واسماء وافعال است (۲)

در اینجا ذکر این نکته بیهوده نیست که کثرت توجه بحال مشایخ وعرفا و تجلیل صوفیان وتخصیص موقوفات و اموال بسیاربایشان دربسیاری مواردبساط فقر وتصوف‌را بازاردعوی وتظاهرساخت و درداخل این‌دستگاه عظیم عرفانی فسادو حرص‌وشرهی‌زننده وناخوش ببارآورد. عبدالغفورلاری‌صاحب «شرح‌نفحات‌الانس» در شرح حال جامی مینویسد «ولیکن اواخر حال ارباب طلب را طالب بودند و میفرمودند که‌دریغا که طالب یافت نیست ـ طالب بسیار نداما طالب حظ خودند»(۳) و نیز «کسی از ایشان پرسید که سبب‌چیست که حضرت شما تصوف کم میگوئید؟ فرمودند که انگاریکدیگررا زمانی بازی دادیم» (٤).

۶ ـ دانش وهنر در این عصر

تحقیق حیات علمی‌وفرهنگی این‌عصرموضوعی است مهم‌ودرخوربسط‌وتفصیل

---

(۱) نفحات الانس صفحهٔ ۳۸۷.

(۲) دراین باب رجوع شود بفصل اشعار عرفانی از این رساله، و نیز بمقدمهٔ نفحات‌الانس جامی و انیس‌العارفین قاسم‌الانوار تبریزی و درالفرید فی‌معرفة التوحید مغربی تبریزی ودیوان مغربی وقاسم‌الانوار وشاه نعمة‌الله کرمانی وشیخ آذری.

(۳) و (٤) کتاب‌جامی، صفحه ۱۵٤ وبعد.

اما برای آنکه مقدمه پیش‌ازاین بدرازا نکشد ومطالبی که رابطهٔ مستقیم با شعر و شاعری ندارد حتی‌المقدور حذف شود تنها بذکر کلیات مختصری اکتفامیورزد.

رونق علم و ادب ومراکزعلمی

درآغاز امر بنظرمیرسد که دورهٔ تیموری بایدبواسطه وفورجنگهاومحاربات داخلی وخارجی وکثرت قتل وغارت و ناپایداری اوضاع وفقدان آسایش وامنیت کافی ازحیث‌آثارعلمی وادبی بسیارفقیروبی مایه‌باشد، چه شرط عمدهٔ اشتغال بعلم و ادب وترقی این فنون فراغت‌بال وآسودگی خاطراست که در این دوره کمتر دست میداده‌است. اما بحقیقت چنین نیست. دورهٔ تیموروشاهرخ نه‌تنها ازدانشمندان وفضلا وشعرا خالی‌نبوده بلکه میتوان این دوره را در ردیف دوره‌هائی که درآنها علم و ادب فی‌الجمله رونقی داشته بشمار آورد.

علت این‌تضاد را باید درحمایت وتجلیل سلاطین وامراء ازارباب‌علم ومعرفت جستجو نمود.

دراین دوره شهرهای سمرقند وهرات وشیراز درقلمرو تیموریان، وتبریز و اسلامبول درقلمروحکومت‌آل جلایروترکمانان قره قوینلووآل عثمان، از مراکز بزرگ علمی‌شرق‌محسوب میشدند. تیمور بسیاری‌ازدانشمندان‌وارباب قلم‌را بسمرقند کوچانید واین‌شهر که باین سبب استعداد علمی‌تمام یافت دردوران حکومت طویل الغ بیك، که خود عالمی‌پرمایه بود، محل اجتماع بسیاری‌ازدانشمندان‌قرار گرفت. هرات اعتبارعلمی‌خودرا مدیون شخص‌شاهرخ ونیزفرزند هنردوست ودانش‌پرورش بایسنقر وبعضی دیگراز شاهزادگان تیموری‌است. شیراز مرکز علمی‌جنوب ایران محسوب میشد ودانشمندان آنجا ازتشویق ومساعدت اسکندربن‌عمرشیخ وبرادرش پیرمحمد نواده‌های تیمور وابراهیم سلطان فرزند شاهرخ، وپیش‌ازاینها از حمایت خاندان‌آل مظفر برخوردار بود. بزرگانی چون قاضی‌عضدالدین ایجی (متوفی در ۷۵۶) ومیرسید شریف جرجانی (متوفی‌در۸۱۶) حوزهٔ علمی‌شیرازرارونق‌بخشیدند واین‌حوزه درقسمت اخیرقرن نهم‌نیزاهمیت وشهرت عظیم‌خودرا باداشتن‌دانشمندانی

چون جلال دوانی (متوفی در ۹۰۸) وصدرالدین دشتکی محفوظ داشت .

تبریز که ازمراکز مهم سیاسی وتجاری ایران آنزمان بود دراین دوره مقر سلاطین و حکام متعددی گردید که غالباً مشوق علم وادب بودند . میرانشاه وسلطان احمدجلایر واسکندر بن قرایوسف و برادرش جهانشاه هریك بسهم خوددرمزید اعتبار فضل ودانش کوشیدند . سلاطین عثمانی نیزدربارخود را بتقلید سلاطین ایران ملجأ علما ومجمع ادبا کردند. این سلاطین حتی ازدانشمندان بنام ایرانی نیز تشویق میکردند و باآنان مکاتبه داشتند وایشان راباارسال صلات دلگرم میساختند.

رکود واقعی علم وادب

با اینهمه باید گفت دراین دوره علم و ادب ازانحطاط اساسی خود که ازمدتی پیش شروع شده بود باز نایستاد . تازگی و ابداع در آثاراین دوره دیده نمیشود . پیوسته سخن درآثار متقدمان وشرح وتحشیه وتوضیح وتعبیر گفته‌های آنان است. حتی دانشمندان بنام این‌دوره چون تفتازانی ومیر سید شریف جرجانی وصاین‌الدین علی ترکه نیز جزاین کاری نکرده‌اند . درحقیقت رونق علم و ادب ایندوره درتوسعه و رواج وانتشارآنست نه درکیفیت آن ، ومتأسفانه باثرمعتبری که واقعاً ارزش علمی داشته باشد برنمیخوریم (تنها زیج الغ بیکی را میتوان استثنا نمود) .

نظری به شعب علم وادب

مهمترین رشتهٔ تحصیلات دراین دوره تحصیل علوم دینی بود . اساس بحثهای مذهبی وکلامی برعقاید اهل سنت وجماعت قرارداشت، وعقاید معتزله ودیگرفرقی که داوری عقل را درامور دینی مناط اعتبارقرار میدادند چندان طرف توجه نبود . در رشته‌های تفسیروحدیث وفقه وکلام و عرفان تألیفات متعددی ظاهرشد. با آنکه دراین دوره زبان عربی شیوع ونفوذ خود را تاحدی ازدست‌داد، تألیفات دینی غالباً بزبان‌عربی نوشته میشد. سعدالدین تفتازانی (متوفی در ۷۹۲) ومیرسید شریف جرجانی (متوفی در ۸۱٦) وصاین‌الدین علی ترکه‌اصفهانی (متوفی در ۸۳۵) ومولانا کمال‌الدین حسین خوارزمی (متوفی در ۸۳۵) ونیزمولانا بهاء الدین نقشبند (متوفی در ۸۲۱) را

میتوان علمای برجستهٔ مذهب وعرفان این‌دوره شناخت (۱).

طب و ریاضیات در این عصر مورد توجه خاص قرار گرفت . در ریاضیـ مساعی الغ بیك قابل توجه خاص میباشد. رصدخانه‌ای که درسمرقند بنانهاد و زیج که بکمك ریاضی دانان عصرتدوین نمود ازآثار برجستهٔ علمی این دوره‌است.

الغ بیك و غیاث‌الدین جمشید کاشانی ومعین‌الدین کاشانی و ملاعلی قوشجی قاضی زاده رومی واستاد قوام‌الدین معمارازعلمای معتبرریاضی این‌دوره‌اند.

تاریخ نویسی ووقایع نگاری نیزدراین‌دوره مورداعتناء امراوشاهزادگا تیموری بود. اصولا درهیچ دوره‌ای تاریخ نویسی بآن پایه‌ازرواج‌وترقی که‌دردور مغول وتیموریان رسید نرسید .

«ظفرنامهٔ» شرف‌الدین علی یزدی و «منتخب‌التواریخ» معینی و«معزالانساب و «زبدةالتواریخ» و «مجمل‌التواریخ» فصیحی خوافی تواریخ عمده‌ای هستند که در این دوره تألیف شده‌اند «مطلع‌السعدین» را نیزباید حقاً ازمؤلفات ایندوره شمرد چه عبدالرزاق سمرقندی مؤلف آن (متوفی در ۸۷۸) بیشتر عمر خود را در دربار شاهرخ گذرانده است .

در رشته های دیگر علوم باید از تألیف بسیار مهم ابوطاهر محمدبن یعقوب فیروزآبادی‌یعنی «قاموس‌اللغة» ، و نیز تألیف قابل‌ملاحظهٔ حافظ ابرو درجغرافی که جلد اول‌آن باقی‌است نام برد.

هنرهای زیبا :

هنرهای زیبا دراین عصرجلوه ورونق وپیشرفت دیگری یافت. هیچ‌رشته‌ای باندازهٔ هنرهای زیبا در این عصر ترقی نکرد . آثاری که در نقاشی و معماری و کاشی کاری و تجلید و تذهیب و خطاطی در ایندوره پدیدآمد در ردیف عالیترین آثاری‌است که اساساً ایرانیان پس‌ازاسلام دراین فنون بوجودآورده‌اند. آثارزیبا و مجللی از معماری ونقاشی وخطاطی که دردورهٔ صفویان ونیز در نیمهٔ دوم قرن نهم

---

(۱) حبیب‌السیر پس‌ازذکرسلطنت شاهرخ ترجمهٔ حال علمای بزرگ عصر وی را آورده‌است. رجوع‌شودبجزءسوم ازجلدسوم، صفحهٔ۳۰۹ ببعد، ونیز تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن ، صفحهٔ ۳۴۹ .

مشاهده میکنیم درحقیقت دنبالهٔ آثار ایندوره و نتیجهٔ مجاهدتی است که دراین عصر در پیشرفت فنون هنر بعمل آمد .

مشوق بزرگ هنردراین عصر بایسنقراست که خود خطاط وشاعرو نقاش بوده و بسخاوت تمام ارباب هنر را حمایت میکرده . دیگر شاهزادگان تیموری نیز در این راه کوشیدند . کتابهائی که دردستگاه بایسنقری استنساخ وصحافی شد ازحیث جلد وکاغذ وبرش وتذهیب وظرافت ازبهترین نوع خود بشمار میرود.

وفورشعرا وتوسعه ورواج شعرنیز که ازفنون هنرهای زیباست باترقی ورواج این فنون مناسبت کامل دارد. بحثی که دربارهٔ شعر وشاعری درقسمت سوم این کتاب خواهدآمد مسائل مربوط باین فصل را نیز روشن تر خواهد ساخت.

فصل دوم

اوضاع سیاسی

۱- از تیمور تاشاهرخ

تجزیهٔ امپراطوری تیمور

تیموردرسال ۸۰۷ در گذشت ، درحالی که ممالك پهناوری را که از کاشغر تا مصرو وازهند تا قلب روسیه گسترده بود بنیروی شمشیر مفتوح ساخته بود . اما این امپراطوری وسیع پس ازمرگ وی بزودی تجزیه شد وقلمرو حکومت تیموریان تقلیل کلی یافت .

تیمور درایام‌حیات امپراطوری خودرا میان‌اولاد و نواده‌های‌خودقسمت کرده بود. چون‌مرگش نزدیك‌شد نوهٔ‌خودپیرمحمد جهانگیررا ولیعهدساخت تابراین‌حکام متعدد نظارت کند. اما چنانچه اومیخواست نشد ، بلکه خلیل‌سلطان فرزندمیرانشاه با مساعدت بعضی امراء بتخت نشست. ولی بزودی مغلوب شاهرخ پسر چهارم تیمور گردید وشاهرخ قریب چهل سال تا ۸۵۰ بجانشینی تیمورحکومت کرد. پس از وی سلالهٔ تیموری بسرعت روی بانحطاط گذاشت و گرچه دربار سمرقند و هرات هنوز رونقی داشت اما قدرت سیاسی تیموریان روز بروز براثر قیام مدعیان وجنگ های خانوادگی روبزوال‌میرفت، تاآنکه‌آخرین ضربات قاطع را طایفهٔ ازبك (شیبانیان) وشاه‌اسمعیل‌صفوی برپیکرناتوان تیموریان واردآوردندوبساط فرمانروائی‌آنان‌در ایران برچیده شد. اما حکومت این خاندان درهندوستان که توسط ظهیرالدین بابر ریشه گرفته بود درآن سامان باقی مـاند و تا زمانی که هندوستان در قرن نوزدهم بتصرف انگلستان درآمد این حکومت برقرار بود .

درآسیای صغیر پس‌ازوفات ایلدرم بایزید (۸۰۵) میان پسران وی کشمکش درگرفت. عاقبت یکی از آنان که بسلطان محمد اول معروف‌است فائق‌آمد و او سلطانی مدبرومهربان وادب پرور بود.

پس ازوی در ۸۲٤ پسرش سلطان مراد جانشین وی شد و وی سلطانی متدین بود وباموردینی علاقهٔ بسیارداشت. با وجود جنگی که میان تیمور و سلطان عثمانی روی داده بود روابط شاهرخ وتیموریان بادربارعثمانی بسیاردوستانه بود. درهمین اوان است که‌اساس ادبیات ترکی تحت‌تأثیرادبیات فارسی بنا نهاده‌شد. روابط علمی و ادبی میان ایران وترکیه درقرن نهم مستحکم بود.

عراق وآذربایجان پس ازوفات تیمور بزودی از قلمروحکومت تیموریان خارج گردید. نخست‌سلطان‌احمدجلایر برمتصرفات سابق‌خوددست‌یافت وآذربایجان وعراق را درتصرف آورد. ولی‌اودر۸۱۳ مغلوب قرایوسف قره‌قوینلو شد وباکشته شدن وی خاندان ایلکانی بزوال گرائید. قرایوسف درنواحی‌غربی‌ایران قدرت‌یافت وتا سال ۸۲۳ که درگذشت حکومت کرد. پس ازوی پسررش اسکندر تاسال ۸٤۱ درعراق وآذربایجان فرمان راند وپس ازوی برادرش جهانشاه تاسال ۸۷۲ صاحب امربود ودراین سال او وتمام‌خانواده‌اش بدست رقیب توانای‌خاندان قره‌قوینلو اوزون حسن‌آق قوینلومقتول گردیدند

اوزون حسن حکومتی وسیع ومقتدردرمغرب ایران تشکیل داد، باتیموریان وسلطان مصروطوایف گرجی جنگید و فاتح شد ولی‌ازعثمانیان شکست خوردودر ۸۸۲ درگذشت. پس از اوزون حسن کشورش مورد تنازع وجدال جانشینان او قرارگرفت و تا سال۹۱٤ که شاه اسمعیل صفوی این خاندان را منقرض کرد ولایات غربی ایران روی‌آسایش ندید.

وقایع میان مرگ تیمور وسلطنت شاهرخ

تیمورچون درگذشت عدهٔ زیادی ازاولادواحفاد ازخود باقی گذاشت (۳٦ تن ذکور و۱۷تن اناث). ازتیمورچهارپسر دروجودآمد: جهانگیروعمرشیخ ومیرانشاه

وشاهرخ . جهانگیروعمرشیخ درحیات تیمور درگذشتند. میرانشاه نیز دچار اختلال حواس گردید (۱).

تیمور پیش ازمرگ برای آنکه اختلافی میان فرزندان‌وی روی ندهدولایات مفتوحه را میان‌آنان قسمت کرد. شاهرخ درخراسان، ومیرانشاه با دوپسرش عمر و ابوبکر درآذربایجان وولایات‌غربی، وپیرمحمدبن عمرشیخ درفارس، وپیرمحمدپسر جهانگیردرکابل وغزنه، ورستم‌بن عمرشیخ دراصفهان ، ومیرزا اسکندربن عمرشیخ درهمدان حکومت یافتند .

تیمور چون مرگ‌را نزدیك‌دید پیرمحمد پسردوم جهانگیررا ولیعهدساخت ، اما دروقت وفات تیموروی درکابل بود . ازدیگر شاهزادگان ، شاهرخ درخراسان وخلیل‌سلطان درتاشکند مقرداشتند .

امرا براین قراردادند که یورش چین را بسرداری خلیل سلطان بپایان برند. سپس پیرمحمد جهانگیررا بسلطنت‌بردارند ووصیت تیمور رابجای‌آرند. اماسلطان‌حسین نوهٔ دختری تیمورراداعیهٔ جانشینی تیمور درسرافتاد و روی بسمرقند نهاد . خلیل سلطان را نیز امرای تاشکند بسلطنت برداشتند و عازم سمرقند شدند . این اخبار چون بگوش سرداران تیموررسید عزم رحیلشان سست شد و ناگزیر برای نگاهداری سمرقند ازنفوذ طاغیان، راه سمرقند را درپیش گرفتند. ازاین‌میان خلیل سلطان توفیق یافت وپس از برگزاری مراسم تعزیت در سمرقند برتخت نشست و دست بذل و بخشش گشود وسپاه ورعیت را اطعام کرد ، و بگفتهٔ صاحب حبیب‌السیر «ابواب خزائن گشاده آن‌مقدار از زر و گوهر بمردم داد که رسم افلاس ازجهان بر افتاد » (۲).

۱ــ اولاد ونوادههای ذکورتیمور درزمان وفات وی بدینقرار بوده‌اند :
ازجهانگیر : پیرمحمد جهانگیر (محمد سلطان پسر بزرگ وی وفات یافته بود).
ازعمرشیخ : پیرمحمد ، رستم ، اسکندر ، احمد ، سیدی‌احمد ، بایقرا .
ازمیرانشاه : ابوبکر ، عمر ، خلیل سلطان ، ایجل ، سیورغتمیش
ازشاهرخ: الغ بیك،ابراهیم،بایسنقر، سیورغتمیش، محمدجوکی، جان‌اغلان‌وباروی
۲ــ حبیب‌السیر،جزء سوم ازجلدسوم، صفحهٔ ۱۷۵

خلیل سلطان در اوایل سلطنت گرفتار سه رقیب بود : شاهرخ و سلطانحسین و پیرمحمد جهانگیر. شاهرخ با آنکه بحکومت سمرقند بی نظر نبود در مخالفت با خلیل سلطان نیز اسرار نورزید، بلکه میان ایشان روابط دوستانه برقرار شد و چنین بنا نهادند که خلیل سلطان در سمرقند و شاهرخ در خراسان باستقلال سلطنت کنند. ازاینرو شاهرخ در ۸۰۷ رسماً در هرات بتخت نشست و باصلاح امور ملك خویش پرداخت.

سلطان حسین پس از چندبار ستیز و آشتی عاقبت از سلطان خلیل شکست یافت و چون با شاهرخ نیز غدر کرده بود بامر وی کشته شد (۱). پیرمحمد جهانگیر نیز از خلیل سلطان شکست خورد و بدست وزیر خائن خود پیرعلی تاز مقتول گردید. شاهرخ نیز این پیرعلی تاز را بانتقام خون پیرمحمد جهانگیر دستگیر ساخت و بقتل آورد (۸۰۹).

حکومت خلیل سلطان و انجام کار او

باین ترتیب خلیل سلطان از زحمت رقیبان خود رهائی یافت. شرف‌الدین علی در این باب چنین میگوید: « نعمت و مال و منال و اسباب جهانگیری که بحسن اتفاق خلیل‌ـ سلطان را دست داده بود کمتر کسی را میسر میشد» (۲) ، اما خلیل سلطان باآنکه شهزاده‌ای کریم و خلیق و جوانمرد و شجاع بود بسبب افراط در عیش و نوش و باده‌ـ گساری و اسراف در صرف مال و بعضی معایب دیگر اینهمه را از دست داد.

ازاموری که بزوال حکومت خلیل سلطان مدد کرد و بزعم بعضی از مؤرخین اساساً موجب سقوط وی گردید تعشق وی بشادملك آغا بود. داستان خلیل سلطان و شاد ملك آغا و عشق و فریفتگی آنها نسبت بیکدیگر از داستانهای طرفه‌ای است که در تاریخ ادبیات ایران بآن برمیخوریم :

شاد ملك آغا از سراری امیرحاجی سیف الدین از معتمدان تیمور بود. خلیل سلطان که طبعی لطیف و عاشق پیشه داشت بوی دل باخت و در پنهان اورا بعقد خود درآورد. زن او جهان سلطان شکایت به تیمور برد و تیمور چندبار فرمان قتل شادملك آغا

۱ــ بگفتهٔ صاحب حبیب‌السیر امرای شاهرخی خود چنان صلاح دیدند که ویرا گردن زنند. جزء سوم ازجلد سوم صفحهٔ ۱۷۹

۲ـ ظفرنامه شرف‌الدین علی، جلددوم، صفحهٔ ۷۲۱

را صادر کرد، اما بتدبیر خلیل سلطان و مساعدت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاصی یافت. چون تیمور درگذشت خلیل سلطان بفراغبال بتنعم از وصال پرداخت و شادملك آغا را بانوی زنان درباری ساخت. ضمناً دست بتبذیر گشادو بسیاری را که تاآنزمان بی چیز بودند توانگرساخت، و هم کسانی را که قبلا در حساب نمیآمدند مرتبت بخشید ومقرب درگاه کرد. قدمای امرای تیمور و بزرگان سمرقندآزرده خاطرشدند. شاد ملك آغانیز بر کینهٔ امرا و حرم ایشان میافزود، چنانکه خلیل سلطان باغوای او شاهزاده-خانمهای تیموری را که بچشم تحقیردر شاد ملك آغا نظر کردند آزار کرد وازاینرو امرا درمخالفت اوراسخ‌ترشدند. درهمین احوال شورشهائی نیزدراطراف ملك روی داد. ازجمله سلطان احمد جلایر وترکان قراقوینلو در عراق قوت گرفتند و ولایات غربی ایران را تصرف کردند. بزرگان وامرای سمرقند موقع را مناسب دیدند و بر خلیل سلطان شوریدند واورا معزول ومحبوس ساختند وکارها بدست امیرخدایداد حسینی افتاد (۸۱۱). شاد ملك آغا را که محسود امرا واعیان سمرقند بود دستگیر ساختند وبگفتهٔ دولتشاه گوش وبینی اورا بریده در کوچه وبازار گرداندند.

شاهرخ که منتهز فرصت بودموقع را مغتنم‌شمرد و بسمرقند لشکر کشیدوآنجا را در تصرف آورد وخلیل سلطان را خلاصی بخشید وبا او ملاطفت کرد. اما بخلاف قراری که قبلا میان ایشان مؤکد شده بوداورا ازحکومت ماوراءالنهرممنوع ساخت وحکومت آن سامانرا بپسرخود الغ بیك سپرد (۸۱۲). وی سمرقند رامقرحکومت خویش قرارداد و تا زمانی که شاهرخ زنده بود باستقلال درآن دیار فرمان راند. شاهرخ شاد ملك آغا را بخلیل سلطان باز گردانید ووی را همراه خودبهرات آورد وبا ده هزارسپاهی مأمورفتح عراق‌عجم و متصرفات‌میرزاعمر وپدرش میرانشاه کرد (۸۱۲). خلیل سلطان تا سال ۸۱٤ درعراق بود و در این سال ناتوان شد و درسن سی‌وهشت‌سالگی در ری در گذشت. شاد ملك آغا نیز که تحمل فراق او نمیتوانست خودکشی کرد. حبیب ومحبوب رادر کناریکدیگر بخاك سپردند.

گویند خلیل سلطان درموقع مرگ این مطلع را گفت:

گفتم بجاهلی نکشد کس کمان ما مرگ آمد و کشید و کج آمد گمان ما (۱)

باین ترتیب مدعیان عمدهٔ جانشینی تیمور از میان رفتند و شاهرخ یکه تاز این میدان شد، و پس از چهار سال از وفات تیمور بر مسند پدر تکیه زد، و ممالک تیموری جز شام و مصر و آسیای صغیر بتدریج مطیع او شدند (مازندران را در ۸۰۹ و ماوراء النهر را در ۸۱۱ و خوارزم را در ۸۱۵ و اصفهان را در ۸۱٦ و فارس را در ۸۱۷ و کرمان را در ۸۱۹ و آذربایجان را در ۸۲۰ در تصرف آورد). شاهرخ تا سال ۸۵۰ بقدرت و شوکت حکومت کرد و حوزهٔ سلطنت خود را از مزاحمت جنگها و کشمکشهای مخرب کم و بیش رهائی بخشید.

(۱) برای تفصیل داستان خلیل سلطان و شاه ملک آغا رجوع شود بظفرنامهٔ شرف الدین علی، جلد دوم، صفحات ۷۲٦-۷۲۳؛ و دولتشاه صفحهٔ ٤۰۵ و ۳۰٦؛ و حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحه ۱۷۸ (حاشیه)

۲ ـ حکومت شاهرخ (۸۰۷ ـ ۸۵۰)

وقایع حیات شاهرخ تا جلوس

میرزا شاهرخ چهارمین پسر تیمور و کوچکترین آنها درچهاردهم ربیع‌الثانی ۷۷۹ درسمرقند تولدیافت. درسن یازده‌سالگی ازدواج کرد ودوسال بعدموقعی که تیمور عازم دشت قپچاق بود حاکم سمرقند شد.

شاهرخ از همان‌آغاز جوانی از ارکان حکومت تیموری بشمار میرفت ودریورشها و حملات جنگی و نیز در امور کشوری از معتمدین خاص تیمور بود. در یورش پنجسالهٔ تیمور بایران سرداری قسمتی ازسپاه وی‌را بعهده داشت، ودرفتح «قلعهٔ سفید» درفارس جناح چپ سپاه را فرمان‌میداد. درجنگی که میان تیمور وشاه منصورمظفری اتفاق‌افتاد بچابکی سر شاه منصوررا ازتن جدا کرد وپدررا ازمرگ نجات‌داد. دراین زمان ۱۷ سال داشت. در همین یورش باز در فتح قلعهٔ مستحکم تکریت شرکت جست. در سال ۷۹۶ پسر اول اوالغ بیك تولد یافت ودرهمین سال‌مأمورحکومت سمرقند واطراف‌آن‌گردید. درسال۷۹۹ که ۲۰ سال داشت حکومت خراسان وسیستان و مازندران بوی واگذارشد ودراین‌حکومت لیاقت وعدالت شایسته‌ای نشان‌داد. پسرسوم اوبایسنقر دراین‌سال متولد شد. (پسردوم اوابراهیم سلطان‌پنج ماه بعد ازتولد الغ‌بیك بدنیاآمد)

دریورش هندوستان شاهرخ درحکومت خراسان وتوابع باقی ماند. اما در یورش هفت ساله شرکت جست و فرماندهی سپاه آذربایجانرا بعهده گرفت. در محاصرهٔ حلب فرماندهی‌جناح راست سپاه بااوبود ودرجنك‌آنقره ازسرداران پیشروسپاه بشمارمیرفت.

شاهرخ پس‌ازفتح‌آنقره بهرات مقر حکومت خود بازگشت وتا مراجعت تیمور در آنجا باقی بود. درسال۸۰۷ در قوریلتای بزرگی که برای فتح چین تشکیل شد شرکت جست وپس‌ازعزیمت سپاه بطرف چین وی درحکومت خراسان باقی‌ماند. تیمور دراترار ازغیبت او اظهارتأسف میکرد. پس ازوفات تیموردر۸۰۷ درهرات بتخت نشست‌وولایات خراسان همه مطیع اوشدندوبشرحی که‌گذشت با خلیل سلطان برهمین قرار صلح کرد.

در سال ۸۰۷ سلطانحسین برادر زادهٔ خودرا که مدعی خلیل سلطان بود و باوی نیزعذرکرده بودامربکشتن داد.

درسال۸۰۹ جرجان راکه ازاطاعت اوخارج شده‌بودمفتوح ساخت وحکومت‌آنرا بعمربن‌میرانشاه که بخدمت اوپیوسته بود تفویض کرد، چه پس از وفات تیمورمیان میرزا

عمر و پدرو برادرش میرانشاه وابو بکر نزاع افتاد وعمر مغلوب شد و بشاهرخ پناه آورد . میرانشاه وابو بکر نیز مغلوب قرایوسف ترکمان شدند. میرانشاه درجنگ کشته شد(۸۱۰) وابو بکر بکرمان وسیستان وباز بکرمان گریخت و در آنجا بسال ۸۱۱ درجنگی زخم برداشت ودر گذشت.

درسال ۸۰۹ پیرمحمد جهانگیر رقیب خلیل سلطان بدست وزیرش پیرعلی کشته شد. شاهرخ قاتل را دستگیر ومقتول ساخت (۸۱۰).

میرزا عمر بن میرانشاه اندکی بعد برضد شاهرخ لوای مخالفت برداشت وبخراسان لشکر کشید، اما مغلوب شد ودر نزدیکی مرو دستگیر گردید و در راه هرات بسبب زخمی که برداشته بود درگذشت (۸۰۹).

سال بعد مجدداً شاهرخ بجرجان حمله برد و پس ازشکست طاغیان ، حکومت آنجا را بالغ بیك داد .

پسران عمرشیخ واحوال ولایات مرکزی وجنوبی ایران

دراینزمان حکومت ولایات جنوبی ومرکزی ایران باپسران عمرشیخ بود. پیرمحمد درفارس ویزد ومیرزا رستم دراصفهان ومیرزا اسکندر درهمدان حکومت میکردند.چون شاهرخ بسلطنت رسید دراطاعت او متفق شدند وپیرمحمد ایلچی و نامه فرستاد واین شعر را درنامهٔ خود مندرج ساخت :

همه بندگانیم شهرخ پرست من ورستم اسکندروهرچه هست.

اما اتفاق آنان نپائید وبزودی ولایات مرکزی ایران میدان تنازعات وکشمکشهای ایشان شد. عاقبت پیرمحمد ظفر یافت واسکندرمیرزا ورستم بخراسان گریختند ومشمول عنایت شاهرخ شدند (۸۱۱).

اندکی بعد پیرمحمد بدست حسین شربت دار ازامرای خود کشته شد واسکندر فارس را مسخر کرد و جانشین برادر شد (۸۱۲).

درسال ۸۱۱ بشرحی که گذشت خلیل سلطان ازسلطنت ماوراءالنهر معزول گردید وشاهرخ سمرقند را ضبط کردو حکومت آنجا را بپسرش الغ بیك واگذار نمود و خود رسماً سلطان ممالك تیموری گردید.

سال ۸۱۲ نسبةً بآرامی گذشت. دراین سال مرو بدستور شاهرخ عمارت شدو سدهای مرغاب تجدید گردید .

درسال ۸۱۳ میان سلطان احمد جلایر وقرایوسف ترکمان جنگ درگرفت وسلطان احمد اسیرو کشته شد وآذربایجان وولایات غربی دردست امراء آق‌قویونلو افتاد.

درهمین سال امیر شیخ نورالدین که ازسرداران بزرگ تیمور بودطغیان کرد ورو

بسمرقند گذاشت. شاهرخ مجبور شد بماوراء النهر لشکر کشد. عاقبت امیر شیخ نورالدین کشته شد وشاهرخ در۸۱٤ بهرات باز گشت.

درهمین سال خلیل سلطان درری در گذشت.

درسال۸۱۵ شاهرخ خوارزم را مفتوح ساخت وحکومت آنجا را بامیر شاهملك که ازسرداران معتمد تیمور بود سپرد و وی تاآخرعمر دراین حکومت باقی ماند.

عاقبت سلطان اسکندر واحوال ولایات مرکزی وجنوبی

اندکی پس‌از استقراراسکندربحکومت فارس بازمیان او و برادرانش آتش نزاع شعله‌ور شد ومدتها این کشمکش دوام یافت. درسال۸۱٦ که شاهرخ عازم فتح آذربایجان بود اسکندررا داعیهٔ استقلال درسر آمد وتا قم پیش راند وحکام غزنین وکابل و قندهار را باطاعت خواند. شاهرخ ناچارمتوجه عراق عجم شد و اصفهانرا در محاصره گرفت و پس ازتصرف آنرا بسختی تاراج کرد واسکندررا دستگیرنمود و کسان میرزا رستم میل درچشم وی کشیدند. پس ازمعاودت شاهرخ باز میـان پسران عمرشیخ وابراهیم سلطان جنك افتاد واسکندر درجنك کشته شد. شاهرخ بار دیگر بفارس لشکر کشید و حکومت آنجا را بفرزند خود ابراهیم سلطان سپرد وبهرات باز گشت (۸۲۰).

درسال ۸۱۸ شاهرخ حکومت طوس ومشهد وابیورد وجرجان و خبوشان ونسا و باوردرا بپشرش میرزا بایسنقرسپرد ودرسال۸۲۰ اورابامارت کشورخود برگزیدتاروزها درديوان بنشیند وبامور مردم وشکایات آنها رسیدگی کند. اندکی بعد نیزخواجه‌غیاث‌ـ الدین پیراحمدخوافی را بوزارت انتخاب کرد واو سی سال دراین منصب باقی بود.

فتح آذربایجان

شاهرخ که پیوسته قصد تسخیرآذربایجان را داشت سرانجام در سال ۸۸۲ درعزم خود مصمم شد. دراین ایام قرایوسف پس‌ازآنکه ابوبکروميرانشاه رادر۸۱۰ وسلطان احمدجلایررا در۸۱۳ شکست داد قدرت بسیاریافته بود وبر کشوری که شامل عراق و آذربایجان وقسمت عمدهٔ ارمنستان وگرجستان بود حکم میراند. شاهرخ ابتداسفیری نزد قرایوسف فرستاد اما جوابهای درشت شنید. بازچون بیم داشت سفیری دیگر روانه کرد تا قرایوسف قزوین وسلطانیه را بشاهرخ واگذار کند ودرعوض منشورحکومت عراق‌و آذربایجان را تاآسیای صغیر دریافت دارد. قرایوسف سفیر شاهرخ را محبوس ساخت. شاهرخ با احتیاط تمام روانهٔ‌آذربایجان شد وچون قزوین را بگشود خبروفات قریوسف رسید. سپاه قرایوسف پس‌ازتاراج بنگاه امیرخودپراکنده‌شدند. حتی گوش قرایوسف را برای گوشواره‌اش بریدند وجسدش‌چندروز بی‌تابوت‌افتاده‌بود. پس‌ازاین‌واقعه آذربایجان دردست شاهرخ افتاد و وی پس ازعبور از ارس بقراباغ درآمد وقلعهٔ بایزید که مرکز

ذخایر قرایوسف بود بدست او گشوده شد و غنیمت بسیار بچنك وی افتاد.

قرایوسف شش پسر داشت ۱ـ پیربداق که پیش از پدر در گذشت ۲ـ اسکندر که جانشین پدر شد ۳ـ جهانشاه، جانشین اسکندر ۳ـ شاه محمد، حاکم ولایات ایرانی قرایوسف ۵ـ شاه ابسال که پیش از پدر وفات یافت ٦ـ ابوسعید که از طرف شاهرخ حکومت آذربایجان یافت اما بدست برادرش اسکندر کشته شد.

اسکندر پس از وفات پدر با سپاهی گران بمقابلهٔ شاهرخ شتافت اما بتدبیر امیر شاه ملك شکسته شد و شاهرخ پس از فتح اخلاط وارجیش از راه خوی و تبریز و سلطانیه بهرات مراجعت کرد و امرای اطراف را رخصت بازگشت داد (۸۲٤).

سال بعد الغ بیك در تعقیب شیرمحمد اغلان حاکم مغولستان که بماوراءالنهر آمده و گریخته بود مغولستان را غارت کرد، اما بازحکومت آنجا را بشیرمحمد اغلان سپرد (۸۲۵).

درسال ۸۳۰ سیورقتمش پسر شاهرخ وفات یافت.

دفع براق اغلان

براق اغلان درسال ۸۲۳ بکمك الغ بیك ازبکان واولوس جوجی رامطیع ساخت. در سال ۸۳۰ میان براق اغلان والغ بیك بر سرچراگاه سغناق نزاع در گرفت والغ بیك شکست یافت ومنهزم شد و ماوراءالنهر عرصهٔ غارت وتاراج براق اغلان گردید.

شاهرخ ناچار برای رفع براق اغلان و تنظیم امور ماوراءالنهر بدانصوب لشکر کشید و بایسنقر را جای خود گذاشت. براق اغلان عقب نشست والغ بیك وسرداران او مورد بی مهری شاهرخ واقع شدند وبعضی را شاهرخ تنبیه کرد و امور ملك را از اختیار الغ بیك بیرون آورد. اما مجدداً اورا منصب امارت ماوراءالنهر داد و در ۸۳۱ بهرات مراجعت نمود.

سوء قصد نسبت بشاهرخ

در ۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰ در حالی که شاهرخ در مسجد جامع هرات بود کسی بنام احمدلر بعنوان دادخواهی پیش آمد و باکارد زخمی بر شکم شاهرخ زد، اما کارگر نیفتاد و شاهرخ بزودی شفا یافت.

بایسنقر مأمور تحقیق واقعه گردید. دانسته شد که احمدلر از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی پیشوای فرقهٔ حروفیه بوده است. بسیاری مورد سوء ظن وشکنجه قرار گرفتند وجمعی را اعدام کردند. ازجمله خواجه عضدالدین دخترزادهٔ مولانا فضل الله مذکور را کشتند ومولانا معروف، شاعر وخطاط معروف هرات را بسیار شکنجه کردند وسید قاسم الانوار تبریزی شاعر وصوفی مشهور را بسمرقند تبعید نمودند.

یورش دوم بآذربایجان

پس از مراجعت شاهرخ از آذربایجان (در ۸۲٤) اسکندر قراقوینلو بازسپاهی فراهم

آورد و تبریز و کردستان و شروان را فتح کرد و عراق و سلطانیه نیز بدست او افتاد و خطر وی قوت گرفت. شاهرخ درسال ۸۳۲ برای دفع وی عازم آذربایجان شد و بهمراهی بایسنقر وجوکی میرزا بسلطانیه حمله برد و از آنجا بتبریز رفت. سپاه اسکندر و جهانشاه در نزدیکی سلماس ازشاهرخ شکست خورد و محمدجوکی در تعقیب اسکندر تا ارزروم تاخت

شاهرخ سپس بقرا باغ رفت و ابوسعید بن قرایوسف را که ببساط بوس وی آمده بود حکومت آذربایجان داد ودرسال ۸۳٤ از راه سلطانیه وارد هرات گردید.

درسال ۸۳۵ بایسنقر مأمور دفع شورش گرگان شد و پس از مستقرساختن سلطهٔ تیموریان بازگشت .

وفات بایسنقر

درسال ۷۳۷ میرزا بایسنقر فرزند شاهرخ که شاهزاده‌ای عادل و شجاع و نیك طبع وهنرپرور ومدبر بود وازارکان عمدهٔ حکومت شاهرخی بشمار میرفت دراثرافراط درباده خواری درسن ۳۸ سالگی درهرات درگذشت . با وفات وی علماء وشعرا و هنرمندان از دوستدار ومشوق بزرگی محروم شدند. شاهرخ بقصرشاهزاده یعنی «باغ سفید» آمد و نماز گزارد. چهل روزمراسم سوگواری درمنتهای ابهت وشکوه برپا گردید. (۱)

ازمیرزا بایسنقر سه پسرماند : میرزا رکن‌الدین علاء الدوله و میرزا سلطان محمد ومیرزا ابوالقاسم بابر. شاهرخ منصب بایسنقر را بمیرزا علاءالدوله واگذار نمود و برای دو پسر دیگر وظیفه مقرر داشت.

یورش سوم بآذربایجان

درسال ۸۳۵ خبر رسید که اسکندر بن قرایوسف برادرش ابوسعید را که شاهرخ بحکومت آذربایجان گماشته بود بقتل رسانیده است. درسال ۸۳۸ معلوم شد که اسکندر ازفتح آذربایجان فارغ گردیده قصد شروان دارد . شاهرخ باآنکه بتعقیب اسکندر چندان مایل نبود باصرار بعضی ازامراء عازم مقابلهٔ اسکندر شد (۲). ضمناً جهانشاه برادر اسکندر که ازوی دلتنك بود بشاهرخ پیوست و مورد ملاطفت وی قرار گرفت. شاهرخ به تبریز آمد

۱ــ برای تفصیل این عزاداری وتشریفات فوق‌العادهٔ آن ونیز اخلاق وصفات بایسنقر رجوع شود بمطلع السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران ، صفحات ۵۷۹ــ۵۸٤؛ وحبیب‌السیر، جزء سوم از جلدسوم، صفحات ۲۰۱ــ۲۰۲.

۲ــ صاحب حبیب‌السیر دراین باب میگوید : «... اما امیرجلال‌الدین فیروزشاه درخلوتی معروض داشت که چون امسال میرزا بایسنقر ازعالم انتقال نموده بعضی ازمردم کوته نظر تصور کرده‌اند که بدانجهت قصوری بحال عساکرمنصور راه یافته... واین سخن درضمیر خسرو کشورگیر جای گرفته فرمان همایون باحضارجنود ممالك محروسه نفاذ یافت» جزء سوم ازجلدسوم، صفحهٔ ۲۰۲

وپسرخود جوکی میرزا را بتعقیب اسکندر فرستاد. اما وی باسکندر دست نیافت. شاهرخ حکومت این نواحی را بمیرزاجهانشاه قراقوینلو که ضیافتها کرده وپیشکشیها گذرانده بود واگذار کرد وپس ازدوسال در ۸٤۰ بهرات بازگشت.

اسکندر که بقلعهٔ النجق پناه برده بود اندکی بعد بدست پسرش شاه‌قباد که بالیلی محبوبهٔ اسکندر ارتباط یافته و بوسیلهٔ وی اغوا شده بود کشته شد.

بروز طاعون درهرات واسترآباد :

دررمضان وقتی شاهرخ درری بود درهرات طاعون شیوع یافت وگروه بسیاری از مردم هرات واطراف آن ازاین مرض جان سپردند وهرات در اثر این غائله ازآبادانیش کاسته شد. مرض چهارماه وهشت‌روز دوام کرد. صاحب مطلع‌السعدین درذکراین واقعه میگوید : «گویند یکروز در شهرشمردند چهارصد هزار و هفتصد تابوت از دروازه‌ها بیرون بردند ، غیر آنکه حمالان بی‌تابوت برداشتند، وبسیاری برالاغان بارکرد بدر بردند ودرمغاك انداختند وخاك برایشان ریخته نهان ساختند» (۱). گرچه‌این‌اعداد بسیار اغراق آمیزاست ولی بهرحال‌ازشدت واقعه حکایت میکند. معین‌الدین‌اسفزاری‌صاحب «روضات‌الجنات فی‌تاریخ‌مدینهٔ هرات» نیزعدهٔ متوفیات را با ارقام عجیب ضبط کرده‌است وازجمله میگوید : «آنچه ازمحاسبان معلوم شده عدد آنها که گورو کفن‌یافته‌اند در نفس بلدهٔ‌هرات ششصدهزار ازنفراست، بی‌آنانکه درمغاکها انداخته‌اند ویا در خانه‌ها دفن کرده‌اند.» وپدر این مؤلف درشرح این حادثه قصیده‌ای نظم کرده‌است واین دوبیت ازآن قصیده‌است:

ششصد هزار در قلم آمد که رفته‌اند　　　زانها که یافت گور و کفن مردم خیار
باقی ز بیکسی همه در خانه ماندند　　　خوردند جسمشان همه‌درخانه‌مورومار

جمع کثیری ازدانشمندان وفضلاوادباوهنرمندان باین‌مرض درگذشتند (۲). انعکاس بروز این‌مرض درآثار بعضی‌ازشعرای ایندوره نیزدیده میشود. (۳)

سال بعد نظیراین وبا دراسترآباد شیوع یافت ودرآن شهرنیز بسیاری ازفضلا و هنرمندان باین‌مرض درگذشتند. ازجمله مولانا کاتبی ترشیزی ازشعرای معروف این دوره بهمین مرض مبتلاشد. گویند درمرض موت‌این‌قطعه را ساخت :

استرآبادی که خاکش بود خوشبوترزمشك　　　زآتش قهر و با گردید ناگاهان خراب
آتش اندر بیشه چون‌افتد نه‌ترماندنه‌خشك　　　واندروازپیرو برنا هیچکس باقی نماند (٤)

۱ــ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، صفحهٔ ۵۸۷

۲ــ رجوع‌شود بحبیب‌السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۲۰۲ ومطلع‌السعدین، صفحه ۵۸۷

۳ــ ازجمله رجوع‌شود بمثنوی دستور عشاق مولانا یحیی سیبك، چاپ لندن، صفحه ۱٤۰

٤ــ رجوع شودبه حبیب‌السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحه ۱٤۹

درسال ۸٤٥ امیر کیومرث رستمداری سر از اطاعت شاهرخ بپیچید، اما چون تاب مقاومت نداشت از در عذرخواهی درآمد. شاهرخ او را بخشود و ولی حکومت قلمرو او یعنی سلطانیه وقزوین و ری وقم را بسلطان محمد بایسنقر واگذاشت.

درسال ۸٤۸ بواسطهٔ کسالتی که عارض شاهرخ گردید اغتشاشاتی در اطراف ملك خصوصاً درخراسان پدید آمد. درهمین سال شاهرخ پس از بهبودی از سلطان مصر الملك الظاهر اجازت یافت تا خانهٔ کعبه را جامه بپوشاند. وهم در این سال فرزندش محمد جوکی میرزا وفات یافت.

وفات شاهرخ

در سال ۸۵۰ سلطان محمد بن بایسنقر که حاکم عراق شده بود باعتماد فتوری که بر مزاج شاهرخ راه یافت طغیان کرد و اصفهان را در تصرف آورد و بشیراز تاخت. شاهرخ باوجود پیری برای دفع مدعی تازه وهم بسبب اصرار زنش گوهرشادآغا عازم عراق شد وچون باصفهان درآمد جمعی ازهواداران سلطان محمد راسیاست کرد ومولانا شرف الدین علی یزدی مورخ وادیب معروف را نیزمواخذ قرارداد. اماوی بوساطت میرزا عبداللطیف بن الغ بیك که ازطرفداران مولانا بودنجات یافت (۱). سلطان محمد که ضعف خودرا مشاهده نمود پس از اندکی ازدر اعتذاردرآمد.

شاهرخ درمراجعت وقتی که در ری اردو زده بود روزی شراب «مخلصه» خورده بزیارت مزار بعضی ازاولیا میرفت. درراه دچاردرد دلی شدید شد ومداوا کارگر نیفتاد ودر ذیحجهٔ ۸۵۰ درسن ۷۲ سالگی درگذشت. ماده تاریخ وفات اورا چنین گفته‌اند:

شهرخ آنشاه قضـا قدرت اسلام پناه وانکه در بیشهٔ شاهی زد سرپنجهٔ شیر
زد بفردوس برین خیمه بذی الحجه و گفت ماند تاریخ زمادرهمه عالم «شمشیر» (۲)

باوفات شاهرخ دورهٔ اقتدار تیموریان که بقوت وتدبیر وشجاعت وعدالت شاهرخ تا نیمهٔ قرن نهم دوام یافت بسررسید وپس ازوی قلمرو حکومت وی درمعرض نزاع وجدال مدعیان متعدد قرار گرفت، تا آنجا که حدودحکومت آنان درا واخرقرن نهم بنواحی خراسان انحصاریافت وچنانکه گذشت آنهم توسط شیبانیان وصفویه ازدست ایشان خارج گردید.

۱- تاریخ جدید یزد، چاپ یزد، صفحهٔ ۲۵۳

۲- تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحه ۳۲۸

۲ - ملاحظاتی در بارهٔ احوال شخصی شاهرخ

پس ازمحاربات سنگین وجنگها و خونریزیهای وحشیانه‌ای که بدست تیمور انجام گرفت حکومت چهل‌وسه سالهٔ شاهرخ فی‌الجمله برای ایران دورهٔ آرامش و سکونی پیش‌آورد . اما باید درنظرداشت که این آرامش نسبی بود ، وفقط با نظر باحوال ایران‌درزمان تیمورمیتوان‌آنرا دورهٔ آرامش نام‌نهاد، والادردورهٔ حکومت شاهرخ‌نیز کشورما ازجنگ‌ها وتاراج‌ها وتخریبات‌متعدد خالی‌نبوده‌است. خصوصاً ولایات غربی ومرکزی را که دراین‌دوره دستخوش کشمکشهای میان تیموریان و جلایریان وترکمانان قره قوینلو وهم رقابتهای داخلی تیموریان‌بود بهیچ‌رو نمیتوان قرین‌آسایش وامنیت دانست. میتوان گفت این‌ولایات در نیمهٔ اول قرن نهم روزگار پریشان وآشفته‌ای داشتند . اما خراسان ودیگرولایاتی راکه مستقیماً تحت نظارت شاهرخ قرارداشت میتوان تا حدی ازامنیت ورفاه برخوردار شمرد .

سلامت طبع وصلحدوستی شاهرخ

این امنیت وآرامش نسبی تاحدی معلول خصال شاهرخ‌است. شاهرخ بخلاف تیمور که طبعاً جنگی و حادثه‌جو بود . طبع سلیم و صلح دوست داشت. کمتر اتفاق می‌افتاد که شاهرخ بدون ضرورت وتنها بقصدجهانگیری وارضاء مطامع خودشهرها را ویران ومردم را عرصهٔ قتل وغارت سازد. عادةً چندانکه‌کاری بصلح‌وملایمت و تدبیر برمیآمد عازم جنگ‌نمیشد ودر بیشترمواردی که یکی ازامرا یاخویشان اوسر ازاطاعت پیچید شاهرخ کوشید تاوی را باندرزوملاطفت ازطغیان بازدارد، چنانکه درمورد شورشهای امیرسلیمانشاه وسیدخواجه واسکندربن عمرشیخ وسلطان محمد بن بایسنقروقیدوبن پیرمحمد جهانگیردیده میشود.

ازاین گذشته شاهرخ مردی کریم وپوزش پذیربود وخصوصاً درمورد دشمن

مغلوب ابراز شفقت میکرد، چنانکه درعهد پدر نیز چندین بار جان مغلوبین بشفاعت وی ازمرگ خلاصی یافت (۱).

درسال ۸۱۶ که برای نجات عراق از دست اسکندر باصفهان لشکر کشید سپاهیان او شهررا تاراج کردند. شاهرخ چون از بینوائی مردم شهرمطلع شد برای جبران خسارت صدهزاردینار بساکنان آن دیار بخشید ورعیت را نیزازپرداخت ثلث مال معاف داشت.

و نیزاسکندر بن عمرشیخ چون‌ازپیرمحمد گریخت وباشاهرخ‌نیز ازدرمخالفت درآمد ودستگیرشد،شاهرخ اورا عفو کرد و نامه‌ای‌درتوصیهٔ وی به‌پیرمحمد نوشت. بعدها نیز که اسکندر باز ناسپاسی کرد و بر شاهرخ شورید و شکست خورد شاهرخ ببرادرش رستم توصیه کرد تا ازآزاراوچشم بپوشد.

درسال ۸۱۹ که شاهرخ ازشیرازو کرمان بهرات باز گشت خبرمخالفت احمد میرك وامیرایلینکرومیزا بایقرا را شنید. سیاستی که شاهرخ برای این سه نفر تعیین کرد نمونهٔ روشنی ازحلم ونرمی وعطوفت اوست: فرمود تا احمد میرك بکعبه رود وامیر ایلینکر سفردریا کند وبایقراازسند بگذرد وبهرجا که میخواهد برود . امیر بدخشان را که در ۸۲۰ طغیان کرده بود بخشود ، ومیزا بایقرابن عمرشیخ را نیزپس ازآنکه شورش کرد عفو نمود . جهانشاه‌بن‌قرایوسف راکه یکبار باالوجنگیده بود مجدداً بحکومت آذربایجان گماشت . رفتاراو با خلیل سلطان که میتوانست رقیب خطرناکی برای اوباشد نیزبرهانی برملایمت طبع ورأفت اوست.

با اینهمه صلحدوستی شاهرخ چندان نبوده که بتوسعهٔ کشور خویش بکلی بی‌علاقه باشد. چنانکه دست‌اندازی او را بمتصرفات خاندان میرانشاه وجنگهای او را با امرای قراقوینلوو کوشش او در برانداختن حکومت خلیل سلطان هیچکدام جزعلاقه بکشور گشائی‌محملی‌نداشت ، وعناوینی که شاهرخ باین‌جنگهاداده (مانند

---

(۱) دریورش دوم تیمور که شاهرخ نیزهمراه بود مردم بسیاری ازقلاع و شهرها شاهرخ را شفیع قراردادند . ازجمله مردم‌قلعهٔ تکریت که بصعوبت مسخرشد بوساطت‌وی امان یافتند .

جنگ با قرایوسف و اسکندر و جهانشاه قراقوینلو بعنوان خونخواهی میرانشاه) هیچکدام وافی نیست .

تحریك و اغراء سرداران‌شاهرخ رانیز که همهٔ پروردهٔ جنگ بودندو بتاراج شهرها خو داشتند نمیتوان ازنظردورداشت. جنگ سوم‌اوبااسکندرو تعقیب سلطان محمدبن بایسنقر بیشترنتیجهٔ اغراء سرداران وی بود (۱).

و نیز نباید تصور کرد که شاهرخ که‌بشهادت وقایع و نقل همهٔ مورخین بملایمت وصلح جوئی و اغماض موصوف بود ضعیف النفس وسست اراده نیز بود. برعکس، شواهد بسیاری در دست‌است که شاهرخ درموارد مقتضی از شدت و خشونت وحتی قساوت رویگردان نبود،چنانکه رفتاراو باپیر علی‌تاز وسلطانحسین خواهرزاده‌اش و نیز سیاست هواداران سلطان محمد در اصفهان و امرای الغ‌بیك درسمرقند نشانی ازقوت اراده وتصمیم ، وهم‌خوی تاتاری اوست (۲) .

---

(۱) رجوع شود بحبیب‌السیر، جزء سوم ازجلدسوم، صفحه ۲۰۲ و ۲۰۵

(۲) صاحب تاریخ جدید یزد درمورد سیاست اکابراصفهان پس از طغیان سلطان محمد بن‌بایسنقرچنین مینویسد : « ... چون رایت نصرت شعار بساوه رسیدند برقتل‌اکابر اصفهان حکم جهان مطاع صادرشده ، که چون اردوی همایون در ظاهر ساوه نزول کرد سید شاه علاء الدین که ثمرهٔ شجرهٔ آل‌طه ویس بود ومولانا امام‌الدین قاضی وامیراحمد چوپان وخواجه عبدالرحمن وخواجه فضل‌الدین را بر دروازه های ساوه مصلوب سازندو بیاسا رسانند ... ایشان‌راآوردند وبردروازه‌های‌ساوه بیاویختند، ومثل‌این‌قتل ازآن‌شاه سعید عجیب نمود ومبارك نیامد... » صفحهٔ ۲۵۲

ونیزدولتشاه دراین باب میگوید : « ... وشاهرخ سلطان سادات واکابر و علمای اصفهان راگناهکارساخت، بسبب آنکه سلطان محمدرا‌سلام کرده بودند، وشاه علاءالدین راکه ازاکابرسادات حسینی‌بود وقاضی امام وخواجه افضل‌الدین‌ترك که ازبزرگان‌علمای اصفهان‌بود درشهرساوه حکم کشتن کرد،وبسعی گهرشادبیگم آن‌بزرگان‌مظلوم رابیگناه بزاری بقتل‌آوردند. گویند که دو نوبت ریسمان خواجه افضل ترك پاره شد و او فریاد میکرد که « باشاهرخ بگوئید که این‌عقوبت برما لحظه‌ای بیش نیست اما پنجاه ساله نام نیك خود را ضایع‌مسازد» . چندانکه بزرگان سعی کردند مفیدنیفتادو آن‌صورت برشاهرخ

بقیهٔ حاشیه‌درصفحهٔ بعد

شجاعت وجنگاوری شاهرخ

شاهرخ باهمهٔ صلحدوستی وملایمت درکارجنگ بسیارشجاع وآزموده بود. دریورشها وجنگهای بزرگ تیمور چنانکه گذشت از سرداران معتمد وچیره دست پدر بشمارمیرفت. شجاعت اودرجنگ با شاه منصور ودرجنگ انقره بخوبی آشکار شد. دردوران حکومت خویش درهمهٔ محاربات فاتح بود و هرگز تلخی‌شکست را نچشید. حتی در هفتادودوسالگی شخصاً بدفع سلطان محمدبن بایسنقر که برضد او برخاسته بود قیام کرد ووی را مغلوب ساخت.

تدین شاهرخ

شاهرخ مانند پدرمردی متدین وهواداراسلام ودرانجام فرائض شریعت‌راسخ بود. باولیا ومشایخ و زهاد و بزرگان دین اعتقاد تمام داشت و زیارت مزار ائمه و ملاقات عباد وعرفا ومشایخ را فیضی بزرگ میشمرد، واز آنان‌درپیشرفت امورخود مدد میخواست، و حتی درخلال جنگها ویورشها نیز ازاین وظیفه غافل نمیشد. در سالهای ٨١٤ و٨٢١ دوبار با تشریفات تمام بزیارت مرقد مطهرحضرت علی بن‌موسی الرضا رفت ودرسال اخیرقندیلی ازهزارمثقال طلا بندرازسقف آن‌آویخت. صاحب حبیب‌السیردرضمن شرح یورش سوم وی بآذربایجان چنین مینویسد: «... وچنانچه عادت‌آن پادشاه پاك اعتقاد بود در اثناء راه بزیارت مرقد اولیاء والاهل‌الله مبادرت مینمود و مجاوران مزاررا بصلات وصدقات نواخته ازروحانیت اکابر عباد و زهاد استمداد نمود.» (١)

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل

بهادر مبارك نیآمد ... و بعضی گویند که چون آن بزرگان مظلوم از جان نا امید شدند شاهرخ سلطان وگهرشادبیگم را دعاهای بدکردند که « یا رب هم چنانکه فرزندان ما را نا امید میسازد تخم اورا منقطع گردان » . درآسمان گشاده بود و دعای‌آن عزیزان بی گناه مظلوم اجابت شد...» تذکرهٔ دولتشاه، ص، ٣٤٠ . هم چنین‌صفحات٣٧١و٣٧٤ ملاحظه شود .

(١) حبیب السیر، جزو سوم‌ازجلدسوم، صفحه٣٠٢ . نیزرجوع‌شود بمطلع‌السعدین صفحات ٤٦٠ و ٥٩٧

درسال ۸۲۳ که بجنگ قرایوسف میرفت نخست خود نماز گزارد و نصرت خواست وسپس جمعی از قراء وحفاظ را مأمور ساخت تا دوازده هزار بار ختم سوره «انا فتحنا» بردارند. درسال ۸٤٦ نیز که امیر کیومرث رستمداری سر بشورش برداشت سلطان محمد بن بایسنقر را از این جهت بحکومت عراق منصوب کرد که بر شیخ بهاءالدین عمر برسر مزار شیخ احمد غزالی چنین ظاهر شده بود که اکابر عراق سلطان محمد را بسلطنت برداشته‌اند (۱).

شاهرخ گذشته از اعتقاد محکمی که بآئین اسلام داشت در انجام عبادات و اجرای واجبات دینی وامر بمعروف و نهی از منکر اصرار میورزید. ابن عربشاه که تیمور را بعلت پای بند بودن بیاسای چنگیزی کافر میشمارد درمورد شاهرخ چنین میگوید: « وقیل ان الشاهرخ ابطل التوراة و القواعد الچنگیزخانیه و امران تجری سیاستهم علی جداول الشریعة الاسلامیة » (۲)

صاحب مطلع السعدین درباره سختگیری مذهبی او چنین میگوید: «...همیشه تقویت دین مبین و تمشیت شرع سیدالمرسلین پیشنهاد همت عالی نهمت بود و درمتابعت فرمان الهی بتخصیص درقلع وقمع ملاهی ومناهی غایت مبالغت مینمود. شراب چون آب حیاة درچشمهٔ خضر نهان شد وصهباپسان کیمیا از چشم عالمیان ناپدید گشت. تمام مخصوصان ومقربان ازارتکاب شراب بکلی اجتناب فرمودند و خاص وعام از شراب مدام توبه نصوح نمودند...» (۳)

درمطلع السعدین وحبیب السیر نمونه‌هائی از شدت عمل محتسبین زمان شاهرخ دیده میشود. حتی شاهزادگان طراز اول درمعرض تهدید وتوبیخ این محتسبین قرار داشتند و جرأت اعمال خلاف شرع نمیکردند (٤) و حال آنکه درزمان تیمور شرب

(۱) حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحه ۲۰٤

(۲) عجایب المقدور صفحه ۲۲۱

(۳) مطلع السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، صفحه ٦۰٤

(٤) حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۱٦۰ــ۱۹۵ ضمن شرح احوال سید عاشق محتسب، ومطلع السعدین صفحهٔ ٦۰٤

مسکر و افراط در باده گساری بسیار رائج بود وحتی زنان حرم درمجالس بزم در این اه ازمردان باز نمیماندند (۱) .

حبیب‌السیر در بارهٔ دینداری شاهرخ مینویسد : « حضرت خاقان عادل پیوسته درادای واجبات و نوافل اهتمام تمام میفرمود وهمواره اوقات خجسته ساعات راصرف اصناف طاعات وعبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت... » (۲) ودرجای دیگر میگوید : « هرگز نماز چاشت اوترك نشدتا چه رسد بصلوة مکتوب » (۳)

شاهرخ درسال ۸٤۸ بااجازهٔ الملك الظاهر سلطان مصر خانهٔ کعبه را بدست شیخ نورالدین محمدالمرشدی ومولا شمس‌الدین محمد ابهری جامه پوشانید . وفات وی نیزدرموقعی اتفاق افتاد که بزیارت مزارمشایخ قلعهٔ طبرك میرفت.

عدالت شاهرخ

ازصفات شاهرخ نیزیکی عدالت و نصفت اوست . کمترشاهرخ برحسب کینهٔ شخصی یا خشم آنی مرتکب عمل دوراز انصافی میشد، بلکه غالباً سعی داشت درهر مورد بمقتضای ملایمت وعطوفت ذاتی واعتقاد راسخ بگفتار پیغمبر آنچه را درخور عدل وانصاف است بجای آرد (٤)

براون درتاریخ ادبیات خود ترجمهٔ سطوری ازمنجم باشی مورخ ترك رادر باب صفات شاهرخ آورده‌است که باآنچه دیگران در بارهٔ شاهرخ گفته‌اند مطابقت دارد :

« شاهرخ سلطانی خردمند وعادل ومحتاط و نیکخواه بود. متمایل باغماض واحسان و

(۱) رجوع شود بتاریخ امپراطوری مغول « تالیف L. Bouvat صفحه ۸۰ » ورسالهٔ « تمدن تیموری » تألیف همان مؤلف صفحهٔ ۲۱۰ و ۲۱۱

(۲) حبیب‌السیر جزء سوم از جلد سوم صفحه ۱۹۹

(۳) رجوع شود بدولتشاه صفحه ۱٤۸-۱٤۷، وحبیب‌السیر جزء سوم ازجلدسوم صفحه ۱۷۹

(٤) رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه صفحه ۱٤۸-۱٤۷، وحبیب‌السیر جزء سوم ازجلد سوم صفحه ۱۷۹، وتاریخ امپراطوری مغول تالیف L. Bouvat صفحه ۱۱۹

زاهد وعابد وملایم بود ، بطوریکه در سفر و حضر و حتی در جنگ و محاربه نیز هرگز نماز چاشت وظهر وعصر را ترك نگفت. درغره هرماه روزه میگرفت و در شبهای جمعه و دوشنبه وپنجشبه مقرر داشته بود تا حفاظ قرآن درحضورش قرآن بخوانند. در طول حیات عامداً مرتکب معاصی کبیره نشد . پیوسته طالب مصاحبت دانشمندان و زهاد بود ودر حق آنان نهایت عنایت را مبذول میداشت . هرگز مزهٔ شکست را نچشید وفتح واقبال همیشه یاراو بود. بهرولایتی قدم میگذاشت نخست بریارت اماکن مقدسه میرفت. قلمرو فرمانروائیش از سرحدات چین تاحدود روم و از اقصی نقاط ترکستان تا هندوستان بسط داشت» (۱).

(۱) A Literary History of Persia جلدسوم صفحه ۳۸۵ . دولتشاه نیز وصف جامع ولی اغراق آمیزی ازشاهرخ آورده است وحتی برای اوقائل بکرامات شده. رجوع شود بصفحه ۳۳۷.

۴ - شاهزادگان تیموری

با آنکه در حکومت تیموریان نوعی قدرت مرکزی وجود داشت، حکام و امرای ولایات در کارخویش ازاستقلال واختیار کافی برخوردار بودند، خصوصاً که این امرا اکثرشاهزادگان تیموری بودند وولایات بصورت‌تیول بآنان واگذار میشد. ازاینرو شخصیت وخصال این شاهزادگان و کیفیت حکومت وحسن سیاست یا سوء تدبیرشان دراحوال علمی و ادبی قلمرو حکومت ایشان تأثیر داشت، چنانکه رونق علم وهنردر بسیاری ازولایات مرهون ادب دوستی ودانش‌پروری همین شاهزادگان بود.

آنچه بطور عموم میتوان گفت این است که شاهزادگان تیموری اکثراً دانشمند ودوستدارعلم وادب وحامی ونگهبان فضلاوشعرا بودند، ودرعین‌رزمجوئی وجنگ‌آوری بزم وطرب را نیز دوست میداشتند. درحقیقت بدون توجه بحال این شاهزادگان وتشویق ونگاهداری‌آنان ازشعرا وادبا نمیتوان کثرت شاعران ورواج فوق‌العادهٔ شعروشاعری را دراینه‌دوره تعلیل کرد.

وقایع عمدهٔ زندگی این‌شاهزادگان‌قبلادرذکرحوادث سیاسی گذشت. تشویق آنها از دانش و ادب نیز هریك در محل خود مذکورخواهد شد دراینجا تنهابذکر چندتن از شاهزادگان که از ارکان حکومت شاهرخی و امرای برجستهٔ عصر وی بودند می پردازیم:

الغ بیك

محمد ترغای الغ بیك در۱۹ جمادی‌الاولی ۷۹۶ درسلطانیه تولد یافت و در ۸۱۰ ازطرف شاهرخ حکومت قسمتی از خراسان ومازندران‌را یافت واندکی بعد

حکومت ماوراء النهر بوی واگذار شد . وی سمرقند را مقر خویش قرار داد و از این تاریخ تا سال ۸۵۰ که شاهرخ زنده بود قریب ٤٠ سال باستقلال حکومت کردو درپناه قدرت شاهرخی بتحصیل علم واشاعهٔ فضل وتقویت دانشمندان وتشویق فضلا وحمایت شعرا وعمران سمرقند قیام نمود . وقایع مهم سیاسی زندگی او تا وفات شاهرخ یکی شکست دادن پیرمحمد اغلان ودست اندازی بمغولستان (۸۲۵) و یکی جنگ بابراق اغلان وشکست یافتن ازاوست (۸۳۰) .

الغ بیك پسر بزرگ و ولیعهد شاهرخ بود . اماچون شاهرخ درگذشت الغ بیك‌ازضبط ممالك پدرعاجز آمد. پسران بایسنقر،میزاعلاءالدوله‌درمازندران‌وسلطان محمد درعراق ومیزابابر درهرات، همه مدعی سلطنت شدند . الغ بیك در ۸۵۱ هرات را بکمك پسرش میرزاعبداللطیف فتح کرد ودر آنجا بتخت نشست. اما اندکی بعد بعلت شورش یارعلی ترکمان منهزم گردید وخراسان بدست بابر افتاد. درسال ۸۵۳ میان الغ بیك وپسرش میرزاعبداللطیف که ازملاطفت الغ بیك‌بپسردیگرش‌عبدالعزیز نگران بود جنگ افتاد والغ بیك در بلخ شکست یافت وبتحریك میرزاعبداللطیف بدست عباس نامی کشته شد (رمضان۸۵۳). درتاریخ وفات او چنین گفته‌اند :

الغ بیك بحر علوم و حکم — که دین نبی را از او بود پشت
ز عباس شهد شهادت چشید — شدش‌حرف‌تاریخ«عباس کشت»

ونیز :

سلطان فلك قدر الغ بیك سعید — درهشتم ماه رمضان گشت شهید
آنشب که‌شهیدشدقیامت‌برخاست — تاریخ همین «شب قیامت» گردید

الغ بیك را میتوان نمونهٔ جامعیت علمای عصرخود شمرد. ازعلوم‌شرعی آگاه بودودرریاضی ونجوم ازبزرگترین دانشمندان‌عصرخود بشمارمیرفت. شعر نیزمیگفت وآثارشعرا را به نیکی انتقاد میکرد (۱) و ازحامیان بزرگ دانشمندان و ادبا و صنعتگران‌عصرخودبود. وی بامساعدت‌چهارتن‌ازعلمای‌ریاضی‌زمان‌خود: صالح‌الدین

---

(۱) رجوع شود بدولتشاه صفحات ۱۰۳و۱۲٦و۱٤۰و۱٤۱و۳٤۱ .

موسی مشهور بقاضی زادهٔ رومی و معین‌الدین کاشی و غیاث الدین جمشید کاشی ومولانا علی قوشجی «زیج جدید سلطانی» را ترتیب داد (از۸۲۳ تا ۸٤۱) (۱) و رصدخانهٔ معروف الغ بیك را درسمرقند بامساعدت استاد قوام الدین معمار ومولانا علی‌قوشجی بنا نهاد واین رصدخانه ازعجایب ابنیهٔ زمان بشمارمیرفت. گوهرشادآغا مادر الغ بیك بخصوص برای دیدن این رصد خانه بسمرقند سفر کرد.

الغ بیك‌تاریخی نیز بزبان‌ترکی جغتائی بنام «الوس‌اربعه» (قبایل‌اربعه‌چنگیزی) تألیف نمود.

درزمان‌الغ بیك سمرقند که اززمان‌تیموررودرنتیجهٔ مجاهدات‌اومرکزعلماء و هنرمندان وفضلا شده بود واستعداد تمام داشت ترقی کرد وبسیارآباد شدوازمراکز بزرگ علمی وصنعتی قرن‌نهم گردید.

عدهٔ زیادی ازشعرا ودانشمندان واهل علم‌وهنر دردربارالغ بیك مجتمع بودند والغ بیك ازایشان حمایت میکرد. ازآن‌جمله میتوان‌علاوه برمنجمین وریاضی‌دانانی که ذکرشان گذشت مولانا علاء شاشی و مولانا نفیس طبیب و مولانا محمد عالم و خواجه حسام الدین وخواجه افضل‌الدین کنی و سید عاشق (زاهد وعالم، ومحتسب سمرقند) ومولانا محمد اردستانی وقاضی شمس‌الدین مسکین وخواجه ابوالليثی، و ازشعرا مولانا خیالی و مولانا بدخشی و خواجه عصمت بخارائی ومولانا برندق و مولاناطاهر ابیوردی‌رانام برد(۲).

---

(۱) زیج جدید سلطانی‌کاملترین زیجی‌است که در کشور ایران ترتیب داده شده و حاوی کلیه اطلاعات نجومی زمان میباشد . این زیج در ممالك غرب نیز معروف‌است. رجوع شود به« گاه شماری‌درایران‌قدیم»، تالیف سیدحسن‌تقی‌زاده، صفحه‌۱٦۸و بعد.

(۲) وقتی‌تیموربرای دفع غائلهٔ سلطان محمد بایسنقر بعراق رفت از جمله خواست تا مولانا شرف‌الدین علی یزدی را بجرم هواداری سلطان محمد مذکورسیاست کند .از عباراتی که صاحب تاریخ جدید یزد دراین مورد میآورد دانسته میشود که کوشش‌الغ بیك درجمع علما ومحافظت ایشان تاچه اندازه‌بوده‌است: «... شاهزاده عبداللطیف زانوزده گفت مدتهاست که پدرم در سمرقند طالب اوست بجهت اتمام رصد. اگر رأی عالم اقتضا کند مولانا را باین کمینه بخشد تا اورا برسم تحفه پیش پدرفرستم.» صفحه ۲۵۱

بایسنقر

بایسنقردرسال ۷۹۹ تولد یافت وبزودی آثار کفایت ازاوظاهرشد درامور سیاسی ومحاربات ودفع مدعیان ونیزتنظیم امور مملکتی و دیوانی چنانکه گذشت برای شاهرخ یاوری دلسوزومساعد ومشاوری شجاع وباتدبیربود. در۸۱۸ ازطرف پدر بحکومت طوس ومشهد وابیورد وجرجان وخبوشان ونساو باورد گماشته شد و دوسال بعد برای‌رسیدگی بامور کشوری‌بامارت‌ممالك شاهرخی انتخاب گردید . در سال۸۳۷ پس از ۳۷ سال و چهار ماه زندگی در نتیجهٔ زیاده روی درشرابخواری در گذشت (۱) .

اهمیت عمدهٔ بایسنقراز لحاظ عشق سرشار وعلاقهٔ بی‌مانندی‌است که بعلم‌وادب وکلیهٔ فنون هنرهای زیبا ازشعر وموسیقی ونقاشی وحجاری و معماری داشت . وی بزرگترین مشوق هنرهای زیبا در عصر خود بود درمیان هنردوستان جهان مقامی ارجمند دارد .

بایسنقرخود درغالب فنون هنر زبردست بود : نقاشی‌میدانست وخط ثلث را کسی بهترازاو نمی‌نوشت. کتیبه های معروف‌مسجد گوهرشاد درمشهد خط اوست. طبع‌شعر نیزداشت وشعرا راحمایت میکرد وبایشان‌صلات گران می‌بخشید.

بایسنقریکی ازبزرگترین کتابدوستهای جهان بشمار میرود. برای استنساخ وتنظیم‌و تجلید کتب‌دستگاهی وسیع فراهم ساخت . چهل خطاط و نقاش برهبری مولانا جعفرتبریزی در کتابخانهٔ او پیوسته بکار تحریرنسخ و تذهیب و تصویر کتب اشتغال داشتند. بایسنقر دراین راه مال بسیارصرف میکردو کتابهائی که درزمان او وتحت نظارت اوتحریروتجلید شده‌است ازحیث ظرافت‌ودقت درایران بی‌نظیراست.

کار مهم ادبی وی ترتیب شاهنامهٔ فردوسی و مقدمه‌ای است که باشارهٔ او بر شاهنامه نوشته‌اند وبمقدمهٔ بایسنقری معروف‌است.

---

(۱) برای تفصیل تعزیت ومراسم فوق‌العاده‌ای که درسوگواری بایسنقر بعمل آمد رجوع شود به‌مطلع‌السعدین ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحه ۵۸۲ و بعد .

درغالب تواریخ وصفهای جامعی ازبایسنقر که حاکی ازهنرپروری وسخاوت اوست دیده میشود. دولتشاه اوراچنین وصف میکند : « هنرمندان را عنایتها کردی و شعرا را دوست داشتی ، ودرتجمل کوشیدی ، وندیمان و جلیسان باظرافت‌داشتی، و ازسلاطین روزگار بعداز خسروپرویز چون بایسنقرسلطان کس بعشرت و تجمل معاش نکرده... شعرفارسی وترکی رانیکو گفتی وفهمیدی وبشش‌قلم‌خط نوشتی...»(۱) صاحب حبیب‌السیر در باره او چنین میگوید : « میرزا بایسنقر پادشاهی بود جامع محاسن‌شمایل وحاوی‌انواع‌مکارم وفضایل... باوجود وفورجاه وجلال‌و کثرت‌حشمت واقبال بمجالست ارباب‌علم‌و کمال بعنایت‌راغب ومایل‌میبود ودرتنظیم‌وتجلیل‌اصحاب فضل وهنر درهیچ وقتی از اوقات اهمال نمینمود... و خردمندان فاضل و هنرمندان کامل ازاطراف واکناف ایران وتوران بهرات‌آمده درآستان ملك‌آسایش مجتمع بودند » (۲) صاحب مطلع‌السعدین نیز بعباراتی نظیر آنچه گذشت اورا می‌ستاید(۳) اما شاید وصفی که امیرعلیشیردریك جمله ازوی کرده جامعترازاوصاف دیگراست : « پادشاهی خوش طبع و سخی و هنرپرور وعیاش بود» (٤) .

ازشعرائی که در کنف حمایت اومیزیستند میتوان باباسودائی و مولانایوسف امیری و امیرشاهی سبزواری ومولاناکاتبی ترشیزی و امیر یمین‌الدین نزل‌آبادی را نام برد .

سایر شاهزادگان

ازسایرشاهزادگان گذشته‌ازخلیل سلطان که مردی عاشق پیشه ولطیف‌طبع ومهربان وسخی ودوستدارشعرا بود ، ومیرانشاه که مردی خوشگذران وهنردوست وشاعرپرور بود باید ازابراهیم سلطان پسردیگرشاهرخ (متوفی‌در۸۳۸) نام برد که هنرمند وشعرشناس وشاعرنوازوخوشنویس بود ودرشیراز کتیبه‌هائی بخط ثلث ازاو باقی‌است . دولتشاه دربارهٔ اوچنین میگوید : « در زیبائی‌خط بغایتی بودی که تقلید خط قبلة‌الکتاب یاقوت‌المستعصمی نمودی وفرستادی وفروختی ،وازناقدان بصیرهیچکس

---

(۱) تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ‌لیدن، صفحهٔ ۳۵۱
(۲) حبیب السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۲۰۱
(۳) مطلع السعدین،صفحهٔ ۷۹ـ۵۷۸
(٤) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲۵

فرق نیارستی کردن. الیوم (۸۹۲) کتابها که برعمارات و مساجد و مدارس فارس نوشته باقی است و در جهاو تعلیمها که مزین بخط شریف اوست بین الکتّاب الیوم موجود است (۱)

ازاولاد عمرشیخ نیز میرزا اسکندر و میرزا رستم و میرزا بایقرا و سید احمد شاهزادگانی دانش پرور و حامی شعرا و هنرمندان بوده‌اند.

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۸۰

بخش دوم

شعر فارسی در نیمهٔ اول قرن نهم

فصل اول

کلیاتی دربارهٔ شعر و شاعری این دوره

۱ - مقدمه

آنچه در آغاز ممکن است در نظر آید این است که دورهٔ تیموریان بسبب وفور جنگها و کثرت منازعات داخلی و خارجی و ناپایداری اوضاع و رنجها و مصائبی که نصیب مردم ایران گردید باید از حیث آثار علمی و هنری و ادبی بی‌مایه و تهیدست باشد، چه شرط عمدهٔ اشتغال بعلم و هنر امنیت و فراغت بال و آسودگی خاطر است. اما بحقیقت چنین نیست و بخلاف آنچه ظاهراً منطقی مینماید این دوره نه تنها از شعرا و هنرمندان و علما خالی نیست بلکه میتوان آنرا از بعضی جهات از ادوار پررونق علمی و هنری شمرد.

در تعلیل این معنی باید گفت که تاریخ علم و هنر در ایران عموماً باحوال سلاطین و امرا ارتباط تمام داشته و پیشرفت و اعتبار دانش و ادب بطلب و تشویق شاهان و امرا بازبسته بوده است. در ادوار درخشانی چون دورهٔ اسمعیل سامانی و محمود غزنوی و سنجر سلجوقی و بهرامشاه غزنوی و سلطانحسین بایقرا مشاهده میشود که شعرا و استادان ادب گرد سلطانی که مشتاق و خریدار سخن ایشان بوده است گرد آمده‌اند. استعداد ادبی ظاهراً در همهٔ ادوار در خمیرهٔ مردم این آب و خاک وجود داشته؛ هرگاه نهال این استعداد مربی شایسته دیده و بمراقبت بزرگان و امرا میدان نمو یافته گلهای رنگین از آن روئیده. در سایر رشته‌های علم و هنر نیز همین نکته‌را میتوان صادق دانست. ترقی فن تاریخ و نجوم‌را در دوران حکومت چنگیزیان و پیشرفت همین دو فن و هنرهای

زیبا رادردورهٔ تیموریان ورونق علوم شرعی وصنایع ظریفه را درعصر صفویه میتوان از مصداقهای صحت این قول شمرد.

آنچه بطورعموم میتوان گفت اینست که دورهٔ تیموریان هرچند از جهت کیفیت آثاراهمیت شایانی ندارد ازادواری است که درآن علم وادب رونق واعتباری داشته؛ خاصه درفنون هنر ایندوره ازادوار ممتاز تاریخ ایران است.

دوره‌ای که شعروشاعری آن در فصول آینده مورد بحث قرار میگیرد دورهٔ پنجاه سالهٔ حکومت شاهرخ یعنی نیمهٔ اول قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) است. بسیاری ازشعرای این زمان دورهٔ قبل یا بعدرا نیزدرك کرده‌اند وبعضی مانندمغربی تبریزی و لطف‌الله نیشابوری که آثارشان دراین رساله مورد گفتگوقرار گرفته و اوایل ایندوره را دریافته‌اند درحقیقت شاعران عصر تیمورند. اما ازآنجا که تقسیم ادوارشعر بحسب اجزاء کوچك زمان بدون توجه باوضاع واحوال دیگر چندان درست نیست ووحدت کیفیت آثارشعرا را برحسب وحدت اوضاع اجتماعی باید درنظر آورد نگارنده از بحث آثارشعرائی که اوائل این دوره را درك کرده‌اند خودداری ننمود، خاصه که شعرای متقدم دورهٔ تیموری پیشروان شعرای دورهٔ شاهرخ اند واثر کلام ایشان دراشعار این دوره نموداراست.

۲ - رواج شعروشاعری درایندوره

نخستین نکته‌ای که درشعروشاعری ایندوره در نظر میآید رواج وانتشار و عمومیت آنست. امیرعلیشیر نوائی درمجالس النفائس ترجمهٔ حال ۱۳۲ تن شاعررا که درایندوره تنها درخراسان وماوراءالنهر میزیسته‌اند آورده است (۱) و اینها غیر از شعرائی هستند که بیشتر بعلم وفضل شهرت داشته‌اند، ونیز نام سلاطین و امرای شاعر دراین میان نیامده، وهم ازشعرائی که اوائل ایندوره را درك کرده‌اند ذکری نرفته است. دولتشاه سمرقندی که تنها شرح احوال شعرای مشهور را آورده از چهل و دو شاعر این دوره نام میبرد وترجمهٔ حال و منتخبی از آثارآنها را ذکر می کند(۲).

۱ ـ ترجمهٔ مجالس النفائس، چاپ طهران، صفحات ۱ـ۵۶ و ۱۸۳ـ۲۲۹

۲ ـ تذکرهٔ دولتشاه، طبقه پنجم وششم وهفتم

ازاینهمه برمیآید که شاعری در این عصر شیوع و انتشاری داشته . این شیوع و انتشار منحصر در طبقه‌ای خاص نبوده بلکه درمیان همهٔ طبقات از دانشمند وعامی وعالم دین و امیر و سلطان ذوق شعر و اشتغال بشاعری دیده میشد . چنانکه در میان شعرای این دوره بنام کسانی برمیخوریم که پیشه‌وران کوچك یاکارگران حقیر ویا سپاهی بوده‌اند. مثلاًمولانا مشرقی ومولاناسعدی کاسه گر بودند ، ومولاناقبولی غزال ، و میرارغون خیمه دوز ، و مولانا قدیمی نقاره‌چی ، و مولانازین کیسه دوز ، ومولانا میرقرشی صحاف ، وسید کاظمی ومیرزابیك ومولانا ترخانی سپاهی. مولانا نازنینی و مولانا قنبری را نیز امیر علیشیر بصفت‌عامی یادمیکند(۱).

همچنین بنام فضلا و دانشمندان و قضاة و فقهائی برمیخوریم که باآنکه شغل شاغل ایشان امور علمی یامذهبی و قضائی بود شعر نیز میسرودند و اشعار ایشان در میان اهل‌ذوق انتشارداشت ، چنانکه امیراسلام‌غزالی (طبیب‌وحکیم) وقاضی‌محمد امامی (قاضی‌القضاة خراسان) وقاضی عبدالوهاب مشهدی و خواجه اوحد مستوفی (حکیم و عارف) وخواجه افضل ابواللیثی (فقیه ، معروف بابوحنیفهٔ ثانی) وشیخ صدرالدین‌رواسی(عارف ، ازخلفای شیخ‌زین‌الدین) و مولانا عبدالوهاب اسفراینی (قاضی سبزواروواسفراین) ومولانا علاءالدین شاشی ومولانامحمد نعمت‌آبادی(فقیه) همه نامشان در زمرهٔ شعرای این عصرثبت است (۲) . نام‌عده‌ای ازامراء وحکام را نیزمانند امیر یادگاربیگ وشاه بدخشان و پسرش ابن‌لعلی و امیر حسین اردشیر در ردیف شعرا می‌یابیم و اینان جزسلاطین و شاهزادگان تیموری و سایر سلسله های معاصراطرافند که ذکرآنهاخواهدآمد .

دولتشاه درمقدمهٔ تذکرهٔ خود همین کثرت ووفور شعرا راذکرمیکند وآنرا مایهٔ تنزل مقام شعر میشمارد : « هر جاگوش کنی زمزمهٔ شاعری است و هرجا نظر کنی لطیفی وظریفی وناظریست... وگفته‌اند که هرچیز بسیارشود خوارشود »(۳)

---

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس چاپ تهران صفحات ۴۲، ۲۱۵، ۴۳، ۲۱۶، ۲۱، ۱۹۵، ۴۴، ۲۱۷، ۲۳، ۱۹۷، ۴۷، ۲۳۰، ۳۷، ۵۴، ۴۱، ۲۱۴، ۲۱۳، ۴۰

(۲) رجوع شود بمجالس النفائس مجلس چهارم، وحبیب‌السیر قسمت رجال‌دورهٔ شاهرخ، ودولتشاه درطبقهٔ هفتم.

(۳) تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ۱۰

نه‌تنها عدهٔ‌شعرا بسیار بود، بلکه‌اساساً بحث‌شعر و گفت‌وشنود آن درمیان عامه نیز در دربار امراء زمان رواج داشت. امیر علیشیر در ذکر قاسم‌الانوار تبریزی چنین میگوید : «مردم بخواندن و نوشتن ابیات واشعار ایشان میل تمام کردند و این باعث ترتیب‌دادن دیوان‌شد » (۱). دربارهٔ مولاناجنوبی چنین‌میگوید : « ومیان‌او وحافظ شربتی نزاع واقع شد، واومنازعرا هجو کرد، ومردم‌رابسیارخوش‌آمد، چنانکه‌همه یادگرفتند» (۲).

از این اقوال و نظائر آنها (۳) میتوان بشیوع شعر در میان عامه پی برد اما رواج آن دردربارسلاطین وشاهزادگان وامرای زمان که غالباً شاعروشاعرنوا بوده‌اند روشن است . حتی سرودن و انشاد اشعار در بعضی موارد از مراسم رسمی دربار بشمارمیرفته، چنانکه صاحب مطلع‌السعدین‌درذکروفات تیمور وجلوس خلیل سلطان چنین میگوید : «دراین چندروزه فضلای نامدار وشعرای روزگارقصیده‌ها خواندند ومرثیه‌ها گذرانیدند (٤) . باز درمورد وفات بایسنقر میگوید : « آنحضرت (شاهرخ) مدت چهل روزهرروزبرمسند خلافت ومستقرسلطنت می‌نشست ومشاهیر ایران وتوران واعاظم ربع مسکون بردرگاه همایون جمع بودند وهر روز یك دوشاعرماهرمرثیه‌ها بموقف عرض‌ومحل انهاء میرسانیدند» (۵) .

ازنشانهای انتشارشعروعمومیت آن یکی نیز کتیبه‌های‌عمارات وقصوراینده‌ور است‌که غالباً منظوم است وامیرزادگان تیموری چون بایسنقر و ابراهیم سلطان و محمد جوکی‌میرزا امربانشاء و کتابت‌آنها کرده‌اند و گاه نیزخود تصدی‌تحریرآنها را داشته‌اند.

علت رواج شعر

درر‌واج شعردراینده‌وره چنانکه‌گذشت علاقه وتشویق‌شاهان‌وامرا تأثیرعمده

(۱) ترجمهٔ مجالس‌النفائس ،چاپ تهران ، صفحهٔ ٦

(۲) همان کتاب،صفحهٔ ۱۹

(۳) از جمله رجوع شود بترجمهٔ مجالس‌النفائس،صفحهٔ ۳۲، داستان آشنائی امیر علیشیر باشیخ کمال تربتی .

(٥) مطلع السعدین ، نسخه خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحه ۳۹۵ . نیز رجوع شود بعجایب‌المقدور ، صفحهٔ ۱۷۵

(٦) مطلع السعدین، صفحهٔ ۵۸۲

داشته‌است. علل عمدهٔ رواج شعروشاعری را میتوان بدین نحوخلاصه کرد :

۱ـ شعردوستی امرا وشاهزادگان تیموری وتشویق ایشان ازشعرا

۲ـ وقوع حوادث‌ومصائبی که‌خاطرایرانیان‌راسخت‌آزرده‌ساخت ودردمندی خاصی که مناسب سرودن شعر است درایشان پدیدآورد.

همچنین باید تعدد دربارهائی‌را که طالب وخریدارآثارشعرا بودند در اینجا ذکر نمود. چنانکه ادوارد براون نیز درتاریخ‌ادبیات خود اشاره کرده‌است(۱) علت آنکه درمواقع فترت و هرج و مرج سیاسی ادبیات ایران ترقی محسوس یافته ویکی آنست که دراینگونه موارد امراوسلسله‌های متعددی زمامدار امور بوده‌اند وهر کدام بنوعی درتشویق شعرامیکوشیده‌اند، بنحوی که‌شاعراگردردرباری عزت نمی‌یافت راه پیشرفت و رونق کارش مسدود نمیشد ، بل میتوانست حامیان دیگری دراطراف مملکت بیابد .

در ایندوره نیزباآنکه شاهرخ بر قسمت عمدهٔ ممالك تیموری دست داشت، دربارهای‌دیگر نیزچون‌در بارامراءآل‌جلایرو قره‌قوینلووآق‌قوینلووشاهان‌محلی‌هند (مانندامراءکلبرگه) (۲) وسلاطین‌عثمانی کم و بیش‌محل‌اجتماع شعرابود.

درداخل حکومت تیموری نیزبحقیقت چند در بار مستقل وجود داشت که هر یك در جلب شعرا جداگانه میکوشیدند و گاه میان ایشان ازاین جهت رقابت در میگرفت . دربارخلیل سلطان والغ بیك را در سمرقند و دربار پسران میرانشاه را درتبریز و دربار اسکندربن عمر شیخ وابراهیم سلطان‌بن شاهرخ را در شیراز میتوان مستقل ازدربارشاهرخ وبایسنقردرهرات شمرد.

شعر دوستی امرا و شاهزادگان تیموری

شاهزادگان تیموری نه تنها غالباً دوستدار شعر و مشوق شعرا بودند بلکه

---

(۱) جلدسوم ، صفحه ۱۶۰

(۲) رجوع‌شود بدولتشاه،ضمن شرح حال‌آذری،صفحهٔ۳۹۸؛ونامه دانشوران،ضمن شرح حال نعمةالله ولی، صفحهٔ۱۲؛ و مجمع‌الفصحا، صفحات ۱۲۵ـ۱۲۸

بسیاری از ایشان خود شعر میسرودند و از ذوق هنری نصیب وافر داشتند. میتوان گفت که شاعر نوازی وشعردوستی تیموریان غالباً بادرك شعروتلذذ واقعی از آثار شعرا توأم بوده‌است. اگرتردیدی درعلاقهٔ واقعی بعضی ازسلاطین که بتشویق شعرا اشتهار دارند بجا باشد ، درمورد شاهزادگان تیموری‌این‌تردیدجایز نیست . درمیان این شاهزادگان چندتن دیوان ترتیب داده‌اند، وآنها هم که طبع شعر نداشتند غالباً باآثارشعرا و اصحاب ذوق مأنوس بودند ، بنحوی که دربار شاهرخ وخاصه دربار بعضی ازاولاد اوچون بایسنقروالغ بیك مجمع شعرا ومحفل‌بحث‌اشعار بشمار میرفت. در کتب تذکره وتواریخ این‌دوره اشارات متعدد راجع بشاعری‌وشعرپسندی‌وخوش طبعی سلاطین وشاهزادگان‌تیموری‌میتوان یافت.

تیمور باآنهمه قساوت وسنگدلی که داشت‌وباآنکه بیشترایام‌عمررا در جنگها ویورشها گذراند با شعر آشنا بود وحکایاتی که از او نقل شده این معنی راآشکار میسازد. ازجمله صاحب مجالس‌النفائس نقل میکند که چون تیمور امربقتل ملازمان فرزندش میرانشاه که درمی‌گساری افراط کرده وکار ملك را مهمل گذاشته بود داد خواجه عبدالقادر گوینده که ازآن‌جمله بود بگریخت. پس ازچندی وی‌را بگرفتند وبپای سریرتیمورحاضر کردند « چون از کمالات خواجه یکی‌حفظ کلام‌الله بود‌پیش ازآنکه حکم سیاست دربارهٔ اوصادرشود باوازبلندقرآن‌خواندن‌آغاز کرد. غضب آنحضرت بلطف مبدل شد وروی بطرف اهل‌فضل و کمال کرده‌این‌مصراع‌خواند: «ابدال زبیم چنگ درمصحف زد». بعدازآن خواجه را تربیت کرده ندیم‌مجلس‌عالی ساخت» (۱) .

ونیزدولتشاه‌میگوید که‌چون‌عمرشیخ‌بتیری کشته‌شد،تیموردرضمن‌سوا گواری فرزند این رباعی مناسب حال میخواند وزارزار میگریست :

ای رانده بمیدان قضا از من پیش	برریش دلم زده زمحنت‌صدریش
گفتم که‌تو وارثم‌شوی‌درهر کیش	رفتی‌ومراگذاشتی‌وارث‌خویش(۲)

(۱) ترجمهٔ مجالس‌النفائس، چاپ تهران، صفحهٔ ۱۲۳
(۲) تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن ، صفحه ۳۷۳

اینك بذکر سلاطین و شاهزادگان تیموری که اصحاب شعر و ادب راحامی بودند ودرترویج واشاعهٔ این فن سهمی داشتند میپردازیم وچون قبلادرمقدمهٔتاریخی این رساله ذکروقایع وشرحسیاسی زندگی این شاهزادگان گذشته است دراینجاتنها بمناسبت آنان باشعر و شعرا اشاره میشود.

میرانشاه

میرانشاه فرزند سوم تیمور که از جانب وی بحکومت عراق و آذربایجان منسوب گردید شاهزاده‌ای دانش پرور وشاعرنوازبود. درتبریزدرباری دائرنمود که ارباب ذوق درآن مجتمع بودند. دولتشاه ویراچنین وصف میکند: «پادشاهزاده‌ای خوش منظرواهل طبع وملایم بوده وشعرا درحسن وجاه اواشعار گفته‌اند». (۱) از ملازمان او که تیمور امربکشتن آنان داد میتوان دریافت که طبع وی بچه اموری تمایل داشته. اینان عبارت بودند از مولانا محمدکاخکی (ادیب و شاعر و دانشمند) واستاد قطب‌الدین«نائی»وحبیب«عودی»وعبدالمؤمن یاعبدالقادر«گوینده». میرانشاه گذشته ازشعربعرفان وتاریخ نیزتوجه داشت‌چنانکه‌بگفتهٔ صاحب حبیب‌السیر«بشیخ کمال خجندی ارادتی‌تمام وعقیدتی‌مالاکلام داشت»(۲) و «مولانانجم‌الدین‌الطارمی که درفن انشاء واملاء بیمثل زمان خودبودکامل‌التواریخ ابن‌اثیررابفرموده شاهزاده مشارالیه ازلغت عربی بزبان‌فارسی‌ترجمه کرد» (۳). ازشعرا مولانا علی‌بدر ومولانا لطف اله نشابوری مداحان او بودند وشاعر اخیر قصاید و قطعات متعدد در مدح وی دارد.

شاهرخ

شاهرخ هرچند درشعر دوستی وحمایت شعرا شهرت فرزندان خود را ندارد وبیشترمرددین بوده‌است اما ازبعضی روایات چنین‌برمیآید که ازشعرنیزبیگانه نبود

---

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۳۰

(۲) جزء سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۱۹

(۳) همان صفحه

وبا شعرا الفت داشت، چنانکه امیرعلیشیرمینویسد : « ازاونیز بیت خوب وسخن نیك درمحل بسیارواقع شده ». سپس حکایتی دراین باب از قول بابرمیرزا میآورد وآن این است : « باستاد قوام الدین معمار جهت‌عمارتی اعراض کرده ازنظرانداخت‌ومدت یکسال اورا ازدولت ملازمت‌وشرف خدمت محروم ساخت. چون‌استاد صاحب‌کمال بود درسرسال جهت وسیلهٔ دیدارتقویم‌نجوم‌استخراج کردو صدورونواب را واسطه ساخته روی بدردولتخانهٔ میرزاآورد ، وچون صدور اورا پیش‌آوردند و تقویم او را عرض کردند میرزا تبسم فرموده این بیت راخواند :

بیت :

تو کار زمین را نکوساختی   که باآسمان نیزپرداختی؟ (۱)

خلیل سلطان

داستان شاعری وشاعر نوازی وعاشق پیشگی خلیل سلطان فرزند میرانشاه که پس‌ازتیمورجانشین وی گردید مشهوراست (۲). وی‌امیری کریم وبذال‌و بخشنده بود وبگفتهٔ صاحب حبیب‌السیر « ابواب خزائن گشاده آنمقدار از زروگوهر بمردم داد که رسم افلاس ازجهان برافتاد» (۳). قصهٔ عشق وفریفتگی‌او نسبت بشادملك‌آغا پیش ازاین گذشت. این عشق وشیفتگی درطبع لطیف شاهزاده اثری قوی داشت و وی درد هجر وسوز درون را باشعار ظاهرمیساخت. ابن عربشاه درعجایب المقدور دربارهٔ اوچنین میگوید : « واستمرخلیل سلطان فی‌ذلك المکان واطراف ترکستان یرسل بالفارسی الاشعارالعراقیة... و یذکرما هوفیه من‌الغربةوماجری‌علیه من‌الفراق والکربة » (٤) .

خلیل سلطان بهردو زبان فارسی وترکی شعر میسرود ودیوان ترتیب داد . خواجه عصمت بخاری شاعرمعروف دربار اودرستایش این دیوان قصیده‌ای سروده که مطلع آن این است ،

---

(۱) ترجمهٔ مجالس‌النفائس ، صفحهٔ ۱۲٤

(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۳۲ وبعد ازین کتاب

(۳) جزء سوم ازجلد سوم ،صفحهٔ ۱۷۵

(٤) عجایب‌المقدور ،چاپ عثمانی، صفحهٔ ۲۰۸

این بحر پر گهر که جهانی است در برش   غواص عقل کل نبرد پی بگوهرش .

صاحب مجالس النفائس مطلع ترکی ازاو ذکرمیکند (۱). دولتشاه مینویسد که چون وی را درسال ۸۱۱ معزول ودرقلعهٔ شاهرخیه محبوس کردند و معشوق او راگوش ودماغ بریدند این رباعی را درمحبس سرود :

دیروز چنان وصال جان افروزی   امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که بر دفتر عمرم ایام   آنرا روزی نویسد اینرا روزی(۲)

و هم اومینویسد که بوقت مرگ این بیت راگفت :

گفتم بجاهلی نکشد کس کمان ما   مرگ آمدو کشیدو کج آمد گمان ما(۳)

خواجه عصمت بخارائی وبساطی سمرقندی شعرای خاص دربار اوبودند و از صلات و انعام او برخورداری داشتند. شبی مغنیـان درمجلس وی شعری از بساطی خواندند. سلطان را چنان خوش آمد که کس درطلب شاعرفرستاد و اورا یکهزار دینار بخشید و آن شعراین است :

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برندش   مستند مبادا که بشوخی شکنندش(٤)

الغ بیك

الغ بیك فرزند بزرگ شاهرخ بود. درسال ۷۹٦ درسلطانیه تولد یافت ودر سال ۸۵۳ پس ازدوسال سلطنت پرآشوب بدست فرزندش عبداللطیف کشته شد. الغ-بیك نمونه‌ای ازجامعیت علمای عصرخود بود : ازعلوم شرعی آگاه بود ودربحثهای کلامی شرکت میجست و قرآن را بهفت قرائت میخواند ، خاصه در ریاضی و نجوم صاحب دست بود وبا مساعدت چهار تن ازعلمای عصر زیج جدید سلطانی را ترتیب داد. با همهٔ این اشتغالات امیری شعردوست وشاعرنواز نیز بود وخودنیز شعرمیگفت.

---

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲ و ۱۲۵
(۲) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحه ۳۳۵
(۳) همان کتاب، صفحهٔ ۳۵٦
(٤) همان کتاب ، صفحهٔ ۳۵۳

صاحب مجالس‌النفائس این مطلع را از او نقل میکند :

هرچند ملك حسن بزیر نگین تست　　　شوخی مکن که چشم بدان در کمین تو است(۱)

از آنچه صاحبان تذکره نوشته‌اند برمیآید که با سخن شعرا الفت تمام داشت و در نقد آثار ایشان صاحب نظر بود، چنانکه دولتشاه درضمن ترجمهٔ حال فلکی شیروانی مینویسد : «دیوان فلکی شیروانی را نزد پادشاه مبرور الغ بیك میرزا گورکان، انار الله برهانه، بردند. مطالعه کرد و پسند فرمود». (۲) و درشرح حال سیف‌الدین اسفرنگ چنین میگوید : « در مجلس الغ بیك سلطان دیوان او را دائم علما وفضلا مطالعه کردندی وسخن اورا برسخن اثیرالدین اخسیکتی ترجیح تمام دادندی» (۳).

هم‌او باز درشرح احوال جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی مینویسد : « سلطان سعید الغ بیك میرزا گورگان سخن جمال‌الدین عبدالرزاق را بر سخن فرزندش کمال‌الدین تفضیل مینهاد و بارها گفتی عجب دارم که باوجود سخن پدر که پاکیزه‌تراست وشاعرانه چگونه سخن پسرشهرت زیاده یافته » (٤) . ودرضمن ذکر احوال معینی جوینی میگوید. «مشایخ بحرآباد آن کتاب را (نگارستان معینی جوینی را) پیشکش الغ بیك گورگان کردند بوقتی که سلطان مشارالیه درمحل یورش عراق بزیارت اکابر بحرآباد آمده بود وپادشاه فرمود تا آن کتاب را نوشتند بخوبترین خطی وتکلفی ودائماً آن کتاب را مطالعه فرموده و پسندیده داشتی» (٥)

ازاین همه برمیآید که وی آثار شعرا و ادبا را گرامی میداشت وبتربیت ایشان همت میگماشت. شعرائی چون خواجه عصمت بخارائی ومولانا برندق ورستم خوریانی ومولانا ظاهرابیوردی ازحمایت او برخوردار بودند (٦).

---

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲٥و ۱۳٤
(۲) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۱۳۰
(۳) همان کتاب، صفحهٔ ۱۲٦
(٤) همان کتاب، صفحهٔ ۱٤۰
(٥) همان کتاب، صفحه ۳٤۱
(٦) رجوع شود بترجمهٔ حال شعرای مذکور درتذکرهٔ دولتشاه

بایسنقر (۱)

بایسنقرشاهزادهٔ ناکام تیموری (متوفی در ۸۳۷) پسردیگر شاهرخ است که بزرگترین مربی هنرمندان این‌دوره محسوب میشود. خود نقاش‌وخطاط وشاعر بود. امیرعلیشیر اورا چنین وصف میکند :

« پادشاهی خوش‌طبع وسخی وهنرپرور وعیاش بود،وچندان خطاط ونقاش وسازنده وگویندهٔ بی‌نظیر بتربیت او درنشوونما آمده‌اند که در زمان هیچ پادشاه معلوم‌نیست که پیداشده باشند» (۲).

دولتشاه در بارهٔ او چنین میگوید : « هنرمندان را عنایتها کردی و شعرا را دوست داشتی ودرتجمل کوشیدی وندیمان و جلیسان باظرافت‌داشتی... وشعرترکی وفارسی نیکو گفتی وفهمیدی»(۳). هم‌اودرضمن‌ترجمهٔ حال‌امیرخسرودهلوی باختلافی که میان بایسنقروالغ بیك درمقایسهٔ خمسهٔ نظامی وخمسهٔ امیرخسروبوده‌است‌اشاره میکند ومیگوید که این دوشاهزاده خمستین را بیت به بیت مقابله کردند . این‌معنی کمال دلبستگی این دوشاهزاده را بشعروشاعری‌آشکارمیسازد. عین عبارت‌دولتشاه این است : « امیربایسنقرخمسهٔ خواجه خسرو را برخمسهٔ شیخ نظامی‌تفضیل دادی و خاقان مغفورالغ بیك گورگان قبول‌نکردی ومعتقد شیخ نظامی بودی، وما بین این دو شهزادهٔ فاضل بکرات جهت این دعوی تعصب دست‌داده بیت‌بیت خمستین راباهم مقابل کرده‌اند »(٤)

بایسنقرنه تنها شعرمیسرود وشعررا درکمال گشاده دستی حمایت‌میکرد،بلکه درجمع وتدوین‌آثارایشان واستنساخ دواوین‌آنان کوشابود. چنانکه‌بگفتهٔ دولتشاه بجمع دیوان امیرخسرو که فضلا ازجمع آن قاصرمانده بودند همت گماشت‌ویکصدو بیست هزاراشعاراو را فراهم‌آورد (۵). خواندمیر درذکراحوال‌امیرشاهی‌سبزواری

۱ــ برای شرح احوال اورجوع شود بصفحهٔ۵۲ ازهمین کتاب
۲ــ ترجمهٔ مجالس‌النفائس،صفحهٔ ۱۲۵و۳۱٤
۳ــ تذکرهٔدولتشاه‌چاپ‌لیدن‌صفحه ۳۵۰. نیزرجوع‌شود بمطلع‌السعدین‌صفحهٔ ۵۷۹ــ۵۷۸
٤ــ همان‌تذکره ، صفحه ۲٤۰
۵ــ همان‌تذکره ، صفحهٔ ۲٤۰

داستانی میآورد که باز تعلق خاطر این شاهزاده را بشعر و شاعری نشان میدهد. و ماحصل آن اینکه بایسنقر فریفتهٔ تخلص امیرشاهی، یعنی «شاهی»، گردید و از او درخواست تا تخلص خود را بوی واگذارد و تخلص دیگر برگزیند. شاهی نپذیرفت و بایسنقر از او رنجیده خاطر گشت (۱)

صاحب مجالس النفائس این بیت تخلص را که لطیف و استادانه است از او نقل می کند:

غلام روی او شد بایسنقر   غلام روی خوبان پادشاه است (۲)

ومطلع غزل این است:

ندیدم روی او اکنون دو ماهست   ولی مهرش بسی در جان ماهست

گذشته از توجهی که این شاهزادهٔ هنرمند بشعر و ادب و سایر فنون هنر داشت اساساً مردی دانش طلب و معرفت دوست بود. سطور ذیل که عبدالرزاق سمرقندی دربارهٔ او مینویسد کنجکاوی و یرا در طلب دانش میرساند:

«حضرت خاقان سعید (شاهرخ) ایلچیان، مقدمهم شادی خواجه، نامزد مملکت خطای فرمود، و میرزا بایسنقر سلطان احمد و غیاث الدین نقاش را ارسال نمود و بتأکید تمام خواجه غیاث الدین را گفته بود که از آنروز که از دار السلطنهٔ هرات بیرون رود تا بروزی که باز آید در هر شهر و ولایتی آنچه بیند از چگونگی راه و وصف ولایات وعمارت و قواعد شهرها وعظمت پادشاهان و طریقهٔ ضبط و سیاست ایشان و عجایب آن بلاد و دیار و اطوار ملوك نامدار روز بروز بطریق روزنامه ثبت نماید...» (۳).

از شعرای این دوره امیرشاهی سبزواری و کاتبی ترشیزی و باباسودائی و مولانا یوسف امیری و امیریمین الدین نزل آبادی بدربار این شاهزاده انتساب داشتند (٤).

ابراهیم سلطان

فرزند دیگر شاهرخ ابراهیم سلطان نیز که بسال ۸۱۹ از جانب پدر حکومت

۱ـ حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۲۱۳

۲ـ ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲۵

۳ـ مطلع السعدین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، صفحهٔ ۵۳۹ـ٤۰

٤ـ تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۵۱

شیراز یافت از حامیان بزرگ هنردرایندوره است. وی‌درشیرازدرباری مرتب ساخت وبجمع ارباب هنرواصحاب شعروادب پرداخت. ابرام وی را در جمع هنرمندان‌ازاین گفتاردولتشاه میتوان دریافت :

«سلطان ابراهیم بن شاهرخ ازشیرازچند نوبت خواجه یوسف را (گوینده‌و سازنده) ازبایسنقرطلب کرد. اومضایقه کرد. آخرالامرصد هزار دینار نقد فرستاد که خواجه یوسف را میرزا بایسنقربرای او بفرستد. سلطان بایسنقراین بیت‌را بجواب‌برادر فرستاد :

ما یوسف خود نمی‌فروشیم   توسیم سیاه خود نگهدار (۱)

وبعد چنین میگوید : «ودرمیان الغ بیك گورکان وبایسنقر بهادروابراهیم سلطان لطیفه‌ها ومکاتبات بسیار واقع شده که این تذکره تحمل ایرادآن لطائف نمیکند».

ابراهیم سلطان شرف الدین علی یزدی ادیب معروف زمان راکه بدربار او منتسب بود برآن داشت تا تاریخ «ظفرنامه» را تألیف کند و دراین راه برای جمع روزنامه‌هائی که درخزائن سلاطین زمان مضبوط بودوتحقیق‌ازمعمرین وشهودعینی وقایع تحمل خرج‌فراوان کرد تا بهمت وی تألیف ظفرنامه باتمام رسید.(۲)

علاوه براین وی‌ازخطاطان بنام زمان خود بود، بگفتهٔ دولتشاه مشهورچنان بود که وی دفاتر فارسی رابخط خودمینوشت (۳). وفات او بسال ۸۳۸ واقع شد.

محمد جوکی میرزا

محمد جوکی میرزا پسر دیگر شاهرخ نیز هنر دوستی و شاعرپروری را با کمانداری وتیراندازی و شجاعت جمع داشت. شاهرخ اورا بسیار عزیز میداشت و ولایت ختلان را باوباز گذاشت. وی درچهل‌وسه سالگی بسال۸۴۸در گذشت. محمد جوکی میرزا شاهزاده‌ای عیاش و گشاده دست بود (۴). مولانا صاحب بلخی قوال وشاعروموسیقی دان معروف زمان درسایهٔ حمایت اومیزیست (۵)، و مولانا فصیحی

۱ـ تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۵۱
۲ـ تذکرهٔ دولتشاه، صفحه ۳۸۱ـ ۳۸۰
۳ـ همان صفحه از تذکرهٔ دولتشاه
٤ـ رجوع شود بحبیب السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحه ۱٤۹
۵ـ ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱٦

رومی ملازم او بود ووی اشعار اورا بر کتیبهٔ عمارات خود نقش میکرد (۱). مولانا علی شهاب ترشیزی نیزمداح وملازم او بود (۲)

فرزندان عمر شیخ بن تیمور

ازفرزندان عمرشیخ که دراینه‌دوره بحکومت ایالات و ولایات جنوبی ایران منصوب گردیدند غالب را حامی شعرا وهنرمندان می یابیم. چنانکه **میرزا اسکندر** حاکم فارس (متوفی بسال ۸۳۹) شاهزاده‌ای ادب دوست بود ومولاناحیدراورامدح میگفت ، وجواب مخزن‌الاسرار نظامی را بترکی بنام‌همین‌سلطان‌پرداخت(۳).میرزا اسکندر خود نیزشعر میسرود وامیرعلیشیر دوبیت ترکی ازاو نقل میکند (٤).

بایقرا میرزا فرزند عمرشیخ‌نیزازشاهزادگان‌هنردوست وشاعرنوازاینه‌دوره است ومولانا برندق مداح او بود ، ودولتشاه درتذکرهٔ خود داستانی از کرم او در بارهٔ این شاعر نقل میکند (٥).

سلطان‌احمد میرزا وسیداحمد میرزا پسران دیگرعمرشیخ نیزخوش‌طبع وهنرپرور بودند وهردو شعرمیسرودند. امیرعلیشیر یك مطلع ترکی ازسلطان‌احمد میرزامیآورد وازسیداحمدمیرزا چنین یادمیکند : « پادشاهی سلیم طبع‌وخوش ذهن بود و از غزل ومثنوی‌ابیات مشهوردارد» (٦) . یك مطلع ترکی ویك مطلع‌فارسی نیز ازاو نقل میکند . مطلع فارسی این‌است :

مَهَم گریبش از این پنهان بماند   عجب گریبه‌لان را جان بماند

شاهزادگان دیگر :

دیگر ازشاهزادگان صاحب طبع و شاعرنواز اینه‌دوره یکی **ابوالقاسم بابر** فرزند بایسنقر (متوفی در۸٦۱) است. امیرعلیشیراوراچنین ستوده :

۱ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحه ۳۲
۲ـ تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن، صفحهٔ۳۷۱
۳ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحهٔ۱۲۵ــ۱۲٤
٤ـ همان کتاب ، صفحهٔ ۱۲٥
٥ـ تذکرهٔ دولتشاه،صفحهٔ۳۷۲
٦ـ ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲٦

«درویش وش،فانی صفت و کریم‌الطبع پادشاهی بود وبهمت او پادشاه دراین قرنها نبوده...» . این رباعی را نیز بنام او ثبت کرده‌است :

چون باده وجام را بهم پیوستی میدان بیقین که رند بالا دستی
جامست شریعت و حقیقت باده چون جام‌شکستی بیقین بدمستی(۱)

از شعرای دربار او میتوان مولانا طوطی ترشیزی و مولانا طوسی و مولانا سلیمانی وخواجه محمود برسه ومولانا قنبری زهتاب نیشابوری را نام برد (۲).

فرزند دیگر بایسنقر **سلطان محمد** نیز که درسال ۸۵۰ برشاهرخ قیام کرد و در۸۵۵ بدست برادرخود ابوالقاسم‌بابرمذکور گرفتارومقتول گردید نیزشاهزاده‌ای کریم طبع وسخن پروربود. دولتشاه او را چنین وصف میکند . « او شاهزاده‌ای کریم طبع ومستعد وسخن شناس‌ومردانه وشجاع وزیبامنظربود .(۳) مولانا شرف الدین علی‌یزدی ومولانا طالعی‌ومولاناحسن‌شاه وبدیعی‌سمرقندی‌ومولاناولی‌قلندر اورامدح گفته‌اند» (٤).

میرزاعلاء الدوله(متوفی بسال ۸٦۱) فرزندیگر بایسنقرنیزشعرارامینواخت. دولتشاه مولانا طاهر بخاری ومیرزا محمودبرسه را ازمداحان‌وی‌نام میبرد. بحقیقت بایسنقرخوش طبعی وهنردوستی را بهمهٔ فرزندان خود بمیراث داد.

دیگرازشاهزادگان که دراین‌دوره حامی ومروج شعروشاعری بودند **میرزا عبداللطیف** فرزند الغ بیك بود که هرچند بدخلق وسودائی‌مزاج بود ودرسیاست خطایای بزرگ مرتکب شد ، مردی فاضل وادب دوست بود. شرف‌الدین‌علی‌یزدی هنگامی که بگناه ملازمت سلطان محمدبن‌بایسنقر گرفتار آمد (۸۵۰) وشاهرخ‌قصد سیاست اورا داشت بشفاعت وی‌خلاصی‌یافت (۵) . عبداللطیف‌شعرنیز میسرودوامیر

۱ـ ترجمهٔ مجالس النفائس ، صفحهٔ ۱۲٦
۲ـ تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ٤٤٦
۳ـ همان کتاب، صفحهٔ ٤۰۵
٤ ـ همان کتاب،صفحهٔ ٤۱۲
۵ ـ تاریخ جدید یزد ، چاپ یزد ، ۲۵۱

علیشیر این مطلع را بنام او ثبت کرده است :

بردل و جان صد بلا از یك نظر آورد چشم من چه گویم شکر او یارب، نبیند درد چشم! (۱)

چنانکه دیده میشود از میان شاهزادگان و امیرزادگان تیموری که در اکناف کشور پراکنده بودند کمتر کسی است که بشاعری منسوب نبود و با شعرا و اصحاب ادب الفت نداشت و ایشان را نمی نواخت و کانون شعر و ادبی بوجود نیاورد .

دورهٔ تیموری براستی از جهت کثرت امیرزادگان فاضل و هنرپرور و شاعرنواز در ادوار ادبی ایران کم نظیر است .

هرچند دورهٔ مورد بحث ما بسال ۸۵۰ یعنی سال وفات شاهرخ و خاتمهٔ نیمهٔ اول قرن نهم هجری پایان میپذیرد و احوال ادبی دورهٔ دوم تیموری که نیمهٔ دوم قرن مذکور را فرا میگیرد از موضوع گفتگوی ما خارج است اما باید توجه داشت که شاعری و شاعرنوازی و هنردوستی امرا و شاهزادگانی چون **کیچیك میرزا** و **سلطان حسین بایقرا** و **بدیع الزمان میرزا** و **شاه غریب میرزا** و **فریدون حسین میرزا** بن **سلطان حسین بایقرا** و **سلطان محمود میرزا** پسر سلطان ابوسعید و **ظهیرالدین محمد بابر پادشاه** و **محمد مومن میرزا** پسر سلطان بدیع الزمان میرزا (۲) و عدهٔ دیگر از شاهزادگان تیموری که همه بدورهٔ بعد منسوبند مولود تربیت هنری و ادبی دورهٔ اول و گرم بودن بازار شعر و شاعری در دورهٔ پدران ایشان است. حسن ذوق و ادب پروری این شاهزادگان بحقیقت کمال تعلق پدران ایشان را بفنون هنر خاصه شعر مدلل میسازد.

در علت هنرمندی و هنرپروری شاهزادگان و امرای تیموری باید گفت که تیمور در طول محاربات متمادی ثروت و غنائم فراوان اندوخت و اولاد و احفاد او نیز از برکت غارت بلاد توانگر شدند ، چنانکه هریك درباری ساختند و قصور و حواشی برای خود پرداختند و بزمهای باشکوه پرتجمل را بزندگی حماسی خود افزودند .

از طرفی تیمور باجمع هنرمندان در سمرقند و جلب صنعتگران نامی از اطراف و نواحی

۱- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۲۶

۲ ــ ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحات ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵

بلاد محیط مناسبی برای ترویج هنر پیرامون شاهزادگان تیموری فراهم ساخت . پیداست که اولاد و احفاد تیمور که ثروت وفراغت و مصاحبت هنرمندان و دانشمندان وادیبان را جمع داشتند، وچنانکه احوال آنها نشان میدهد ازاستعداد موهوبی نیز برخوردار بودند، مردمانی ادب دوست وهنرپرور وشاعر نواز ببار آمدند وهریك در تشویق این فنون قدمی برداشتند.

نفوذ شعر در روابط سیاسی

یکی از مظاهر توسعه و رواج شعر در اینده‌وره یکرشته مکاتبات و مناظرات شعری است که میان امیران وشاهزادگان عصر بمناسبت امور سیاسی بوجود آمده‌است. وازمجموع آنها دو نکته صریحاً مستفاد میشود : یکی التفات فوق العادهٔ این امرا و سلاطین بشعروشاعری وتوجه بحسن تأثیرآن. دیگرشیوع وعموم شعر بعنوان شیوهٔ بیانی مؤثر ، نه بعنوان گفتارعده‌ای مخصوص درموارد معدود. نمونهٔ این قبیل اشعار را که میان امرای تیموری ویاامرای معاصرایشان گذشته‌است در کتب تاریخ وتذکرهٔ مضبوط می‌یابیم.

ازجمله چون خلیل سلطان فرزندمیرانشاه وجانشین تیمور در سال ۸۱۱ بدست شورشیان معزول و درقلعه‌ای محبوس گردید این غزل را برای استمداد نزد عم خود شاهرخ بهرات فرستاد :

یا واهب العطایا یا معطی المراد	ما طاقت فراق نداریم ازاین زیاد
ادبارشد مجاورو خوش گفت مرحبا	اقبال‌شدمسافرو خوش گفت خیرباد
بادی که از دیار محبان رسد بمن	جانم فدای نکهت آن طرفه بادباد
غمگین‌وشادمان چو ازین دیر بگذرد	غمگین مشو زمحنت و از بخت نیز شاد
داغ جهان زسینهٔ کاوس کی برفت؟	شادان زبخت تیره کجابود کیقباد؟
درششدر فراق «خلیل» ارمقیدی	روزی تراسپهر ملاعب دهد گشاد
حکم خدای داد بدست خسان مرا	کفرست پیش خلق زحکم خدای داد(۱)

سلطان محمد بایسنقر در سال ۸۵۰ برجد خود شاهرخ قیام کرد. شاهرخ لشکر

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن ، صفحه ۵٦ــ۳۵۵

باصفهان برد و اورا بشکست. سلطان محمد نادم شدواین غزل رادرپوزش واظهار اطاعت و وفاداری انشاء کرد و نزد شاهرخ فرستاد :

من که همچون ذره روی‌ازمهرپنهان کرده‌ام
از جفای روزگـار و جور اخوان کرده‌ام

داشتم من حرمت سلطـان ، نپائیدم بجنگ
نوکران خویش را هر سو پریشان کرده‌ام

رستم دستان نکرد آن جنگ با افراسیاب
آنچه با حاجی حسین از بهر همدان کرده‌ام

درعراق از نوکر خود امتحـان می‌خواستم
شاه پنـدارد که من قصد سپـاهان کرده‌ام

در عراق از بهر سلطـان میزنم پیوسته تیغ
سینـهٔ خود را سپر بهـر خراسـان کرده‌ام

قصد من کرد آن جهانشاه و بیآمد لشکرش
از کمین‌گه آن سپه با خاك یکسان کرده‌ام

دیگران‌را عیش‌وما را رزم میدان‌آرزوست
من بمردی زندگانی نی چو ایشان کرده‌ام

نقد سلطـان بایسنقر خان منم کاندر مصاف
بر سمند باد پـا هر لحظـه جولان کرده‌ام

من محمـد نـام دارم بهـر دین احمـدی
جان خودرا من فدای شاه مردان کرده‌ام(۱)

ابابکرسلطان پسر محمد جوکی میرزابن شاهرخ (مقتول بسال ۸۵۲) چون بدست الغ بیك گرفتار آمد و وی حکم بقتلش داد این رباعی را نزد عم خود الغ بیك فرستاد ودرآن رباعی ازخدیعت اویاد کرد :

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه ، صفحهٔ ۴۰۷

اول که مرا بدام خویش آوردی — صد گونه وفا و مهر پیش آوردی
چون دانستی که‌دل گرفتار تو شد — بیگانگی تمام پیش آوردی (١)

گذشته از مواردی که مسائل خطیر سیاسی در کار بود ، درموارد عادی نیز مناظرات منظوم ازامرای تیموری منقول‌است (٢). پیداست که این قبیل مراسلات‌و مفاکهات شعری میان‌وزراء وصدور واعیان بطریق‌اولی رواج‌داشته. ازجمله‌دولتشاه نقل میکند که امیر شرف‌الدین اضاکه که مقدّمی ناحیهٔ سبزوار را داشت در زمان وزارت‌غیاث‌الدین پیراحمد بسبب تقصیری تبعید گردید واین رباعی را ازحبس برای وزیر فرستاد :

ای آصف جم مرتبهٔ کیوان قدر — مانند هلال‌حلقه در گوش‌تو بدر
بسیار خنك‌شده‌است‌در شهر هرات — زنجیرمن‌و کلاه‌نوروزی‌صدر (٣)

ازمیان امرای غیرتیموری که مقارن این‌دوره حکومت کرده‌اند واز این‌قبیل مناظرات شعری درمیان ایشان‌گذشته‌است باید از امرای قراقوینلو نام برد که غالباً بشاعری موصوفند وازحامیان ومشوقین عمدهٔ فضل وهنر دراین‌دوره بشمار میروند. بحث دربارهٔ ایشان‌مجال دیگرمیخواهد ، دراینجا تنها منظور بدست‌دادن نمونه‌ایست از رواج شعردردربار سلاطین زمان وراه یافتن‌آن در روابط سیاسی. ازجمله موارد آن یکی‌مناظرات منظومی‌است که میان جهانشاه قراقوینلو وپسرش‌پیربداق‌سلطان گذشته و مشهور است . بدین توضیح که پیربداق بمخالفت پدر برخاست و از شیراز ببغداد رفت وآنجارا مقرحکومت‌خود ساخت. جهانشاه برای‌رفع طغیان‌پسر بغداد را یکسال ونیم درمحاصره گرفت ودراین میان پیغامهای منظومی بین پدر وپسر مبادله گردید. ابیات ذیل نمونه‌ای ازآنهاست. جهانشاه بپسر خودنوشت :

ای خلف از راه مخالف بتاب — تیغ بیفکن که منم آفتاب
شاه منم ملك خلافت مراست — توخلفی ازتو خلافت خطاست

١ــ تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ‌لیدن ، صفحهٔ ٣٩٧ .
٢ــ همان کتاب ، صفحهٔ ٣٥١
٣ــ همان کتاب ، صفحهٔ ٤٥٩

غضب مکن منصب پیشین ما ‌ ‌ غضب روا نیست در آئین ما
ای پسر ارچه بشهی در خوری ‌ ‌ با پدر خویش مکن همسری
تیغ مکش تا نشوی شرمسار ‌ ‌ شرم منت نیست زخود شرم دار
تیغ که سهراب برستم کشید ‌ ‌ هیچ شنیدی که بگیتی چه دید؟
با چو منی تیغ فشانی مکن ‌ ‌ دولت من بین و جوانی مکن
گر سپهم پا بر کاب آورد ‌ ‌ ریگ بیابان بحساب آورد
کوه بجنبد چو بجنبم ز جای ‌ ‌ چرخ بخیزد چو بخیزم ز پای
گرچه جوانیت زفرزانگی است ‌ ‌ این نه جوانیست که دیوانگیست
کودکی ارچند هنرپرور است ‌ ‌ خرد بود گر همه پیغمبر است

پیربداق ابیات ذیل را درجواب فرستاد :

ای دل و دولت بلقای تو شاد ‌ ‌ باد ترا شوکت و بخت و مراد
نیستم آن طفل که دیدی نخست ‌ ‌ بالغم و ملك ببالغ درست
شرط ادب نیست مرا طفل خواند ‌ ‌ بخت چو بر جای بزرگم نشاند
هر دو جوانیم من و بخت من ‌ ‌ با دو جوان پنجه بهم بر مزن
با منت از بهر تمنای ملك ‌ ‌ خام بود پختن سودای ملك
تیغ مکش بررخ فرزند خویش ‌ ‌ رنجه مکن گوهر دلبند خویش
شاخ کهن علت بستان بود ‌ ‌ نخل جوان زیب گلستان بود
پختهٔ ملکی ، دم خامی مزن ‌ ‌ من ز توزادم نه تو زادی ز من
کشورمن نیست کم از کشورت ‌ ‌ لشکرمن نیست کم از لشکرت
خطهٔ بغداد بمن شد تمام ‌ ‌ کی دهم از دست بسودای خام
چون‌توطلب میکنی‌ازمن سریر ‌ ‌ من‌ندهم، گرتو توانی بگیر(۱).

زنان شاعر

باز ازمظاهررواج شعروشاعری وشیوع این‌فن‌آنست که بنام چندتن اززنان

۱ ــ تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ‌لیدن، صفحهٔ۴۵۹

شاعردراینـدوره برمیخوریم. ازجملهٔ این شعرا یکی مهری زن حکیم طبیب است که امیرعلیشیر در تذکرهٔ خود ضمن شرح حال مولانا سلیمانی از او یاد کرده است . این مهری بتصریح حکیم شاه محمد قزوینی ، یکی ازمترجمین مجالس‌النفائس (متوفی بسال ٩٩٦) ، زن مولانا حکیم ، طبیب شاهرخ بود. امیرعلیشیر غزلی ازمهری را که بنام وی نیزشهرت داشته بنام‌مولاناسلیمانی ضبط کرده، ولی مترجمین‌مجالس النفائس این لغـزش را اصلاح کرده‌اند . آن غزل که مهری در تتبع غـزل خواجه حافظ با این مطلع :

یاد بادآنکه سر کوی توام منزل بود　　　دیده را روشنی از خاك‌درت حاصل بود

سروده وقوت طبع اورا مینماید این‌است :

حل‌هر نکته که برپیرخردمشکل بود　　　آزموديم بيك جرعهٔ می حاصل بود

گفتم‌ازمدرسه پرسم‌سبب حرمت می　　　درهر کس که زدم‌بیخودولا یعقل بود

دوش تاصبحدم از گریه وازنالهٔ من　　　لالهٔ سوخته خون‌دردل‌وپادر گل بود

آنچه ازبابل‌وهاروت روایت کردند　　　سحرچشم توبدیدم همه راشامل بود

دولتی بود تماشای رخت مهری‌را　　　حیف‌وصدحیف که‌آندولت‌مستعجل بود(١)

حکیم شاه محمد قزوینی سابق‌الذکردرترجمهٔ مجالس النفائس سطورذیل‌را ازقول استاد خوداضافه کرده است : « مهری‌اکثردیوان خواجه حافظ را تتبع کرده ومطلع دیوان مهری این‌است :

ادریا ساقی العشاق اقداحاو عجلها　　　که‌شوری‌میکندشیرین‌شراب‌تلخ‌دردلها.

وهم چنین میگوید که مهری بدیهه‌ای درغایت‌سلاست وروانی‌داشته ، چنانکه‌روزی میرزا شاهرخ بمهری گفت « چونست که دائم میل جوانان ساده‌رو داری و میل مـا پیران سفید مونداری ؟ »

مهری درزمان درجواب این بدیهه گفت :

---

١ ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحهٔ ٢١

میلم همه باساده رخان چگل است یارب که سرشت من چه آب و چه گل است
گـر میل دلم بریش داری باشـد از شوهر پیرقلبتانم چه گله است (۱)

دیگراززنان شاعراینـدوره مادر شیخ زاده انصاری متخلص به «بیدلی» است واین شیخ زادهٔ انصاری معاصرامیرعلیشیربود ومیر دربارهٔ اوچنین میگوید :« توان گفت که درخانهٔ او مرد و زن خوش طبعند » (۲) و این مطلع را بنـام بیدلی ثبت کرده است:

روم بباغ وزنرگس دودیده وام کنم که تانظارهٔ آن سروخوشخرام کنم

۳ ـ شعرائی که دراین‌دوره مورد تتبع و تقلید بوده‌اند

مطالعه در کیفیت تقلید از شاعران دیگر و تعیین شعرائی که در این عصر بیشتر مورد تتبع بودند کمك مهمی بروشن ساختن سبك شعر و شاعری این زمان میکند.
مطالعهٔ آثار اساتید سلف در میان شعرا از سنن رائج بود ، در هیچ دوره شعرای صاحب قدر از تتبع دیوان شاعران پیشین غافل نبوده‌اند. مطالعهٔ دیوان شاعران قدیم هرچند غالباً طبع شاعر را به پیروی از سبك استادان قدیم میکشاند و تا حدی مانع ابداع و ابتکار میشود اما از جهت دیگر بسیار سودمند است، چه بیان شاعر با آشنائی بکیفیت بیان قدما و طرز ادای ایشان از خطا و زلل ممکن بر کنار میماند و هم طبع شاعر در پروراندن معانی از پختگی و کمال شیوهٔ اساتید گذشته مایه میگیرد ، و نیز وحدت و پیوستگی خاصی در میان آثار شعرا پدید میآید .

در ادواری که شعر از حیث کیفیت دچار انحطاط شده ، نظیر دوره‌ای که مورد بحث ماست، تقلید و پیروی از شاعران قدیم را رایجتر می بینیم. چه ضعف ابداع و خلاقیت شعری طبع شاعر را در دام تقلید و تکرار مضامین و پیروی از سبك استادان قدیم محصور میدارد . اما تتبع و پیروی از شعر فی نفسه موجب ضعف و رکود شعر نیست . چنانکه میدانیم شعرائی چون انوری و خاقانی و سعدی و حافظ و بیشتر قصیده سرایان معتبر قدیم آثار شاعران پیش از خود را پیوسته مطالعه میکرده و از آنان مایه میگرفته‌اند. با اینهمه ایشان را مقلد نمیدانیم ، چه میراث شعری گذشتگان در طبع خلاق آنان جلا و تازگی دیگر می یافته‌است . در دورهٔ مورد بحث ما تتبع آثار قدما هرچه شایع تر گردید و تقلید معانی و افکار و سبك بیان و اسلوب عبارات آنان

---

۱ ـ ترجمهٔ مجالس النفائس ، صفحهٔ ۱۹۵

۲ ـ همان کتاب ، صفحهٔ ۱۰۲

رایج‌ترشد .

ازشاعران گذشته فردوسی (متوفی‌در ۴۱۱یا ۴۱۶) و نظامی (متوفی‌در۵۹۹) وامیر خسرو دهلوی (متوفی در ۷۲۵) وخواجه حسن دهلوی (معاصرامیرخسرو) و سعدی (متوفی در۶۹۰ یا ۶۹۴) ومولوی (متوفی‌در۶۷۲) وخاقانی (متوفی‌در۵۹۵) وظهیرفاریابی(متوفی‌در۵۹۸) و کمال اسمعیل (متوفی‌در۶۳۵) وپدرش جمال‌الدین عبدالرزاق (متوفی در۵۸۸) و انوری (متوفی در۵۸۵ یا ۵۸۷)،وازمعاصرین سلمان ساوجی (متوفی در ۷۷۸) و حافظ شیرازی (متوفی در۷۹۱) و شیخ کمال خجندی (متوفی در۸۰۳) شعرشان بیش ازدیگر شعرا درمیان شاعران این‌دوره رواج داشته ومورد تتبع قرار گرفته است .

دراین‌دوره بیشترقصایدوغزلیات معروف‌اینان‌را شعراجواب گفتند. درحقیقت جواب گفتن اشعار قدما و نیك ازعهده برآمدن میدان بزرگی برای آزمایش طبع ومحك رایجی برای اثبات استادی شاعران‌بشمارمیرفت. درتذکره‌های زمان‌نیزغالباً درترجمهٔ حال شعرا ذکرمیشود که هریك‌پیرو کدام‌شاعربوده‌اند وچه قطعات‌معروفی را ازشاعران دیگرجواب گفته‌اند . امیرعلیشیر در بارهٔمولانا لطفی چنین میگوید :

« بیشترقصاید مشکل استادان فارسی گوی‌را جواب کرده،ودرنودونه‌سالگی شعری گفت،ردیف‌آفتاب، که شعرای زمان‌جواب کردندوهیچکدام مطلع‌رادربرابر نتوانستند گفت ، ومطلع آن شعراین‌است :

ای‌زلف‌شب مثالت‌سایه‌پرورآفتاب   شام‌زلفت‌رابجای‌ماه دربرآفتاب»(۱)

دولتشاه درشرح احوال باباسودائی میگوید : « قصاید غراکه بابا در جواب شعرای بزرگ گفته مشهوراست». (۲)

ازمیان شعرائی که بخصوص در غزل مورد توجه وتتبع بوده‌اند یکی **حافظ**

۱ ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس،صفحهٔ ۴۹

۲ ـ تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ‌لیدن، صفحهٔ۴۲۴

است که اثر سخن او را در غزل شعرائی چون شرف الدین علی یزدی و امیرشاهی سبزواری عیان می بینیم . تضمینات بسحق اطعمه نیز شاهد دیگری بر رواج شعر وی در این دوره است. در دورهٔ دوم تیموری یعنی نیمهٔ دوم قرن نهم هجری نفوذ شعر حافظ را افزونتر می یابیم و عدهٔ شعرائی که بسخن او توجه داشته اند بیشترند. در «مجالس العشاق» منسوب بسلطان حسین بایقرا از اشعار او بسیار استشهاد شده . پیداست که خیلی از ابیات او بصورت مثل سایر رواج داشته است. در تذکره ها نیز اشاره بتوجه شعرا بشعر وی کم نیست. چنانکه امیرعلیشیر میگوید شیخ کمال تربتی اکثر غزلهای حافظ را مخمس میکرد (۱)، و خواجه مؤید دیوانه اشعار حافظ را جواب میگفت ، و این مطلع را :

چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو   که جهانرا بدهد روشنئی از سر نو

درجواب مطلع معروف حافظ :

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو   یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو

سروده است . (۲)

همان مؤلف درذکر احوال مولانا ملك چنین میگوید : « این بحر و قافیه را که خواجه حافظ گفته که «مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو» اکثر شعرا تتبع کرده اند. مولانا بنائی از جمله چنین گفته است :

میکنم جامهٔ خود در ره میخانه گرو   که مرا جام می کهنه به از جامه نو»

و امیرمحمد صالح گفته :

هر چه داری شب نوروز بمی دار گرو   غم فردا چه خوری روز نو و روزی نو

اما مولانا ملك گفته :

شب عیدم بقدح کرد اشارت مه نو   من و میخانه دگر جان گرو و جامه گرو (۳)

و حافظ حلوائی از شعرای این دوره در بیتی اشاره به پیروی خود از حافظ میکند:

۱- ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۲۳

۲ ــ همان کتاب ، صفحهٔ ۷۵

۳ــ همان کتاب، صفحهٔ ۳٤

حافظ حلوائیم و از کمال　　　معتقد حافظ شیرازیم

هر چند غالب غزلیاتی که بتقلید حافظ سروده شده غالباً در لطافت معنی و حسن ترکیب عبارات و زینت الفاظ با شعر حافظ برابر نیست ، اما بهرحال تشبه بسخن حافظ در آنها هویداست . برای نمونه میتوان غزلی را از قاسم الانوار تبریزی را نام برد که مطلعش این است :

توساقی جانبخشی و عالم همه جامست　　　و زبادهٔ نوشین تو عالم همه جامست

و نیز غزل دیگری با مطلع ذیل :

خواجه مست است ببین در سرود دستارش　　　لطف فرما و زمانی بکرم باز آرش.

و غزل دیگر از شاه نعمت اله ولی با این مطلع :

مرا حالی است باجانان که جانم در نمی گنجد
مرا سری است بادلبر که دل در بر نمی گنجد (۱)

و باز غزلی از او با مطلع ذیل :

من ترك می و صحبت رندان نتوانم　　　یك لحظه جدائی ز حریفان نتوانم (۲)

و غزلی با مطلع ذیل از شرف الدین علی یزدی :

صوفی مباش منکر رندان می پرست　　　کاندر پیاله پرتوی از عکس دوست هست (۳)

که در همهٔ آنها توجه و التفات شاعر بلفظ و معنی سخن حافظ آشکار است .

دیگر از این شعرا **امیر خسرو دهلوی** است . امیر خسرو مثنوی گوی و غزل سراست و میتوان گفت در این دوره که غزل و مثنوی بیش از سایر انواع شعر مورد توجه بود وی بیش از شعرای دیگر شهرت داشت و شعرای زمان استادی او را مسلم میداشتند و آثار او را تتبع میکردند و در تقلید او کوشش مینمودند. جمع و تدوین آثار وی نیز

۱ــ دیوان شاه نعمةالله ولی ، چاپ تهران ، صفحه ۱۷۹

۲ــ همان دیوان، صفحهٔ ۳٤٤

۳ــ صاحب مجالس العشاق نیز پیروی شرف الدین علی را از حافظ تائید میکند و سه غزل از او می آورد که شاهدی بر این مدعاست. مجالس العشاق ، چاپ هندوستان، صفحهٔ ۱٦۷

مورد نظر دوستداران وی بوده، چنانکه مولانا محمد معمائی، صدربابرمیرزا، مصنفات اورا جمع کرد و امیرعلیشیر دراین باب میگوید که کسی بهترازوی اشعار ورسائل ومصنفات امیرخسرو را جمع نکرده (۱). نیزبایسنقر شخصاً بجمع اشعار او پرداخت (۲). درتذکره ها اشاره بتقلید شعرای زمان ازوی وجواب گفتن اشعار او بسیاراست. ازجمله جامی در بهارستان مینویسد که خواجه عصمت بخارائی در غزل پیرو امیرخسرواست (۳). صاحب حبیب‌السیر درهمین باب چنین میگوید:

«چون خواجه عصمة الله درنظم اشعارتتبع امیرخسرودهلوی‌مینمودوبسیاری ازمعانی آنجناب را درمنظومات خویش درج فرمود یکی از فضلا درآن‌باب گوید:

میرخسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب

گفتمش عصمت‌ترا یك خوشه‌چین‌خرمن‌است

شعر اوچون بیشتر ازشعر تو شهرت گرفت؟

گفت‌با کی نیست‌شعراوهمان شعرمن‌است(٤)

امیرعلیشیر نیزبتقلید مفلسی ومولانا عبدالقهار ومولانا عبدالوهاب اسفراینی ازامیرخسرواشاره میکندوبعضی‌مطالع راکه‌در جواب‌امیرخسرو گفته‌اندمیآورد(۵) درماده‌تاریخی که‌دروفات شیخ‌آذری‌ساخته‌اند بتلقیداو ازامیرخسرواشاره‌شده:

دریغا آذری شیخ زمانه	که مصباح‌حیاتش گشت بی‌ضو
چراغ دل بمفتاح حیاتش	بانواع حقایق داشت پرتو
چواومانندخسرو بوددرشعر	ازآن‌تاریخ‌فوتش گشت«خسرو»(٦)

اثرغزل‌امیرخسرو رادرشعر بیشترغزلسرایان ایندوره خاصه‌آذری‌وبساطی و خیالی وامیرهمایون اسفراینی مشاهده میکنیم. بیشتر کسانی نیز که خمسه را جواب

---

۱ ترجمه مجالس‌النفائس، صفحهٔ ۳٤
۲ــ تذکرهٔ‌دولتشاه، صفحهٔ ۲٤۰
۳ــ بهارستان‌جامی، چاپ تهران،صفحهٔ ۱۲۰
٤ــ حبیب السیر، جزءسوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۹۱
۵ــ ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحات۲۹ و ۳۰ و ٤۲
٦ــ تذکرهٔ‌دولتشاه، صفحهٔ ٤۰۵

گفته‌اند بوی نظر داشته‌اند .

حسن دهلوی معاصر امیرخسرو نیز مورد توجه شعرای این دوره قرارداشته است. جامی در بهارستان درذکر کمال خجندی چنین میگوید : « در ایراد امثال و اختیار بحرهای سبك با قافیه‌ها وردیفهای غریب که سهل و ممتنع نماست تتبع حسن دهلوی میکند» . (۱) کاتبی شاعرمشهور اینعوره همین‌معنی‌را درقطعه‌ای بزبان‌مطایبه ایراد کرده‌است :

گر حسن‌معنی ز«خسرو» برد نتوان کردمنع
زانکه استاد است خسرو بلکه زاستادان زیاد
ور معانی «حسن» را برد ازدیوان« کمال»
هیچ نتوان گفتن اورا دزد، بر دزد اوفتاد .

بساطی نیزدربیت‌ذیل که ایهامی‌دارداشاره به‌تشبیه شعرخودبشعرحسن میکند:

سخن های بساطی چون‌حسن‌بود　　　　از آن‌در پایهٔ «سلمان» نوشتند .

منظور ازسلمان درشعرفوق سلمان ساوجی است که ازشعرای‌مورد تقلیداین دوره‌است درغزل و قصیده . قصیدهٔ مصنوع اورا خیلی از شعرا دراینعوره و دورهٔ دوم تیموری جواب گفته‌اند. امیرعلیشیربجواب گفتن مولانا عارفی و مولانا فصیحی رونی ودرویش منصورسبزواری ومولانا صاحب بلخی باشعاراو اشاره میکند (۲). اینکه بعضی‌ازشعرا درشعر بااومفاخره کرده‌اندوشعر خودرا برشعراو ترجیح‌داده‌اند خودنشان میدهد که وی موردتوجه ادبای این زمان بوده وبرابری با شعر او فضلی بزرگ محسوب میشده . (۳)

دیگر از شعرای غزلگو کـه مورد تتبع غزلسرایان اینعوره بود شیخ کمال خجندی شاعرعرفانی‌دورهٔ تیموراست که اوایل‌دورهٔ موردبحث مارا نیزدریافته،وی

۱ـ بهارستان جامی، چاپ تهران، صفحهٔ ۱۱۸

۲ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحات ۲۰، ۳۲ ، ۱۶

۳ـ رجوع شود بفصل «قطعه» وفصل «هزل ومطایبه» از این کتاب.

خود درشاعری پیرو خسرو و حسن‌است‌وازپیشوایان‌شعراین‌دوره بشمارمیرود. صاحب مجالس‌النفائس بشعرائی که بعضی اشعار اورا جواب گفته‌اند اشاره میکند. ازجمله درذکرمیرعماد مشهدی ومولا امیر (۱). درموردشاعر اخیرچنین میگوید : « درشعر فارسی تتبع شیخ‌کمال نموده » . حتی جامی شاعرمعروف نیمهٔ دوم قرن نهم ازشیخ کمال بدینطریق یاد میکند :

«جامی»ازآن‌لب‌سخن‌آغاز کرد — شد لقبش طوطی شیرین مقال

یافت کمالی سخنش تا گـرفت — چاشنئی ازسخنـان «کمال» (۲)

معارضات شعرای این‌دوره نیزباوی که دلیل‌شهرت شعر وی است کم نیست (۳).

شعرای زمان باستاد سخن سعدی نیزبی‌توجه نبوده‌اند. البته فصاحت‌وروشنی بیان سعدی ومتانت وروانی کلام اورا دراشعار این‌دوره کمترمیتوان یافت ، اما گاه بآثاری برمیخوریم که درآنها اثرسخن‌سعدی راظاهرمی‌بینیم. ازآن‌جمله است غزلی از شاه نعمةالله بااین مطلع :

هر که در کوی توجانا نفسی بنشیند — نیست‌ممکن که‌دمی بی هوسی بنشیند(٤)

وغزلی از قاسم‌الانوار بامطلع ذیل :

تونی که مرهم ریشی‌وغایت مقصود — جناب حضرت محبوب عاقبت محمود

وغزلی دیگرازاو بااین مطلع :

هر کجا در دو جهـان عاشق روشن رائیست

در سویـدای دلش از غـم او سودائی است .

وغزل طالب‌جاجرمی با این مطلع :

ایکه‌بی‌روی‌تومارا زندگانی‌مشکلست — تلخی داغ فراقت همچو زهرقاتل‌است

که درجواب غزل سعدی که مطلعش این است سروده شده :

۱ــ صفحات ۲۰۹ و ۱۹۳

۲ــ کتاب جامی ، تألیف علی‌اصغر حکمت، چاپ تهران ، صفحهٔ ۱۱۹

۳ــ رجوع شود بفصول «قطعه» و «هزل ومطایبه» ازاین کتاب

٤ــ دیوان نعمةالله ولی، صفحه ۱۷۳

دیده ازدیدار خوبان بر گرفتن مشکل است
هر که ما را این نصیحت میکند بی حاصل است(۱)

بعضی ابیات غزلی از کاتبی را بااین مطلع :

کاش میرم چو زنی تیر من بیجان را کز تن مرده نیارند برون پیکان را

نیز میتوان نام برد.

گذشته از شعر ، نثر سعدی نیز در این دوره بی رواج نبوده ، چنانکه معینی جوینی بتقلید گلستان «نگارستان» ساخت (۲)، و جامی بتألیف «بهارستان» پرداخت.

درمیان شعرای ایندوره سخن قاسم الانوار تبریزی و شرف الدین علی یزدی و شاه نعمة الله ولی بسخن سعدی نزدیکتر است.

گاه نیز شور و مستی و شیدائی مولوی را در غزلیات شعرای عارف ایندوره چون شاه نعمةالله ولی و مغربی تبریزی مشاهده میکنیم ، مانند غزلی از شاه نعمةالله با این مطلع :

ای عاشقان، ای عاشقان، من پیر را برنا کنم
ای تشنگان، ای تشنگان، من قطره را دریا کنم(۳)

وغزل دیگر او با مطلع ذیل :

اگر رندی و می نوشی بیا میخانه‌ای داریم
اگر تو عشق می بازی نکو جانانه‌ای داریم (٤)

وغزلی از قاسم الانوار با این مطلع :

ای ازدو جهان نهان عیان کیست وی عین عیان پس این نهان کیست؟

مثنویهائی نیز که بتقلید مولوی سروده شده نشان میدهد که سخنش در میان عرفا

---

۱ رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن ، صفحه ٤٢٤
۲ همان تذکره ، صفحات ۳٤٦ و ۳٥۱ . دولتشاه نمونه‌ای از نگارستان را در تذکرهٔ خود آورده است.
۳ـ دیوان شاه نعمةالله، چاپ تهران، صفحهٔ ۳٤۸
٤ـ همان دیوان ، صفحهٔ ۳٦۱

شایع بوده‌است .

قاسم‌الانوار تبریزی‌مثنوی «انیس‌العاشقین» وشاه نعمة‌الله ولی مثنوی عرفانی دیگری را که نام‌آن معلوم‌نشد، ودراول‌دیوان‌وی بطبع رسیده‌است، بسبك مثنوی مولوی‌سروده‌اند ودروزن وطرزادا پیرو وی‌اند (١). اما چنانکه گذشت‌شعرائی که بنحواخص در مثنوی مورد توجه بوده‌اند نظامی‌وامیرخسرو دهلوی‌اند که بسیاری ازشعرا درجواب گفتن خمسه‌ایشان کوشیده‌اند (٢). جامی شاعربزرگ دورهٔ‌تیموری درغالب مثنویات خود ازاین دواستاد نام برده . از جمله درآغازخردنامهٔ اسکندری که هفتمین مثنوی اوست ازنظامی وخسرو چنین‌یاد کرده‌است :

کنون کرده‌ام پشت همت قوی دهم مثنوی را لباس نوی
کهن مثنوی های پیران کار که‌ماندست‌از آن‌رفتگان‌یادگار
اگرچه‌روانبخش‌وجانپروراست در اشعار نو لذت دیگر است
«نظامی» که‌استاداین‌فن‌وی‌است درین‌بزمگه‌شمع‌روشن‌وی‌است
ز ویرانهٔ گنجه شد گنج سنج رسانید گنج سخن زان بپنج
چو«خسرو» بآن‌پنج هم‌پنجه‌شد وزآن بازوی فکرتش رنجه‌شد
کفش بود زانگونه گوهر تهی دهش‌ساخت لیك‌اززردهدهی...
در این کارگاه فنون و فسوس ز مس ساختم پنج گنج فلوس
من و شرمساری زدهٔ گنجشان که‌این‌پنج‌من‌نیست‌ده‌پنجشان(٣)

ابن‌حسام (متوفی بسال٨٧٥) که ازشعرای اواخر این‌دوره‌است مثنوی‌بزرگی بالغ بر٢٢٥٠٠ بیت‌بنام «خاوران نامه» بتقلید شاهنامه دزذکرفتوحات وشرح‌احوال امیرالمؤمنین علی(ع) سروده است.

گذشته ازاین دلیل مهم دیگری که برای کمال‌توجه بشاهنامهٔ فردوسی‌دراین دوره موجوداست کوششی‌است که‌بایسنقردرجمع وتدوین واصلاح‌وتهذیب شاهنامه

١و٢ــ رجوع شود بفصل مثنوی ازاین کتاب

٣ــ کتاب جامی ، تألیف علی اصغر حکمت ، صفحهٔ ١٢٠ و ١٢١.

بکار برد. توضیح آنکه بنابر مقدمه‌ای که بایسنقر در اول شاهنامه‌افزوده وی دستور داد تا شاهنامه را باتوجه بنسخ متعدد قدیم تهذیب و استنساخ نمایند . مقدمهٔ مذکور که بمقدمهٔ جدید شاهنامه یا مقدمهٔ بایسنقری معروف است در زمان بایسنقر نوشته شده ومتضمن تاریخ شاهنامه وروایات مربوط بآن میباشد ودر بعضی از چاپهای شاهنامه بطبع رسیده‌است (۱)

درقصیده چنانکه گذشت سلمان‌ساوجی وقصیده سرایان معتبر قرن ششم‌وهفتم چون خاقانی ومعزی و کمال وظهیرمورد تتبع وتوجه قرارداشته‌اند. بعضی ازقصیده سرایان متکلف قصایدمعروف یا دشوارشعرای‌سلف راازلحاظ طبع آزمائی‌ونمایش قوت قریحهٔ خویش جواب گفته‌اند . کاتبی قصیدهٔ خاقانی راکه مطلعش این‌است :

در کام صبح از ناف‌شب مشکست عمدا ریخته
گردون‌هزاران‌نرگسه‌ازسقف مینا ریخته(۲)

وقصیدهٔ دیگری را بااین مطلع :

ما فتنه ایم بر تو، توفتنه برآینه ... مارانگاه در تو،تورا اندرآینه(۳)

وقصیدهٔ دیگررا با مطلع ذیل :

صبح خیزان بین بصدر کعبه مهمان آمده
جان عالم دیده و در عالم جان آمده (٤)

بقصایدی که مطلعهای آنها را ذیلاً میآورم جواب گفت :

از ناف مغرب نافه بین پیدا بیدا ریخته
وان نافه را از نیفه بین صدچین بصحرا ریخته

***

برسقف نیلی کاخ شد سیم مطلا ریخته
وز قلهٔ نه شاخ شد زرینه خرما ریخته

۱ـ رجوع شود به «بیست مقالهٔ قزوینی» جلد دوم مقالهٔ اول
۲ـ دیوان خاقانی، چاپ عبدالرسولی ، صفحهٔ ۳۸۷
۳ـ همان دیوان، صفحهٔ ۳۹۳
٤ـ همان‌دیوان ، صفحهٔ ۳۷۷

ای ز آتش جمال تو چون اخگر آینه

و افکنده شمع روی تو آتش در آینه

***

چیست آن طوبی که از سرو خرامان آمده   بر کنار جوی شیر از بهر غلمان آمده

و نیز مسمط منوچهری را که مطلع آن اینست :

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست   باد خنك از جانب خوارزم وزان است

بقصیده‌ای با مطلع ذیل جواب گفت :

تا تخت رزان مسکن سلطان خزانست   از خیل خزان خازن فردوس خزانست

بهمین لحاظ قصاید شعرای این دوره هموار و یکدست نیست و غالباً در دیوان شاعر قصایدی را که از حیث سبك بکلی متفاوتند در کنار هم می بینیم، و علت آن همان عدم استقلال شاعر و تقلید او از شعرای مختلفی است که سبك سخنشان یکسان نیست.

چنانکه گذشت جواب گفتن اشعار قدما، خاصه قطعات دشوار آنها، از فنون رائج شعر در این دوره محسوب میشود و در کتب تذکره این زمان مانند تذکرهٔ دولتشاه و مجالس النفائس امیرعلیشیر اشاره بقصائد و غزلیاتی که در جواب آثار شاعران پیش سروده شده بسیار است. خود شاعر نیز چون بنیکی از عهدهٔ جواب برمیآمد بطبع خویش مینازید. چنانکه کاتبی ترشیزی در انتهای قصیده‌ای که در جواب یکی از قصاید خاقانی سروده و ذکر آن گذشت چنین میگوید :

دنبال خاقانی بسی رفتند هر معنی رسی

بهتر نگفت اما کسی زان نکته آرا ریخته

ریزد صبا خاك از دهان، خورشید گوهر از زبان

فرقست اما در میان از ریخته تا ریخته

هر شعر دان پر فطن کامد سوی ملك سخن

بیند ز هر یك حرف من بحر گهرزا ریخته

۴ ـ تفاخر شعرا

شعرای ایندوره بشعر خود بسیار نازیده‌اند، و باآنکه شعر بسیاری از ایشان چندان مرغوب نیست، بمصداق «المرء مفتون بابنه وشعره» فریفتهٔ شعر خود بوده‌اند و اثر این فریفتگی بصورت مفاخره و مباهات در اشعار ایشان خاصه در تخلص قصائد و غزلیات ظاهر میگردد. شیخ آذری در تخلص غزلی چنین میگوید:

تا یافت زبان «آذری» از فیض لبت برد — از جمله فصیحان جهان گوی بلاغت

و کاتبی ترشیزی در قطعه ذیل شعر خود را بر شعر سلمان که در ایندوره شهرتی عظیم داشته ترجیح نهاده است:

آن قوم که در دعوی از جانب «سلمان» اند — در معرض شعر من از بهر چه میآیند
شعر من روشن دل آنکه سخن سلمان؛ — من هیچ نمیگویم مردم همه میدانند

(و بعید نیست که اشاره او در قطعهٔ فوق چنانکه پرفسور براون نیز متذکر شده بعارفی هراتی باشد که او را سلمان ثانی میخوانده‌اند) (۱).

باز در تخلص غزلی چنین میگوید:

در سخن «کاتبی» یار نظر کرد و گفت — سحر حلال است این بهر فسون منست

و نیز:

تا گفت «کاتبی» ز نمکدان آن ذقن — شد در میانهٔ شعرا املح الکلام.

و نیز:

گر این ترنج سخن «کاتبی» بمصر برند — چه دستها که بُرند از ترنج بوئی ما!

و بساطی سمرقندی باآنکه شعرش قدر چندانی ندارد در بارهٔ شعر خود چنین میگوید:

---

۱ ـ رجوع شود بتاریخ ادبیات براون، متن انگلیسی، جلد سوم، صفحهٔ ۴۹۰. راجع بعلت این لقب رجوع شود بمجالس النفائس، صفحهٔ ۲۰ و ۱۹۴

طوطیان چمن شعر شکرخایانند   بلبل طبع «بساطی» بنواز ازهمه به

و نیز :

اشعار «بساطی» است که سیراب و لطیف است

چون میوهٔ شیرین که بیاری ز خجندش .

وی غالباً با کمال خجندی از پیشوایان شعراینعدوره معارضه کرده . در تخلص غزلی گوید :

چه دُر بگوش کند منطق «بساطی» را   اگر به پیش کمال این‌در ثمین گذرد.

و نیز :

دُرِ نظم «بساطی» را کمال از خود مبین کمتر

که بزدوده‌است‌چون مردم‌بآب دیده سلمانش

و شیخ کمال مذکور نیز قطعات متعدد در ستایش خود سروده . ازجمله این قطعه است :

طبع تو «کمال» کیمیائیست   کزوی‌سخن تو همچو زرشد
دیوان‌تو دی یکی‌همیخواند   دیدم که دهانش پر شکر شد

و نیز :

کرد حکیمی ز نظامی سئوال   ای بـدر گنج معـانی مقیـم
هست درانگشت«کمال»آن قلم   یا نه ، عصائیست بدست کلیم ؟
گفت قلم نیست، عصا نیز نیست   هست کلیـد در گنج حکیم

و نیز این قطعه :

دو کمال‌اند درجهان مشهور   یکی از اصفهان دگر ز خجند
آن یکی درغزل عدیم‌المثل   وان دگر درقصیده بی مانند
فی‌المثل درمیان هردو کمال   نیست فرقی مگر بموئی چند

و درر باعی ذیل درمباهات مبالغه نموده است :

تافکرت من نهاد بنیان‌سخن	آبادشدازمن طرب آباد سخن
میخواست‌سخن‌زدست بی‌طبعان‌داد	دادم باشارت خرد داد سخن

و شاه نعمة‌الله ولی شاعرعارف ایندوره نیز چنین گوید :

سخنهای لطیف نعمة الله	گرفته شهرت از مه تا بماهی

شاه نعمة الله بمناسبت مقام ارشادی که داشته مفاخراتی ازقبیل بیت ذیل نیزدارد :

سیدی همچو نعمة الله	درعجم‌نیست‌درعرب‌نبود

و نیز :

هرمیوه که‌در جنت‌اعلی نتوان‌یافت	از نعمة الله طلب و زشجر ما

و لطف‌الله نشابوری درقصیده‌ای خودرا چنین می‌ستاید :

دیرآورد چوبنده‌برون‌شاعری بشعر	زین‌حلقه‌های‌شعبده‌گر ماه‌وآفتاب

وبازدرقطعه‌ای چنین گوید :

نشنوی همچو نظم«لطف»لطیف	گر بدانی همی ز شعر شعیر
و آتش طبع و آب گفتهٔ او	قلب‌قطران‌شکست‌وظهرظهیر

وقطعهٔ ذیل را نیزدرستایش خود سروده‌است :

«لطف» اگر پیر شد بنیشابور	زو معانی بکر می زاید
شعر بی او مباد یکساعت	شعر را زانکه لطف می باید
شعرازلطف زین وزینت یافت	شعربی‌لطف خود چه‌کارآید؟

ونیز گوید :

چو من بشعر بدین پیمبر عربی	نخاست‌گرچه‌دراین‌دهرشاعرعجمی
فکند کارمرا دهرازچه‌در کم‌وکاست	که‌کاراوست‌همه ساله کاستی و کمی

خیالی که درشاعری برتراز بساطی نیست شعرخودرا چنین می‌ستاید :

طوطی طبع «خیالی» را مدام	دردهن‌شکرز گفتارخوداست

وباز از اوست :

مدعی فهم خیالات «خیالی» نکند	خرچه‌داندصفت معجزهٔ عیسی را

و نیز :

گر نه ای گل چون «خیالی» بلبل باغ توام
شهرت نطق از چه روشد در خوش آوازی مرا

امیرشاهی سبزواری نیز شعر خود را چنین می ستاید :

سرود مجلس اگر نیست گفتهٔ «شاهی» — چگونه دیدهٔ خلقی تر از ترانهٔ اوست

و در غزل دیگر گوید :

بهر بیت «شاهی» نظر کن ببین — کش آغاز خوب و نهایت خوش است

ابن حسام شاعر منقبت گوی این دوره قصیده ای دارد بنام «قصیدهٔ فخریه» بتقلید قصیدهٔ خاقانی که چند بیت آن اینست :

دوش در بستانسرای طبع نظم آرای من — خضر معنی آب خورد از چشمه خضرای من
موسی طبعم که خلوتگاه دل میقات اوست — سر ارنی کشف کرد از سینهٔ سینای من
بردنای قرب معنی چون نهم پای سخن — منتهای سدره باشد پایهٔ اولی من
شهپر روح الامین بر سدره شادروان گشاد — چون بمعراج معانی باشد استعلای من
ملک هفت اقلیم گردون بسپرد در زیر بال — شهسوار چابك افکار فلك فرسای من...

و در قصیدهٔ دیگری چنین گوید :

منطق «ابن حسام» در چمن نعتشان — بلبل دستانسرای طوطی شکرشکن
این سخن تو که داد آب روان را روان — گر بخراسان برند یا بعراق این سخن
روضهٔ خواجه کند برسخنم آفرین — فخر خراسان دهد ملك معانی بمن (۱)

آنچه ذکر شد نمونه ای از مفاخرات و خودستائیهاست که در آثار شعرای این دوره مندرج است، و این اندازه برای نمودن تحسین و اعجابی که شاعران این دوره نسبت بشعر خود داشته اند کافی است .

۵ ـ شعرای ذیفنون

یکی از نکاتی که در شعر و شاعری این دوره در نظر میآید این است که بسیاری از

---

۱ ـ برای نمونه های دیگر از اینگونه مفاخرات رجوع شود بفصل « قطعه » و «هزل و مطایبه» از این کتاب

شاعران با غالب فنون هنر آشنا بودند، و خاصه بصنعت موسیقی توجه داشتند. در تذکره‌های این‌دوره بنام‌شعرای متعددی برمیخوریم که باستادی‌ایشان در فنون‌نقاشی وخط وموسیقی اشاره‌شده‌است. چنانکه‌خواجه‌ابوالوفاء خوارزمی«ازاولیاء کبار»(۱) وشعرای ایندوره درعلم ادوار وموسیقی مهارت داشت ورساله‌ای نیزدراین‌فن‌تألیف نمود . مولانا صاحب بلخی نیز « در علم ادوار و موسیقی کامل و نادر » بود و « در عملهای خود اشعارخودمیانخانه میساخته‌است»، وازآنجمله‌عمل‌چهارگاه اومیان‌مردم شهرت‌داشت (۲). مولانامحمدجامی برادرمولاناعبدالرحمن‌جامی نیز دردوفن‌مذکور مهارت ماهربود (۳). مولانا عبدالوهاب مشهدی خطاطی زبردست بود ودر نوشتن کتیبه های عمارات شرکت میجست (٤) . خواجه خضرشاه خط نستعلیق را بتقلید مولانا جعفر نیك مینوشت (٥) . مولانا هوائی نیزدر نقاشی کاشی«صاحب‌وقوف‌بوده» و درخط وتذهیب دست داشت واشعارخود را بخط خویش مینوشت وبتذهیبات زیبا می‌آراست (٦). و میر محمد علی کابلی، خالوی امیرعلیشیر، متخلص بغریبی، اکثر سازها را خوب‌مینواخت وازعلم موسیقی نیزمطلع‌بودوخطوط رانیك مینوشت(۷). خواجه برهان که فرزند شیخ‌الاسلام احمد جام‌است درفن موسیقی‌توانا بودوصاحب مجالس‌النفائس مطلع تصنیفی‌را که وی دردستگاه اصفهان ساخته ذکرمیکند (۸). امیرشاهی شاعرمعروف نیزدرخط ونقاشی‌مهارت داشت .

دردورهٔ دوم تیموری، که مهمترین سنین‌آن ازلحاظ فنون هنروشعروشاعری سنین‌حکومت سلطانحسین بایقراست، عدهٔ شعرائی که ازاین‌جامعیت‌هنری‌برخوردار بوده‌اند بمراتب بیشتراست (۹).

علت این جامعیت هنری شعرا شیوع‌فنون‌هنروتوجه خاص‌امرا وشاهزادگان تیموری بهمهٔ رشته های صنایع ظریفه‌است . چنانکه گذشت تیموریان بعلت علاقهٔ وافری که بهنرهای زیبا داشتند اصحاب این فنون ا در کمال گشاده دستی‌وسخاوت

۱ــ رجوع شود بترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحهٔ ۹
۲ــ ترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحهٔ ١٦ ۳ــ همان کتاب، صفحهٔ ۲۳
٤ــ همان کتاب، صفحهٔ ٢٦ ٥ــ همان کتاب، صفحهٔ ۳۸
٦ــ همان کتاب، صفحهٔ٤٣ــ٤٢ ۷ــ همان کتاب، صفحهٔ ٥۳
۸ــ همان کتاب ،صفحهٔ ٢١٥
۹ــ رجوع شود بفصول سوم وچهارم ترجمهٔ مجالس‌النفائس

حمایت میکردند و وسیلهٔ کار و معاش ایشان را فراهم میساختند و دربار خویش را بوجود شعرا و سازندگان و نوازندگان و خطاطها و نقاشها می آراستند (۱).

گذشته از طبع هنرپسند شاهزادگان تیموری، وجود مجالس عیش و خوشی و ضیافتها و جشنهای پرشکوه که کلاویژو وصفی از آنها را بدست داده است (۲) در تربیت موسیقی دانان و سازندگان و نوازندگان که بی وجود ایشان مجالس بزم صفائی نداشت مؤثر بود، و از آنجا که شعر و موسیقی در این مجالس غالباً توأم بایکدیگر ادا میشد شعرا بموسیقی و موسیقی دانان بشعر توجه میکردند و بعضی از شعرا برای شعر خود آهنگ می ساختند (۳).

شعرای ذوالسانین و ترکی گوی

گذشته از آنکه بعضی از شعرای این دوره ذیفنون بودند، بعضی نیز بدو زبان فارسی و ترکی (ترکی جغتائی) شعر میسرودند. سرودن اشعار بزبان جغتائی هر چند در ایران قبل از زمان شاهرخ شروع گردید ولی در دورهٔ شاهرخ رونق و رواج یافت، و از این جهت دورهٔ شاهرخ در تاریخ ادبیات ترکی مقامی خاص دارد. نکتهٔ مهم این است که شعر ترکی که در این زمان شروع شد و بکمك میرعلیشیر و معاصران او نضج و قوت یافت از حیث صورت و معنی تحت تأثیر کامل شعر فارسی قرار دارد. در حقیقت شعرای ترکی گوی جز تبدیل لفظ کاری نمیکرده اند. قول پاوه دو کورتی Pavet de Courteille مترجم ماهر بابرنامه بزبان فرانسه، در بارهٔ میرحیدر مجذوب، از شعرای ترکی گوی دورهٔ تیموری، در بارهٔ همهٔ شعرای ترکی گوی این دوره صدق میکند و آن اینست: «بی تردید میتوانم بگویم که شعر میرحیدر برای من در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد، چه اساس آن از حیث معانی و تمایلات عرفانی و تشبیهات و اساساً سبك کاملا فارسی است. میرحیدر بفارسی فکر کرده و بترکی نوشته است. مهارت او در زبان ترکی کمتر از رقیب او میرعلیشیر نیست و هر دوی ایشان از منابع ایرانی ملهم اند، چنانکه همین نکته در بارهٔ نویسندگان ترك زبان که در قرن پانزدهم میلادی در دربار امرای

۱ـ رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه صفحهٔ ۳۵۰، و ترجمه مجالس النفائس صفحات ۱۶ و ۱۲۳

۲ـ رجوع شود به «امپراطوری مغول» تألیف L. Bouvet صفحه ٦٤، و «تاریخ ایران» تألیف سر پرسی سایکس، صفحه ۱۳۰، و تاریخ ادبی ایران، تألیف براون صفحهٔ ۱۹۹

۳ـ رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱٦ و ٤۲

تیموری شهرت یافته‌اند نیز صادق است (۱)

هرچند در دورهٔ دوم تیموری است که شعر ترکی بواسطه تشویق میرعلیشیر پیشرفت عمده نمود امادراین‌دوره نیز که مقدمهٔ دورهٔ دوم است شعرای ترکی گوی کم نبوده‌اند، چنانکه حاجی ابوالحسن‌ومولانا قطبی ومولانا ترخای ومولانالطفی ومولانا نقیبی و میرسعید کابلی و میرمحمد علی کابلی بدو زبان فارسی‌وترکی شعر میسرودند(۲) . امیرعلیشیر ازمولانا نعیمی‌ومولانا اناثی‌ومولانا کمال ومولانالطیفی ومولانا حریمی‌قلندر ومولانا حاجی‌سغدی‌سمرقندی ومیرزابیك نیزفقط ابیات‌ترکی نقل‌میکند(۳) . بگفته‌صاحب«مجالس العشاق» شیخ آذری نیز شعرترکی‌میسروده(٤). دردیوان شاه نعمة‌الله ولی نیز غزلی باردیف ترکی موجوداست که مطلع آن‌اینست :

من چنین سرمست یارم، سن نجك سن سویله گل

غیرعشقش نیست کارم، سن نجك سن سویله گل(٥)

٦ ـ شعرعربی دراین دوره

دراینجا بی‌مناسبت نیست که بشعرعربی نیزدراینده‌وره اشاره‌ای بشود. سرودن اشعارعربی غالباً درایران مرسوم بوده‌است و گذشته ازشعرائی چون مهیارديلمی و طغرائی اصفهانی که جزبعربی شعرنگفته‌اند بسیاری ازشعرای فارسی گوی‌ایران‌نیز نظر به‌تبحردرادب عرب وهم برای‌طبع آزمائی اشعاری بزبان عربی‌سروده‌اند. اما از زمانی که مغولان بایران تاختند وحکومت بغداد نیزخاتمه یافت مقام زبان عربی در ایران‌رو بتنزل گذاشت، وهرچند‌تحصیل‌ادب‌عرب متروك‌نشد اما ازرونق‌اعتبارپیشین افتاد . بهمین‌جهت زبان‌مؤلفات‌منثور نیز بیش‌ازپیش بفارسی گرائید. تنها کتب‌فلسفی و

۳ـ بنقل‌ازرساله L.Bouvat دربارهٔ « تمدن‌تیموری » صفحهٔ ۲٤۲، ۲٤۰، ۲۳۳.
و نیز رجوع شود بمقدمهٔ ترجمهٔ مجالس‌النفائس ، چاپ تهران .

۲و۳ ـ رجوع شود بترجمهٔ مجالس‌النفائس‌صفحات۲۲، ٤۹، ۵۰ ۵۳، ٤۱، ۵۱، ٥٤، ۱۹٦، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۲٤، ۲۲۵، ۲۲٦، ۲۲۷

٤ـ مجالس‌العشاق ، چاپ هندوستان ، صفحهٔ ۲۳٦

۵ـ دیوان شاه نعمة‌الله چاپ‌تهران، صفحهٔ۳۱۲

شرعی هنوزعموماً بزبان عربی نوشته میشد ، چنانکه دردورهٔ تیمور ملاسعد تفتازانی ومیرسید شریف جرجانی تألیفات خود را بعربی نوشتند وجامی نیز بعضی ازتألیفات خود مانندفوائدالضیائیه درشرح کافیهٔابن‌حاجب رابعربی نگاشت (١)

بهرحال دردورهٔ شاهرخ شعرعربی درایران رونقی نداشت واین معنی گذشته ازآنکه معلول تنزل مقام زبان عربی دراینموره‌است ، بضعف معلومات عربی اکثر شعرا نیزمربوط است. بااینهمه هنوزاثرضعیفی‌ازسنت سابق‌مشاهده میشود ، چنانکه شاه نعمةالله ولی قصیده‌ای بزبان عربی سروده که مانند غالب اشعار عربی شعرای ایران سست و بی‌مایه است وبا اغلاط فراوان در دیوان وی بطبع رسیده‌است (٢) .

اما اشعارملمع بفارسی‌وعربی‌یاابیات ومصاریع عربی که درمیان اشعارفارسی آمده باشد درآثار شعرای اینموره، خاصه شعرای عارف یاقصیده سرا، نادرنیست . ولی‌این قبیل ابیات ومصاریع غالباً سست و بدعبارت‌است. ازجمله‌اشعارملمع‌این‌دوره یکی غزلی‌است از شاه نعمةالله ولی که دوبیت اول آن اینست :

حبیبی سیدی یا ذالمعالی　　سوی اله عند شمسی کالظلال

خیالی نقش بسته عالمش نام　　نمودی‌درخیالی آن‌جمالی (٣)

دیگرغزلی است از همان شاعر که مصاریع اول آن عربی و مصاریع دوم فارسی‌است و بخلاف غزل سابق مرتب است . مطلع آن اینست :

فلولاه و لولانا لماکان‌الذی کانا　　اگرنه‌ما واو بودی‌نبودی‌این‌وآن‌جانا(٤)

در مثنویات نعمةالله نیز گاهی ابیات عربی دیده میشود. دریکی ازمثنوی‌های خود گوید :

١ــ « کتاب جامی » ، تألیف علی‌اصغر حکمت ، صفحات ١٧١و١٨١

٢ــ دیوان شاه نعمةالله ولی، چاپ تهران، صفحهٔ ٧٣

٣ــ همان دیوان، صفحه٧٥

٤ــ همان‌دیوان، صفحه ١٩

مرغ سان سوزم و دو جانم پر　　سیدم پر زسوز و سوزم پر (؟)
یا حبیبی و قرة عینی　　انا عینك و عینك عینی (۱)

قاسم‌الانوار تبریزی نیز ابیات ملمع در اشعار خود آورده‌است ، نظیر این بیت :

اسمعوا منی یا اولوالالباب　　همه قلبند و دوست لب لباب

و نیز :

ما بمحبوب راز میگوئیم　　اغلق الباب ایها البواب

ابیات ذیل نیز از مثنوی انیس‌العاشقین اوست :

زمرة العشاق قرب الوصال　　زبدة العشاق لاتمدد تعال
ایها الاحباب قوموا من نیام　　اشربوا من کاسة شرب المدام

مطلع مثنوی فوق نیز عربی است :

یا مغیث المذنبین ، معطی السؤال　　یا انیس العارفین ، یا ذالجلال

مغربی تبریزی نیز از این قبیل ابیات که نمونه‌ای از فتور و بی‌مایگی اشعار عربی اینهوره سروده است و ابیات ذیل از آن جمله است :

یا اشمل المظاهر و یا اکمل الظهور　　یا برزخ البرازخ یا جامع الشتات
یا احمل الحمال و یا املح الملاح　　یا الطف اللطایف و یانکتة النکات

در بسیاری از قصایدی که لطف‌الله نشابوری درمدح پیغمبر و ائمه سروده‌است جملات عربی دیده میشود و شروع یکی از قصایداو در نعت رسول با این بیت است:

یا معشر المصلین بالصدق و الیقین　　صلّوا علی محمد الهادی الامین

لطف‌الله نشابوری خیلی از آیات قرانی و احادیث را مانند « لم‌تنالوا البرحتی تنفقوا مما تحبون » و « اولوالعلم قائماً بالقسط » درشعر نشانده ، و گاه قطعاتی فقط بمنظور آوردن این قبیل آیات در شعر سروده‌است .

کمال خجندی نیز ابیات ملمع درغزلیات خود آورده‌است. این مقال را بغزلی ازوی که مصاریع عربی دارد ختم میکنیم :

۱ــ دیوان نعمة‌الله، صفحهٔ ٤١

شانه زد باد زلف یار مرا	اصلح الله شانهٔ ابدا
تا ببالا تو راست چون الفی	ما چو لامیم در میان بلا
چشم تو بر لب تو اولیتر	که بمرطوب به بود حلوا
شدچنان پرزدرد تو دل‌ریش	که نگنجد درو خیال دوا
دل‌مرنجان بدرد دوست کمال	فوه ماء الحیاة ، فیه شفا

چنانکه در فصول‌سابق گذشت دراینـدوره نظر بشیوع‌ورواج شعرعدهٔ شعرای عامی زیادبود، و توجه بشعرعربی تنها در مورد شعرائی که در فن ادب دست داشتند مصداق دارد .

۷ - الفاظ خارجی درشعراینـدوره

با تسلطی که قوم تاتار ازاوائل قرن هفتم تا اوائل قرن دهم هجری برایران یافتند ظاهراً میبایست درزبان وادبیات فارسی اثرمهمی ازنفوذکلامی ایشان بیادگار مانده باشد. اما چنین نیست ، ونفوذ این‌قوم درزبان وادبیات بسیار ناچیز بوده‌است.

با اینهمه درهمان عصری که بساط حکمفرمائی وتسلط سیاسی مغولان مستقر بود الفاظ و کلماتی از زبان ایشان در زبان فارسی راه یافت . اصطلاحات و الفاظ مغولی و جغتائی در نثر که دامنهٔ اختیارش در انتخاب و استعمال الفاظ وسیعتر است بیشتر بکاررفته، ودرتواریخی که‌دراین‌ازمنه تألیف‌شده، مانند ظفرنامه ومطلع السعدین و حبیب السیر، بالفاظی ازقبیل «قوریلتا» و «ایلغار» و «طوی» و «تمغا» و «یرلیغ» و «جوانغارو برانغار» (میمنه‌ومیسره) و «قول» (قلب سپاه) و «منقلا»(طلایه) و «سیورغال» (اقطاع) و «تکامیشی» (تعقیب) و «یساول» و «تنسوقات» (تحف و هدایا) و «یاسامیشی» (ترتیب سپاه) بر میخوریم ولی چنانکه ملاحظه میشود بیشتر نزدیك بتمام این الفاظ ازاصطلاحات لشکری است وغالباً نیزازمیان رفته‌است.

دراشعار اینـدوره نیزبعضی ازاین اصطلاحات را می‌یابیم ، اماهم تعداداشعاری که الفاظ خارجی درآنها وارد شده اندك است وهم تعداد این‌الفاظ محدود است . ازاین قبیل‌ْاست . آل تمغا دراین بیت کاتبی :

بهرعزل غاصب منصور وعزل(۱) نامیه آل تمغائیست از سلطان دریا بار گل

و تمغاجی (مهردار) دراین بیت ازهمان شاعر :

برتمغاجی معمورهٔ دوران قضا یعنی متاع رفعت اوراست ده نیم آسمان تمغا

و نیز این بیت ازهمان شاعر :

مرایاری است تمغاجی که هردم تاجردلها بدو گویند مستان رخت مارا غیر جان تمغا

دو بیت فوق ازقصیده ایست که کاتبی با ردیف تمغا سروده و مطلع آن اینست :

تنم تار بریشم گشت، جو یدیار جان تمغا بلی ابریشم باریك را باشد گران تمغا

ویرلغ دراین بیت نعمةالله :

بر یرلغ ما نشـان آل است ما دلشادیم و خصم در غم

واین بیت از بابا سودائی است که چندلفظ مغولی دارد :

ملك ویران شود از جانقی جانی قربان و زقرلتای بد میر محمد تومان (۲)

و چنانکه قبلا گفته شد شاه نعمةالله غزلی باردیف ترکی دارد . این ابیات از لطف اله نشابوری نیزشامل الفاظ مغولی است :

زعطر خلق او بوئی نسیم باغ فروردین زطوی عام او فیضی نعیم شهر شهریور

☆☆☆

از اردوی قضایافت نوئین نامی آخر یرلیغ باسقانی (۳) زامضای حکم اول

☆☆☆

با ورچی و ندیم و بتکچیش بر فلك باطوع وطبع وفرمان خورشید وماه وتیر

۸- ارزش شعر در این دوره

اینکه شعروشاعری در نظر اهل زمان چه مقامی داشته با طبقه‌ای که نظرش را ملاك ارزش و مقام شعر قرار میدهیم ارتباط دارد. شعردرمیان طبقات روحانی، خاصه متشرعین و پیشوایان قشری دین، وزن چنـدانی نداشت . شاید تنها سرودن اشعـار

۱- ظاهراً : نصب

۲- برای توضیح این شعررجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ۴۲۲

۳- کذا ، شاید ، باستانی

عرفانی ووعظ واندرز نسبةً موزدعلاقه یا احترام‌متدینین متعصب‌قرار می گرفت. اما پیداست که اصحاب ذوق شعرا رادرهمهٔ اوقات گرامی داشته‌اند . در ایندوره نظر بتوجه واقبال خاص شاهزادگان وامرای تیموری مقام شعرا عموماً ارتقاء یافت. شعر سرودن بسیاری ازفضلا ودانشمندان وصدوروقضاة ایندوره نیزمؤید این‌معنی‌است. اما این‌عقیده نیز که بمباحث‌دینی پرداختن وعمردر بحث‌وفهم امور روحانی گذاشتن برشاعری مزیت دارد رائج بود، واین معنی ازسخن بعضی تذکره نویسان پیداست، چنانکه دولتشاه در شرح احوال کمال خجندی چنین میگوید : « چون طبع شریف اوبرطریق شاعری مبادرت نمود ازآن سبب ذکرشریف او درحلقهٔ شعرا ثبت‌میشود والا شیخ را درجه ولایت وارشاد است وشاعری دون‌مراتب اوست» (۱)

نیز در شرح حال عصمت بخارائی میگوید : «درآخر او ازشاعری استغفار نمود » (۲) .

ازاینهمه برمیآید که اگر کسی میخواست برحسب رسوم و تلقینات زمان مقام شاعررا تعیین نماید هرگز نمیتوانست مقامی راکه جامعهٔ امروزبشاعران‌وهنرمندان میدهد بوی دهد.

۱ـ تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن ، صفحهٔ ۳۲۵

۲ـ همان کتاب ، صفحهٔ ۳۶۱

فصل دوم

انحطاط کیفی شعر در اینده‌وره

چنانکه گذشت دورهٔ سلطنت شاهرخ از جهت کمیت شعرا از ادوار قابل ملاحظهٔ ادبی ایران است، و از لحاظ وفور شعرا با درخشانترین دوره های ادبی ایران برابری مینماید. اما از نظر کیفیت باید ایندوره را از ادوار انحطاط ادبی و تنزل شعر فارسی محسوب داشت.

فقدان شاعر بزرگ در ایندوره

از مظاهر این انحطاط یکی آنستکه در ایندوره بشاعر بزرگی که بتوان نامش را در ردیف شعرای نامدار ایران قرارداد بر نمیخوریم، و هرچند جامی (۸۹۸-۸۱۷) که فی‌الجمله شهرتی دارد نیمی از عمر خود را در ایندوره بسر برده و پروردهٔ این عصر است امـا حقاً شاعر دورهٔ دوم تیموری محسوب میشود. نـام کمتر شاعری از ایندوره در میان عامه مشهور است. شعرای طراز اول ایندوره مـانند قاسم‌الانوار تبریزی، لطف‌اله نشابوری، شاه نعمه‌الله ولی، کاتبی ترشیزی، امیرشاهی سبزواری وعارفی هراتی چنانکه پوشیده نیست از شعرای متوسط ایرانند و اگر شاه نعمة‌الله‌ـ ولی وقاسم‌الانوار تبریزی نیز نسبةً شهرتی دارند بیشتر از جهت مقام ولایت وارشادی است که داشته‌اند.

برعکس، نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری که قسمتی از آن بادورهٔ سلطنت تیمور (۸۰۷-۷۷۱) منطبق است، ومیتوان آنرا از دوره‌های درخشان ادبیات فارسی شمرد، بوجود چندتن از شاعران بزرگ آراسته است. نه تنها حافظ (متوفی در ۷۹۱) در آن دوره میزیسته بلکه امیرخسرو دهلوی (متوفی در ۷۵۳) و ابن یمین فریومدی (متوفی در ۷۶۹) وسلمان ساوجی (متوفی در ۷۷۸) وعمادفقیه کرمانی (متوفی در ۷۷۳) وعبید زاکانی (متوفی در ۷۷۲) نیز شاعران آن دوره‌اند و هریك در حد خود از

شعرای معتبر محسوبند.

اما درنیمهٔ اول قرن نهم هجری هرچند شعرا بسیارند ولی نامبردار نیستند. بهمین جهت دواوینی که از این دوره باقیمانده بنسبت عدهٔ شعرائی که نامشان در تذکره‌ها مضبوط است اندك‌است، واگردر نظر بیاوریم که پس‌ازواقعهٔ تیمور حادثهٔ هولناکی که مانند هجوم عرب و تاتار درامحاء آثار ایران مؤثر باشد روی‌نداده‌است کیفیت اشعاری که دراینـدورهٔ سروده شده روشن میگردد. نظر بهمین معنی از میان آثارو دواوین موجود نیزمعدودی بطبع رسیده‌است وبیشترآثارشعرای ایندوره را باید دردواوین وجنگهای‌خطی جست.

فقدان سبك خاص درشعر ایندوره

فقدان سبکی ممتاز درشعرایندوره ممکن است موهم این نظرشود که دراین دوره ابتکاروابداع درشعروجود نداشته وشاعران این‌عصر مطلقاً ازنیروی خلاقیتی که درشعرای بزرگ میتوان دید بی بهره بوده‌اند وصورت ومعنی بدیع در آثار ایشان نمیتوان یافت. اما پس از تفحص آشکار میشود که چنین‌نیست، بلکه شاعران این دوره نیز درحد خود معانی تازه آورده و مضامین نوجسته و شیوهٔ خاصی بکار برده‌اند. منظومهٔ «حسن‌ودل» فتاحی‌نیشابوری که داستانی تمثیلی است ازجهت طرح موضوع وسیر داستان تازگی دارد. منظومهٔ «گوی وچوگان» عارفی نیز بدیع‌است. درقصاید وغزلیات نیزازآنجاکه مضمون یابی دراین دوره رواجی داشته نکات تازه ومعانی باریك بسیارمیتوان یافت.

اما نکته آنجاست که هیچیك ازاین ابداعات وابتکارات آنقدروسیع وشامل و نیرومند نیست که شخصیت خاصی برای شاعر تحصیل کند، و شعر اورا از شعر دیگران ممتازومشخص نماید. آن‌استقلال وتمامیت وکمالی که‌درشعراستادان‌بزرگ مشهود است وآن هنرمندی و استادی مسلمی که اثرآنان‌را ممتاز میسازد در اثر شعرای این زمان نمیتوان یافت. ازاین‌رو باید گفت که دراینـدوره شاعرصاحب سبك وسبکی نو که حاکی ازقوت ابداع وخلاقیت هنری‌شاعرباشد وجودنداشت.

در ادوار پیشین بشعرائی برمیخوریم که هرچند درطرز ادا و کیفیت تعبیر از استادان پیش ازخود مایه گرفته‌اند نظر بهمین قوت ابداع سخنشان سبکی خاص‌دارد. رودکی وفردوسی وعنصری ومنوچهری و انوری وخاقانی وشیخ عراقی وسعدی و مولوی هریك شیوهٔ نوی درشعرفارسی آورده‌اند واستقلال سخن‌ایشان آشکاراست. دراینده‌وره کمال استادی شعرا درحسن تقلید ازشعرای پیشین‌است وهرگزشعرآنها برسخن استادانشان چون نظامی و حافظ وخاقانی پیشی نگرفته‌است. اماچون شاعر بزرگ باشد درتقلید نیز ازاستاد میگذرد. چنانکه این معنی در بعضی از غزلیات حافظ که بتقلید خواجو سروده مشهوداست.

میزان دیگری برای سنجش ذوق عمومی زمان

دراینجا بی‌مناسبت نیست که این معنی را نیزیادآورشویم که‌نوع شعرائی که دراینده‌وره مورد تقلید وتتبع قرارداشته‌اند دلیل دیگری بر انحطاط ذوق ادبی این زمان است، یا بعبارت منطقی‌تر معلوم میدارد که میزانی که امروز در تعیین ارزش شعرمعتبراست بامیزان آن دوره تفاوت دارد.

ما امروز درمیان شاعران عراقی سخن سعدی وحافظ را بلیغ‌تر وشیرین‌تر و استادانه‌ترمی‌یابیم، وازقصیده سرایان‌سخن‌فرخی وعنصری وسعدی و نظائرایشان شایعتر است، و ازمثنوی گویان فردوسی ونظامی و مولوی وسعدی ازدیگران برترشمرده میشوند. اما در این‌دوره درغزل‌ومثنوی بامیرخسرو دهلوی وحسن‌دهلوی ونظامی وحافظ وسلمان‌ساوجی وازمعاصرین بکمال‌خجندی وعصمت بخارائی وکاتبی‌ترشیزی، ودرقصیده‌بخاقانی وانوری وسلمان نظرداشته‌اند: ازاین‌مقایسه‌چنین‌برمیآید که‌هرچند در روزگارما روشنی و فصاحت بیان و راستی وسادگی درکلام مورد توجه است درآن زمان باریك اندیشی ومضمون یابی‌مورد اقبال والتفات شعرا قرار بوده‌است.

نمونهٔ دیگری از این انحطاط ذوق و تفاوت میزان امروز ومیزان آن‌زمان بیانی‌است که دولتشاه دربارهٔ قصیدهٔ معروف رودکی که مطلع آن اینست:

بوی‌جوی‌مولیان‌آیدهمی   یاد یار مهربان آید همی

میآورد. پس‌ازذکرموجب سرودن قصیده واینکه امیرنصر از تأثیر این اشعار موزه

برپای ناکرده سوارشدو بجانب بخارا رهسپار گردید چنین میگوید :

« عقلا را این حالت عجیب مینماید که این نظمی‌است ساده و ازصنایع وبدایع عاری . چه اگردراین روزگارسخنوری مثل این‌سخن درمجلس‌سلاطین وامراعرض کند مستوجب انکارهمگنان شود» (۱) . اماصاحب «چهارمقاله» درباره همین‌قصیده چنین میگوید :

« هنوز این قصیده راکس جواب نگفته است ، که مجال آن ندیده‌اند که از این مضایق‌آزاد توانند بیرون‌آمد». همو پس‌ازبیان‌آنکه کسی‌ازعهدهٔ جواب بیرون نتوانست‌آمد، ومعزی بالحاح‌زین‌الملك اصفهانی آنرا جواب گفت،وآوردن‌نمونه‌ای ازجواب معزی چنین‌می گوید: « همهٔ خردمندان دانند که میان‌این‌سخن‌وآن‌سخن‌چه تفاوت‌است، و که تواند گفتن بدین عذبی که اودرمدح همی گوید دراین قصیده :

آفرین ومدح سود آید همی　　　گربگنج اندر زیان آید همی

واندراین بیت از محاسن هفت صنعت است : اول مطابق ، دوم متضاد ، سوم مردف ، چهارم بیـان مساوات ، پنجم عذوبت ، ششم فصاحت ، هفتم جزالت . و هر استادی که اورا درعلم شعر تبحری‌است چون اندکی تفکر کند داند که من در این مصیبم» (۲). وپوشیده نیست که ذوق امروزسخن نظامی‌عروضی‌را میپذیرد. حکمی که دولتشاه دربارهٔ فصاحت‌وعذوبت‌وعدم‌تکلف‌وسادگی«ظفرنامهٔ» شرف‌الدین‌علی یزدی نموده‌است نیزمؤید انحطاط ذوق عمومی قرن نهم هجری‌است (۳)

امیرعلیشیر درمجالس‌النفائس پس‌ازذکرمختصری‌ازاحوال هرشاعریك یاچند بیت‌ازابیات وی‌را بعنوان نمونهٔ شعرشاعرنقل‌میکند. ازملاحظهٔ‌این ابیات که‌بسیاری ازآنها ازنوع معما وغالباً دارای مضامین باریك و ازحیث ترکیب لفظی سست‌است میتوان‌دلیل‌دیگری برانحطاط ذوق‌ادبی آنزمان‌اقامه‌نمود . ابیات ذیل که برای‌نمونه ذکرمیشود ازابیاتی‌است که امیرعلیشیر بعنوان منتخب‌آثار بعضی‌ازشعرای‌زمان ثبت کرده است .

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه، چاپ‌لیدن ، صفحهٔ ۳۲ .

۲ــ چهارمقاله عروضی، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳٤ــ۳۱

۳ــ رجوع شود بتذکره دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۷۹

(این ابیات فقط ازمجلس اول مجالس‌النفائس انتخاب شده) .

ازمولانا کاتبی :

زچشم ودل بدن خاکیم درآتش وآب است
بچشم بین و بدل رحم کن که کار خرابست

ونیز ازاوست درمدح :

مرغابیان جوهر دریای تیغ تو   هریك بروزمعر که‌صیادصدنهنگ

(ومیرعلیشیر بیت فوق را مستغنی ازتعریف شمرده‌است !)

ازمولانا شرف خیابانی :

حاصل دریا نه همین دُر بود   یك هنر از آدمئی پر بود

ازمولانا یحیی سیبك (فتاحی) :

ارهٔ برگ کنب ای بنگیان زان تیزشد   تا بُرد بیخ نهال عقل و ایمان شما

ازقاضی محمد امامی :

گفتمش گل گل برآمد رنگ رخسارت‌زمل
غنچهٔ او در تبسم شد که از گلها چه گل

ازمولانا قدسی :

ای که منعم میکنی ازدیدن آن گلعذار   حالت دلرا نمیدانی مرا معذور دار

ازمولانا طوسی :

زهی نوش لب لعلت حیات جاودان من
بدندان‌میگزی‌لب‌را، چه‌میخواهی زجان‌من

ازمولانا جنونی :

ای اهل جنون را بکمند تو زبونی   زآنروی درآن‌حلقه‌زبونست«جنونی»

ازمولانا مسیحی :

مارا بجفا کشته پشیمان شده باشی   خون دل ماریخته حیران شده باشی

ازمولانا زین :

با «زین» که منعت کندازمردم ناجنس   بیگانه چنانی که غم خویش نداری

از امیر شاهی :

خرابیم‌ازدل بیرحم گه‌گه یاد کن مارا   سگ کوی‌توایم‌آخر بسنگی‌شاد کن‌مارا

فصل سوم

موارد انحطاط شعر در ایندوره

گفته شد که شعردر ایندوره اصولا روی بانحطاط گذاشت. مظاهر این انحطاط را در اشعار زمان بچند صورت مشاهده میکنیم. این موارد را میتوان تحت دوعنوان درآورد : عیوب لفظی و عیوب معنوی .

۱- عیوب لفظی

از عیوب لفظی اشعار ایندوره یکی نقص بیان و نارسائی عبارت است . روشنی وهمواری وفصاحتی که در آثار شعرای خراسانی و عراقی دیده میشود در اشعار ایندوره کم نظیردارد. بیان شعرائی چون سعدی وحافظ وفرخی ومعزی وظهیر شکفتگی و روشنی خاصی دارد : لفظ حق معنی را ادا میکند و کلام شاعر چنان است که تصوری را که وی در خاطر داشته بآسانی بخواننده یا شنونده منتقل میسازد . غالباً معنی شعرچنان روشن است که انسان ازتوجه بوجودلفظ غافل میماند . اما در شعر ایندوره کلام شاعر غالباً طوری است که خواننده ثقل لفظ را احساس میکند وگاه در کسب معنی دچار تردید وتأمل میشود .

این نقص بیان گاه نتیجهٔ سستی تعبیر ونارسائی لفظ و ضعف اصطلاح است ، مانند ابیات ذیل ازفتاحی در وصف « پادشاه عقل » : (۱)

بماه رایتش سی روزه ایام	بمغرب عید نصرت داشت تاشام
پناهش عالمی در سر نهاده	سران در پای او افسر نهاده...
شرف زو بود عین مردمی را	صفازو بود سعی هردمی را...

۱ـ نگارنده غافل نیست که ملاك و میزانی که امروزدرسنجش و نقد اشعار بکار می بریم باآنچه در زمان این شاعران معمول بوده یکسان نیست ، وبسا شعری که امروز بنظرما سخیف مینماید در زمان شاعر فصیح بنظر میآمده . اما این نیز طبیعی است که هر نقادی میزانهای ذوقی و هنری زمان خود را محك سنجش قراردهد .

زهر کامی که در ایام او بود | بجزیك آرزو در رام او بود.(۱)

ونیز این بیت ازهمان شاعر :

ریاض علم او داده گواهی | بحکمت بر ریاضی و الهی

و این بیت صانعی :

بتو هر که اودعوئی میکند | چه‌دعوی که بی‌معنئی میکند

و این بیت خیالی :

گربچین‌نسخهٔ تصویرزروی تو برند | شاخها روی دهددرفن‌خودمانی را .

و این بیت شیخ آذری :

باوجودت بودمن گربرزبان آیدمرنج | چون بسی گیرندمردم‌درزبان‌نابودرا

و نیز این بیت ازهمان شاعر :

کاشکی‌دانستمی‌ازدل گناه خویش‌را | تابمژگان‌پاك میکردیم‌راه‌خویش‌را

و نیز این بیت ازهمان شاعر :

الهی امن و ایمان بخش ما را | وفاکن عهدوپیمان‌بخش مارا

و این بیت بساطی :

گذشت‌ازمن‌وبگذشت‌تیرش‌ازدگری | بجان‌من که‌تودرخواست کن کزین گذرد

و این بیت ازهمان شاعر که چندین عیب را جمع دارد :

نیفتادی باحوال «بساطی» | عجب‌سردی کجاخواهی فتادن؟

و بازاین بیت ازهمان شاعر :

برسهی سروقدت نگذشته‌بادی تیزتر | من چوبیداز بیم آن برخویشتن‌لرزیده‌ام

واین مطلع شاه نعمةالله ولی :

بیا ساقی و جامی می بماده | بما یك وجه ازبهر خداده.

اما گاه مقصود شاعر بآسانی ازعبارت برمیآید امابیان شاعرمعلول یامضطرب یا مملّ یا سخیف است؛ وآن یابواسطهٔ عجز اصطلاح‌و فتور عبارت‌است مانند این

۱ــ منظومهٔ «حسن ودل» یا «دستور عشاق» ، چاپ برلین، صفحهٔ ۱۹

بیت بساطی :

منعم ازرویش مکن آخر چه نقصان ای رقیب

گر نشیند بعد سالی دوستی با دوستی

و این بیت آذری :

ما خدا خواهیم خواهی کعبه خواهی بتکده

خانهٔ اعمال ای دل بر بناء نیست است .

و این بیت ازهمان شاعر :

ای عقل سراسیمه لبهای چو قندت　　حیفست بکوته نظران سرو بلندت

و نیز این بیت :

بسکه از تیغ نگاه تو بخود کاهیده ام　　درمیان کشتگانم دیده و نشناخته

و یا بسبب اطالهٔ عبارت و اضافات لفظی و اطناب کلام است. نظیر این بیت خیالی :

بهوای هوس نکهت پیراهن تو　　گر رود جان من از سینه فدای تن تو

و این شعر نعمة الله ولی :

ذوق سرمستان زمخموران مجو　　حال مستی جز که ازمستان مجو

و اطناب لفظی در شعر نعمة الله بسیار دیده میشود. غزل ذیل نمونه ای ازغزلیات اوست که اضافات لفظی دارد :

گفتهٔ عاشقان بجان بشنو　　این چنین گفته آنچنان بشنو

با تو گویم حکایت مستان　　بشنو از قول عاشقان بشنو

نوش کن جام می که نوشت باد　　با تو گفتم زجان بجان بشنو

از سر ذوق گفته ام سخنی　　آن معانی از این بیان بشنو

می و جام و حریف و ساقی اوست　　او مگو کان یکیست آن بشنو

از کنار نگار اگر پرسی　　در میان آ و از میان بشنو

سخن سیدم روان میخوان　　آه جانسوز عاشقان بشنو

آه دلسوز عاشقان بشنو　　نالهٔ جان بیدلان بشنو

سخنی خوش بذوق میگویم — از سر ذوق یك زمان بشنو
سر ساقی و حال میخانه — با تو گویم یکان یکان بشنو
ذوق آب حیات اگر داری — نوش کن جام‌می روان بشنو
باز گلبانگ بلبل سر مست — از گلستان برآمد آن بشنو
مکن از عاشقان کنار ایدل — هست رازی در این میان بشنو
نعمت الله را غنیمت دان — باتو گفتم ز جان بجان بشنو (۱)

والحق مثالی برای معنی اندك و لفظ بسیار باین شایستگی کمتر میتوان یافت.

و این بیت از آذری :

بیا ای ساقی ما تازه کن روح مسیحا را — در اقداح بلورین ریز جانا بادهٔ ما را

و این ابیات از نعمة‌الله ولی :

عشقبازی میکنم آری بلی — بل ایازی میکنم آری بلی

جامی ز می پراز می در بزم ما روان است — هرگز که دیده باشد جامی که آنچنانست

زید و عمرو بکر و خالد هر چهار — چار باشد نزد ما ایشان یکی است

اگر رضوان اگر حوران ترا بینند میگویند — سلام‌الله سلام‌الله سلامی کز سلام تو است.

که همه لفظ اضافه برمعنی دارند.

و گاه بسبب خلاف قیاس واغلاط دستوری است. مانند این شعر نعمة‌الله ولی:

دولت جاوید او دربندگی است — اینچنین فرموده‌اند اهل دول
هر که حق را ماند و باطل را گرفت — همچو انعامی بود بل هم اضل

که اغلاط نحوی آن روشن است .

واین بیت شیخ آذری :

کاشکی دانستمی از دل گناه خویش را — تا بمژگان پاك میکردیم راه خویش را

که دو فعل آن مطابقه ندارد.

۱ــ دیوان نعمة الله ، صفحهٔ ٤٢٠

واین بیت خیالی :

بارخت صورت چین چند کند دعوی را　　　پیش رویت چه محل دعوی بی‌معنی را

که «را» پس ازدعوی زائداست

واین بیت بساطی :

شدیم کشته هنوز ازتوام سرافکنده　　　سر از خجالت تیغت بپیش افکنده

که افعال آن مطابق نیست .

و این بیت فتاحی :

«نظر» می‌جست و میمالیده دیده　　　«نظر» گویا که خوابی بود دیده

و این بیت کاتبی :

دور بودن ز شمع آن رویم　　　نه کم ازمردن‌است یا کشتن

که کشتن را بصورت لازم آورده‌وحال آنکه در هردومعنی‌میراندن‌وخاموش کردن متعدی است ، و ضرورت ردیف اورا باین خطا انداخته . مطلع غزل‌این است :

ای به از بخششت مرا کشتن　　　تا کیم می کشی بنا کشتن

و این بیت کاتبی :

هر کرا در نعمت او کفران بود　　　او نباشد مومن و کفر آن بود

واین بیت لطف الله نشابوری :

بدستم تا بدم شیدا و عاشق　　　نه‌اکنون عاشق‌وشیدا ومستم

که بدون آنکـه شروط لازم برای آوردن فعلی با معین «استم» وجود داشته باشد آنرا بکار برده‌است .

وگاه بسبب سخافت لفظ وسستی اصطلاح است ، مانند این بیت‌طوسی :

دل‌وجان دادم و گفتم که بمن رخ‌بنما　　　روی برتافت‌زمن گفت‌چه‌چیزاست‌اینها

و نیزاین بیت :

تیغت که دمبدم بدلم زو بلا رسد　　　خوش‌دولتی بود که بسروقت‌مارسد

و این بیت مولانا قبولی :

اگر قبول تو یابم قبولیم ورنه — بهردو کون چون من ناقبول نتوان یافت

و این بیت از یکی از شاعران ایندوره :

بحکم عقل ببندند دیده اهل نظر — ز محتسب نبود فکر پارسایانرا

و نیز :

زاهدم گفت رند و بد مستی — خوشم آمد که می ستود مرا

و این بیت بساطی :

روندیداشك وبرانداخت مراخانهٔ چشم — تا بکی پشتی این خانه براندازکنم

و گاه بواسطهٔ سستی شعراست که از ضعف قوهٔ شاعری حاصل میشود مانند این بیت امیر همایون اسفراینی :

نخواهم تند باشد ناو کی کز دلبری آید — که ترسم ناگه از من بگذرد بر دیگری آید

که بعلل سستی آهنگ ـ ضعف تعبیر در « تند باشد » ـ نکره بودن دلبر ـ زائد بودن ناگه و سخافت مضمون سست مینماید .

و نیز این بیت :

بصد افسانه شب درخواب سازم پاسبانش را

روم آنگه بکام دل ببوسم آستانش را

که بعلل سستی آهنگ ـ دور بودن از نظم منطقی جمله ـ ضعف اصطلاح « در خواب سازم » و روشن نبودن اینکه روم و بوسم وجه التزامی است یا اخباری سست مینماید .

و این شعر نعمة الله :

توبه از توبه کی کنم ایدوست — توبهٔ خوب ما همین باشد

هر که او توبه میکند چون ما — شك ندارم که نازنین باشد

که عدم مناسبت صفت خوب و نازنین ، و اضافهٔ لفظ بر معنی و بارد بودن مضمون شعر را از حلاوت انداخته است .

و این بیت از حسن ودل فتاحی :

کسی کز فیض او بیگانه بودی   یقین است جاهل ودیوانه بودی

واین بیت شاه نعمة‌الله :

خود گرفتم که‌توانی که دلم‌آزاری   این‌چنین کار خطرناك نه‌بتوان کردن

و این بیت خیالی :

گر چه اسرار نهانی میشود معلوم من

زان‌چه‌حاصل‌چون‌نشدهیچ‌آن‌دهان‌مفهوم‌من

و این بیت بساطی :

چه‌گویم یا رب‌آن حلوای لب را   که از قند و شکر بسیار چربید

و نیز این بیت از همان شاعر دروصف باغ :

از اوهر گوشه‌ای بستان سرائی   و زو هر بیشه‌ای دستان سرائی

و این بیت مولانا علی دردزد :

گذشت عمرو نمی‌یارم ازشراب گذشتن   که‌مست‌خواهم‌ازاین‌عالم‌خراب گذشتن

و این مطلع لطف الله نشابوری :

یارمن گرهست رندولاابالی باش گو   مهرماچون هست باولایزالی‌باش گو

و این بیت شاه نعمة‌الله :

عشق مجنون و خوبی لیلی   گفته اند و شنیده ای خیلی

و نیز :

سخن عاشقان بیا بشنو   مشنو ازمن تو از خدا بشنو

۲- عیوب معنوی :

در آثار گویندگان ایندوره یکرشته عیوبی بتدریج پدیدار گردید و اندك اندك عمومیت یافت ، و بعضی از آنها از مشخصات «سبك صفوی» بشمار میرود. باز تذکراین نکته را بیمورد نمیدانم که حسن و عیبی که برای شعر درادوار مختلف در نظرمیگیریم برحسب مقیاسها وموازین زمان حاضراست و الا درهرزمان غالباً آنچه را میسرودهاند بی نقص گمان میبردهاند.

اینك عیوب معنوی شعر ایندوره :

الف) **ضعف ابداع و ابتکار**- چنانکه سابقاً گذشت از معایب معنوی شعر ایندوره ضعف ابداع ورکود نسبی خلاقیتی است که شعر شاعران بزرگ را ممتاز میسازد. ابتکاراتی که درشعر ایندوره دیده میشود فرعی ومحدوداست ، وهرگز بآن درجه نمیرسد که شخصیت معنوی شاعر را ، مستقل از میراث شعرای پیشین ، ممتاز سازد. شعرای این زمان باهمهٔ کوششی که در یافتن نکتهٔ تازه و «خیال خاص» بکار بردهاند درقالب مضامین عمومی قدما محصور ماندهاند. بدون آنکه مصالح تازهای در شعرخود بکاربرند اشکال وصورشعرقدیمرا مختصراً تغییردادهاند . این ازنکاتی است که ملالتی را که غالباً از مطالعهٔ آثار شعرای اینزمان دست میدهد موجه میسازد . خواننده همان مضامین کهن وتشبیهات فرسوده واستعارات دیرین را درشعر اینان با کمی تغییروتحریف مشاهده میکند. وقتی انسان اثر مقلدین نظامی و امیر خسرو را درایندوره مطالعه میکند اگرنقص اشعار اورا متوجه نسازد کمتر متوجه میشود که اثر شاعر تازهای را میخواند ، وحال آنکه وقتی فی المثل ازشعرفرخی بشعرخاقانی و ازخاقانی بسعدی میپردازیم و ازسعدی بمولوی مشغول میشویم و ازمولوی بنظامی میگرائیم پیوسته بشیوههای تازهای ازشعربرمیخوریم ، وعیان می بینیم که این شعرا هریك جهان را دیگرگونه دریافتهاند و بیان هریك ازآنان رنگ دیگر دارد ، چنانکه آنچه باآنکه گفتهاند یك نکته بیش نیست ، نا مکرراست وملال نمیآورد.

اما در شعر ایندوره باین قبیل ابداعات تازه و درخشان برنمیخوریم . همان الوان دیریناست کهعموماً مخدوشو کدرواحیاناً سالم جلوه میکنند. حافظ وسعدی و امیرخسرو و نظامیوسلمانند که درآینههای تابداریاصیقلی سیمایخودرا مینمایند، گفتار شاعران گذشته است که در چشمه طبع شاعران این دوره انعکاس یافته .

ملالتی که ازمطالعهٔ شعردراینـدوره دست میدهد شروع انحطاط ادبی ورکود قرائح شاعران راآشکارمیسازد. تقریباًازایندوره‌است که مضامین‌وتشبیهات شاعران پیشین که درزمان خود آنان ازمظاهرابداع شعری بشمارمیرفت رکود وجمودیافت ودرقبالهٔ شعرفارسی، خاصه‌غزل، ثبت گردید(۱) ـهمان‌مضامین‌وتشبیهاتی که‌تاامروز نیزرهائی اصحاب شعرازآنها میسر نشده‌است. همان سیل ریزاشك و کمند گیسو و تیرمژگان وقاءت وقیامت وستایش پیرمیکده ونکوهش زاهد وصوفی است که در قالبی شبیه قالبهای قدیم پیوسته تکرار میشود (۲).

ب) **افراط درمضمون‌یابی**ـ شاعراینـدوره باآنکه ندرةً مصالح تازه‌ای در شعروارد میکند، میکوشد تا بایافتن تعبیرات تازه درحدود قوالب قدیم شعرخود را تازگی بخشد. همین توجه بیافتن صوری تازه ازمعانی‌قدیم عیب دیگری درشعر این دوره پدیدآورده‌است که بایدآنرا «مضمون‌یابی» یا «مضمون‌سازی» خواند. کوشش دریافتن مضمون تازه وباریك درنفس خود بدنیست ، بلکه میتوان آنرا از امتیازات شاعرشمرد ، ولی بشرط آنکه این مجاهدت شعررااز سادگی ولطف طبیعی که بی آن

۱ـ غزل ذیل ازلطف‌الله نشابوری که ظاهراً شاعر قصد داشته تشبیهات رایج و معروف را درآن جمع کند این معنی را مدلل میدارد :

بنور شمع شبستان فروز رخسارت	بجرعهٔ می لعل لب شکر بارت
بجعد غالیه افشان عنبرآسایت	بقد سرو خرام صنوبر آثارت
بدان‌دو نرگس‌سحرآفرین‌مخمورت	بدان دوسنبل جادوفریب طرارت
بدان شکوفهٔ خرم بهار سیرابت	بدان بنفشهٔ نورسته گرد گلزارت
بباغ خلد ملاقات و طوبی قدت	بآب کوثرلعل‌وبهشت‌رخسارت...
بدام طره صیاد ناتوان گیرت	بصیدآهوی‌چشمان شیر پیکارت
باعتقاد من خستهٔ دعا گویت	باضطرار و نیاز من هوادارت
که‌لطف‌را بجهان نیست‌هیچ‌مطلوبی	جزآستان رخ و التقای دیدارت

۲ـ فی‌المثل درغزل فارسی ماجرای عقل‌وعشق واینکه عقل باعشق برنمیآید از مضامین قدیم‌است . ابیات ذیل که ازکاتبی انتخاب شده نشان میدهد چگونه یك معنی باصورتهای مختلفی که کوشش شاعررا دریافتن‌آنها نشان میدهد تکرارمیشود :

ای‌عشق‌درآ ازچپ وازراست که‌باعقل	قلبند همه میمنه و میسرهٔ ما
برعشق تو از خیل خرد دیده ببستیم	بر مردم بیگانه ببندند گذرها
اکنون چه‌غم‌ازجنگ سپاه خردوصبر	کز آتش عشقم مدد آمد علمی چند
جوهرشناس‌عقل‌چه‌داند که عشق‌چیست	کان دانه گوهری‌است که‌سفتن‌نمیتوان

شعر را تأثیر واقعی نیست بیرون نبرد، وشاعر را در سنگلاخ مضامین غریب و بیشهٔ تصورات مبهم و پیچیده نکشاند.

هر چند نمیتوان تکلف در یافتن مضمون را چندانکه در شعر دورهٔ صفوی عمومیت دارد دراین دوره عام و شایع شمرد ولی ازاین دوره است که شعرا شروع بجستن مضامین غریب و یافتن نکته‌های مجهور در شعر نموده‌اند، واین نکته بخصوص در شعر پیروان خسرو دهلوی وحسن دهلوی چون کمال خجندی و کاتبی و بساطی و خیالی و آذری وامیرهمایون اسفراینی نمودار است. بعضی از آنها خود باین معنی اشاره کرده وآنرا ازامتیازات شعر خویش شمرده‌اند. کمال خجندی چنین میگوید:

«کمال» اشعار اقرانت چو اعجاز ... گرفتم سر بسر وحی است والهام
چو خالی از خیال خاص باشد ... خیالست آنکه گیرد شهرت عام

و امیرشاهی گوید:

«شاهی» خیال خاص بگو از دهان دوست ... چون نیست لذتی سخنان شنوده را

آنچه ایشان گفته‌اند پسندیده است، اما چون این دستور را در شعر خویش بکار بسته‌اند نتیجهٔ آن مضمون سازی شده نه ابداعات ساده ولطیف. ابیات ذیل نمونهٔ از این نوع مضمون یابی است:

مشاطه زلف یار بانگشت میکشد ... زانرو که نسبتی بقلم هست دوده را
(امیرشاهی)

کسی که قد تو بیند نبیند ابرویت ... چگونه کج نگرد آنکه راست بین افتد
(خیالی)

مستانه زمرغ دل من‌ساز کبابی ... وزدیدهٔ گریان منش زن نمك آبی
(بدر شیروانی)

پدید ناشده خط، لعل تو جهانی سوخت ... نعوذبالله از آن آتش ار برآید دود
(بساطی)

ما چو مرغیم که پابستهٔ این دامگهیم ... آسمان از گهر اشك دهد دانهٔ ما
(کاتبی)

خواهم که چوب تیرشوم تاتو گاهگاه بر حال من بگوشهٔ چشمی کنی نگاه
(شرف خیابانی)

چشم مرا براه‌تو خون‌جگرفرو گرفت دیدهٔ من بیا ببین باده یکی و جام دو
(میرمفلسی)

دل‌غرقه شدبخون‌چوفکندی برخ نقاب زین‌به که‌دیدسنگ که‌شدسرخ‌از آفتاب
(-)

تیغ تـو برسـر من و من دم نمی زنم زین به نگه نداست کسی سربزیر آب
(-)

تنهـا نـه من برای لبت اشـك ریختم بسیار خون که رفته رود برسر شراب
(کاتبی)

چهره‌ام زرشد ومیمالمش‌ازدرد بخاك نیست‌وجه‌دگر،این‌است‌زرومالم‌وبس
(بساطی)

پـر شد صحیفهٔ دلم از داغ شاهـدان یکیك چو نامهای کسان بر قباله ها
(امیرشاهی)

باباغبان‌مگو که‌دل‌غنچه خون‌چراست خواندن نمیتوان ورق نا گشوده را
(امیرشاهی)

سیلی میان هرمژه مارا زروی‌تواست صـد خار را برای گلی آب میدهند
(امیرشاهی)

این‌غم‌ودردچو کوه‌بهرسکون‌من‌است بر سر آب دو چشم بود تنم بی قرار
(کاتبی)

پرآتش است جهان از پر کبوتر مهر مگر کـه نامه شوق منست بر بالش
(کاتبی)

آنجا که بخت‌مرکب قدرتوزین کنند گردد ادیم حلقهٔ گردون دوال تنگ
ورخواهی از سپهرمدد وقت کارزار برجلد نورشاخ زند سدره بی‌درنگ
مرغابیـان جوهر دریای تیغ تـو هریك بروزمعرکه صیاد صد نهنگ
دردفع گرگ حادثه حلم تراچوقاف بر عرصهٔ فلاخن همت هـزار سنگ

(ابیات فوق که بمعما بیشترشبیه است از یکی ازقصاید مدحیهٔ کاتبی است که مطلعش این است :

ای راست روقضابکمان تو چون خدنگ   بر ترکش تو چرخ مرصع دم پلنگ)

همین اصراردریافتن مضامین باریك گاه شعررا بکلی ازسادگی و روانی خارج کرده و لطف و تأثیرآنرا ازمیان برده است، و گاه موجب غرابت یا سخافت مضمون گردیده . ابیات ذیل نمونه‌ای ازاین قبیل است :

دل را غمت بعلت قلبی نمیخرید   لیکن چودیدداغ تو بروی پسند کرد

(خیالی)

بهرعزل عامل منصوب و نصب نامیه   آل تمغائیست ازسلطان دریابارگل

(کاتبی)

بیت فوق ازقصیدهٔ کاتبی است باردیف «گل» که سراسر آن متکلف و معقداست.

برمگیرازخاك کویش چشم گریان مرا   تاکه‌درگل گیرم‌این‌روی چوکاه‌خویش را

(آذری)

چون برم سوی لحد گردی زخاك کوی تو   زاستخوان من طلب کن توتیای سوده را

(آذری)

پس از مردن عجب نبود که مجنون باز جان یابد

سگ لیلی اگر روزی ببوید استخوانش را

(امیرهمایون)

نشان زخم ناخن نیست این در سینهٔ پرخون

خیال ابرویش انداخته عکس ازدرون بیرون

(امیرهمایون)

سگ کوی تو بفریاد شد از کشتن من   برحذر باش که او خون مرا میجوید

(کاتبی)

استخوان کشتهٔ تیغ فراق دوست را   پیش سگ بردیم وافکندیم و سگ بوهم نکرد

(بساطی)

زضعف دل چو سویت مینویسم نامه میترسم   که روزی خویش را بربال مرغ نامه بربندم

(امیرشاهی)

شد استخوان تنم همچو موی و این عجب است

بروزگـار جـوانی سپیـد موئی مـا

(کاتبی)

مرغ دل پر کندم و از سینه بریان ساختم تا کشم پیش سگت هر لحظه پر کندی دگر

(ترخانی)

ملاحظه میشود که در غالب این ابیات شعر تا چه‌اندازه از حقیقت شعر دور شده. مثلا در بیت اخیر شاعر مدعی است که مرغ دل را پر کنده و بآتش سینه بریان ساخته تا هرزمان طعمهٔ تازه‌ای برای سگ معشوق فراهم سازد. تنها رابطه میان مضمون این شعر با عشق آنستکه سگ بمعشوق تعلق دارد. اما باحتمال قوی میتوان دانست که معشوق سگ نـداشته، وتنهـا رواج این نوع مضامین شاعر را بادای این معنی واداشته. بسا که معشوقی نیز در میان نبوده است و شاعر بگفته دولتشاه « زنخی » زده است (۱).

با توجه بانحراف این قبیل اشعار از معنی و هدف حقیقی شعر بخوبی روشن میشود که شعر فارسی در این عصر در طریق انحطاط افتاده‌است. اینکه نازک‌اندیشی و نکته‌یابی اگر از حد بگذرد لطف سخن را میکشد در نظر بعضی از صاحبان ذوق سلیم در همان زمان نیز آشکار بوده‌است، و این معنی از عبارت دولتشاه برمیآید که در بارهٔ کمال خجندی می گوید: « فضلا برآنند که نازکیهای شیخ سخن او را از سوز و نیاز برطرف ساخته‌است » (۲). جامی در بارهٔ همان شاعر چنین می گوید: « در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه‌ای است که بیش از آن متصور نیست، اما مبالغه در آن، شعر ویرا ازحد سلامت بیرون برده و از چاشنی عشق و محبت خالی آمده» (۳).

در قصیـده، همین مضمون یابی و باریک اندیشی غالباً موجب تعقید ابیات و صعوبت فهم معانی آنها شده. نمونه این قبیل قصاید، قصاید کاتبی است که چند بیت از یکی آنها را که در رثاء واقعهٔ کربلا و منقبت حسین بن علی (ع) با این مطلع سروده:

۱ــ بمعنی «سخن بی اساسی گفته‌است». تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، ص ٥

۲ــ تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، ص ۳۲۸

۳ــ بهارستان جامی، چاپ تهران، ص۱۱۸

این سرخی شفق که بر این چرخ بیوفاست　　هر شام عکس خون شهیدان کربلاست

میآورم:

روشن دلان قبلهٔ کحلی سواد را　　در دیده میل قبهٔ تو عین توتیاست

تا شد بچرخ دورهٔ قندیل مشهدت　　زان دوده کار لوح و قلم شد درست و راست

داند خرد کـه دانهٔ تسبیح خاك تو　　چون ذکر روضه رشتهٔ جانرا گره گشاست

ریگ روان که هست گرانجان و سنگدل　　از بهر طوف مشهد تو همره صباست

ج) تکلف ـ تکلف در حقیقت خروج از سادگی و سهولت ادا و کوشش در ترتیب کلام است بنحوی که موجب اعجاب شود. این تکلف ممکن است صوری باشد، مانند آوردن الفاظ دشوار در کلام و توسل ببعضی صنایع بدیعی و تشبث بآهنگها و اوزان خاص و التزام قوافی و ردیفهای مشکل؛ و یا معنوی باشد، مانند آوردن معانی غریب و بکار بردن تشبیهات و استعارات و کنایات مهجور و ادای تصورات نامأنوس و پیچیده.

دراین دوره تکلف در شعر و نثر رواج داشته و شعرا در بسیاری از موارد بیشتر باعجاب دیگران نظر داشته‌اند تا ببیان حال خویش. پیداست که طبع زمان باین کیفیت تمایل داشت و یکسان بودن شعر و نثر دراین معنی بهترین گواه آنست. بیشتر کتب نثر که دراین زمان تدوین شده متکلف است. اما باید این نکته را هم در نظر داشت که همهٔ آثار نثری را نمیتوان مشمول یك نظر کلی قرارداد و این معنی در مورد آثار نثری همهٔ دوره‌ها صادق است. غالباً دریك زمان سبك های متفاوت وجوددارد چنانکه گلستان سعدی و تاریخ جهانگشا و تاریخ وصاف و تجارب السلف و تاریخ یمینی همه دریك دوره تألیف شده‌اند، اماسبك نگارش آنها تفاوت بسیاردارد. دراین دوره نیزمیان ظفرنامهٔ شامی و ظفر نامهٔ شرف الدین علی یزدی و مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی و تذکرهٔ دولتشاه و نفحات الانس جامی اختلاف درسبك آشکار است، ولی با مقایسهٔ باآثار نویسندگان قرون پنجم و ششم هجری باید گفت

آثار اینـدوره عموماً متکلف است . برای نشان دادن سبك بیان نویسندگان نمونه‌ای از آثار بعضی از آنها میآورم :

از ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی (متوفی ۸۵۸)

گفتار در خواب دیدن حضرت صاحبقرانی ...

« قال النبی صلی‌الله علیه وسلم : « الرؤیا الصالحة جزء من‌ستة واربعین جزءاً من النبوة » . ارادت قدیم ازعنایات علیم حکیم تعـالی و تقدس چون رقم اختصاص برنامهٔ اخلاص صاحب دولتی کشیده ، قامت اقبالش را از خزانهٔ « اناجعلناك خلیفة فی الارض» بخلقی فاخر بیاراید،و آئینه‌ضمیرمنیراورابصیقل‌توفیق‌زدوده بانوار تحقیق منورسازد، تاعرایس اسرارغیبی درآنجا چهره نماید ومخدرات مغیبات امور در نظر شعورش پیش ازوقوع وظهور نقاب‌اشتباه بگشاید؛وازدریچه‌های عالم غیب که‌روح انسانی از آن ممر کیفیت احوال آینده پیش از آنکه واقع گردد تواند دید روزن خیالست ...» (۱)

از مطلع‌السعدین تألیف کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی (متوفی در۷۸۷)

« اوج ارتفاع آن دو مظهر کثیر انتفاع (سخن مؤلفان و کتاب محرران) چنان عالی‌است وبدانسان متعالی که بلندرایان رفیع جناب ومشکل‌گشایان مغلقات ابواب وانظار افکارعظماء حکما وعقول فحول اذکیاء علما درسیاق این کلام‌ومساق این مقام معترفند بقصوروتقصیر ، وعاجزند ازتحریروتقریر ، والله‌اعلم بمافی‌الضمیر، لیس کمثله شیئی‌وهوالسمیع‌البصیر. چون قلم‌را فیض کرم درمحیط سخن‌آشنائی‌داد و از غیب غیث لاآلی ابدار چون ادرار مدرار درجیب ودست ورقم افتاد ، چندان باران ازسحاب مواهب درچمن سخن نزول نمود که از رشحات آن قطرات بوستان

۱ــ ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی، جلددوم، صفحهٔ ۸۸ . دربارهٔ همین کتاب است که دولتشاه میگوید: «والحق صافتر از آن تاریخ‌ازفضلاهیچکس ننوشته... طرفه‌مجموعه‌ای است ظفرنامه ، از تکلفات زاید دوروبطبایع نزدیك» !

امین احمد رازی درتذکرهٔ هفت‌اقلیم (تاریخ‌تألیف : ۱۰۰٤) دربارهٔ آن‌مینویسد « درفن تاریخ بلطافت‌آن نسخه ای درفارسی مکتوب نگشته» !

هرداستان همیشه تازه‌وخرم بسان باغ ارم خواهد بود....»(۱)

از مقدمهٔ منثور مثنوی انیس‌العارفین اثر قاسم‌الانوار تبریزی از شعرای معروف ایندوره (متوفی در ۸۳۷) :

« ... اما بعدازحمد نصرت واجب‌الوجود، درود نامعدودبرارواح‌زاکیات‌نقاط مراکز جود که هریك در صدر نبوت وسریر رسالت چندین هزار سرگشتگان تیه ضلالت را بسرحد هدایت بدولت دلالت رسانید ... و برارواح مغفورمشایخ کرام که مرغ روحشان ازحضیض عالم حدوث باوج عالم قدم پرواز کرده‌است ، ودر ریاض قدس باغصان اشجارملکوت‌طیور جبروت گشته ، و بصفیرصفاء صفات صمدیت اسرار سرادقات احدیت سرایند ، قدس‌الله ارواحهم ، وبرعلماء دین‌پرور که‌بنص «انمایخشی الله من‌عباده‌العلماء» منصوص و بهدایای‌رحمت وعطایای مغفرت‌مخصوص‌اند، رحمةالله علیهم اجمعین . »

از مقدمه‌ای که سیمی نشابوری از شعرای ایندوره بر دیوان لطف‌الله نشابوری نوشته است :

«... ارباب بلاغت‌وفصاحت‌واصحاب صناعت‌وبراعت رانیز که عقودنقود‌حقایق ودقایق‌را درسلك‌عبارات‌شکرریز والفاظ دلاویز نظام‌میدهند، چنانکه‌جانك جانها(؟) نثار دراری منثورهٔ آن شاید ، وعقد فضائل ازلآلی منظومهٔ آن انتظام یابد، و بدرر قرائح‌وغرر مدائح دلهای اهل‌محبت ومودت مجذوب کند ...»

همان نویسنده لطف‌الله نشابوری را چنین وصف میکند :

« شاهین طیار نظم‌آبدارش درآناءاللیل واطراف النهاردراوج اقتدار سیار است، وباز بلند پرواز نثرسیارش بجناح نجاح درصباح و رواح بصلاح طیار... شعر شعرش ازاشعارانوری انوراست ونثرهٔ نثرش‌ازمنثورظهیراظهروانتظام‌نظم‌بانظامش ازمنظوم‌نظامی‌انظم...»

---

(۱) هرچند وفات مؤلف مطلع‌السعدین در نیمهٔ دوم قرن نهم اتفاق افتاده ولی بحقیقت وی ازپروردگان نیمهٔ اول‌قرن‌است‌ومیتوان سخن‌اورانمونهٔ سخن‌ایندوره‌شمرد.

دراینجا اصولا نثرزمان مورد بحث‌مانیست . منظور این‌است که تمایل‌عمومی بتکلف در آثار ادبی نشان داده شود ، و نمونه‌های فوق برای نمودن این معنی کفایت میکند، خاصه وقتی می بینیم طبع زمان نظایر این آثار را می‌پسندد ، چنانکه دولتشاه در تذکرهٔ خود در بارهٔ «ظفرنامه» که نثری معقد ودشوار و متکلف دارد چنین‌میگوید : « فضلامتفق‌اند که در آن تاریخ مولانا دادفصاحت و بلاغت داده‌است... والحق‌صافتر از آن‌تاریخ ازفضلا هیچکس ننوشته؛ اگرچه پرکار نوشته‌اند اماظرفه مجموعه‌ایست ظفرنامه ، از تکلفات زاید دور و بطبایع نزدیك » (۱) . وقتی رواج فن معمارا که ازمظاهرطبع‌تکلف پسندزمان‌است‌نیزدر نظر آوریم‌شکی‌در این‌معنی باقی نمیماند.(۲) دراشعارزمان نمونهٔ تکلفات صوری‌ومعنوی بسیاراست ، چنانکه بیشتر قصاید کاتبی دارای الفاظ دشوار و قوافی و ردیف های مهجور ومضامین غریب است . ازجمله قصیده‌ای است بااین مطلع :

سحر که ریخت وعاط ازوعاطه در چمن گل

چو شکل سنبلـه مطموس شـد سنابل سنبل

که دولتشاه‌آنرا بعنوان قصیدهٔ منتخب در تذکره خود ثبت کرده‌است (۳).

ونیزقصیده‌ای دارد شامل پنجاه وهشت بیت که دولفظ « شترو حجره » را در هریك ازمصراعهای آن التزام کرده‌است (٤) . لطف الله نشابوری قصیده‌ای دارد با ردیف« آفتاب‌وماه» بااین مطلع :

ای برده ازرخت‌ضو وفرآفتاب‌وماه　　　افزوده حسن روی تو بر آفتاب‌وماه

وقصیدهٔ دیگری‌باردیف «آتش‌وآب‌و بادو خاك» سروده که مطلع آن‌اینست:

ای خدم تراحشم‌آتش‌و بادو آب‌و خاك　　　ازحشم‌تو محتشم‌آتش‌و بادو آب‌و خاك

---

(۱) تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ لیدن، ص ۲۷۳

(۲) راجع بمعما و کیفیت رواج آن درایندوره رجوع‌شود بفصل«معماولغز» از همین کتاب .

(۳) تذکرهٔ دولتشاه ، چاپ‌لیدن ، صفحهٔ ۳۸۵

(٤) رجوع شود بفصل «صنایع بدیعی» ازهمین کتاب

وقصیدهٔ دیگری باردیف آسمان وزمین دارد بااین مطلع :

زهی وجودتووالای آسمان‌وزمین　　محل جاه تو بالای آسمان‌وزمین

ونیز قصیده‌ای باردیف «رواق» وقصیده‌ای با ردیف «پوستین» دارد.
پیداست که با این ردیفها اثر شاعر تا چه اندازه تکلف آمیز و مصنوع میشود.
این قبیل تکلفات راگاه درغزل‌نیزمشاهده میکنیم ، چنانکه همان‌لطف‌الله‌نشابوری درغزل ذیل دوقافیه‌را با «جناس زائد»التزام کرده‌است :

نظری گر کند بیاران یار　　دولت آن‌دولت‌است وکار آن‌کار
نبود کار کار یاران را　　نبود گر بیار یار آن یار
بررهش بارم‌آب دیده‌چنانك　　بر چمن بارد آب باران بار
او قرین نوای زیرو ز شوق　　بی نوایان تن نزاران زار
من چوخون کبك نوش بباغ　　چون‌سراید زشاخساران‌سار
دین فروشان چرا شدند عزیز　　دردمندان‌ودردخواران‌خوار
«لطف» با تو نیازها دارد　　گوش دل با نیازداران دار

و درغزل ذیل دوقافیه را با «تجنیس ناقص» و «اشتقاق» رعایت کرده :

شهرشهریور است‌وعصرعصیر　　در نهان باده خور بامر امیر
باده در ده که خاك طینت ما　　در ازل شد بآب خمر خمیر
ای بمال و منال غره بترس　　از فغان فقیر و اسر اسیر
غم دنیامخور که نتوان یافت　　هنر و جاه جز بنصر نصیر
نشنوی‌همچو نظم«لطف»لطیف　　گر بدانی همی ز شعر شعیر
ز آتش طبع و آب گفتهٔ او　　قلب‌قطران‌شکست‌وظهرظهیر
نیست‌عیبش که‌نیست‌در کف‌او　　عسجد عسجدی و جر جریر

و امثال این قبیل قطعات مصنوع دردیوان الطف‌الله نشابوری فراوان‌است (۱)

---

(۱) سیمی نشابوری، جامع دیوان لطف‌الله نشابوری، درمقدمه‌ای که بردیوان وی نوشته وذکرش گذشت درباره او چنین میگوید : « درابداع و اختراع صنایع غریبه و انشاء و ایجاد بدایع عجیبه باقصی الغایة والنهایة میکوشید» . رجوع‌شود بنسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران .

مؤلف مجالس النفائس غزلی از میرمفلسی نقل میکند که مطلع آن اینست:

ای ورق رخ ترا میم یکی ولام دو — وز رخ وزلف تو مرا صبح یکی و شام دو

که تکلف گوینده در انشاء آن روشن است. غزل ذیل نیز از بساطی نمونه‌ای از تکلف شاعر را در کثرت تشبیهات واستعارات وصنایع شعری ومضمون سازی نشان میدهد:

می چکد دم بردم از میم دهانش آب حیات — صاد چشمی را که مثل او ندیدم هیچ ذات

من ز بخت شور خود بریانم ای پسته دهن — تا بگرد شکر تو رسته میگردد نبات

تشنه لب در کربلای هجر می میرم عجب — من که بروجه حسن از دیده میبارم فرات

از دهانش بوسه‌ای جستم زکات حسن را — گفت خاموش ای گدا بر هیچ کی باشد زکات

دی پریرخ با بساطی گفت از روی عتاب — گرد این بازی مگرد، آیا نمی ترسی زمات؟

ابیات ذیل نیز از منظومهٔ «دستور عشاق» مولانا یحیی سیبك معروف بفتاحی نمونه‌ای از تکلف در مثنوی است:

چو گشت از های همت نور دیده — نظر در عین عشرت شد دو یده

بعین قاف آمد همتش دال — چو عقدی در میان در بست فی الحال

چو چرخی آب جوئی را میان بست — کمر مانند چاه از قعر جان بست (۱)

و ابیات ذیل نیز در وصف «نگار» از همان مثنوی است:

نگارینی که خورشید قویدست — بخون شوید زدستش روی پیوست

سخنگوئی که لعل او ز گوهر — شکافد آب خشك از آتش تر

دل افروزی که در مشکوة کونین — ز روی اوست روشن پرتو عین

دهان او که نیمی از نباتست — ببالای الف ماء الحیاتست

چو نون زیر جبین ابروش پیدا — هلال عین عیدش زیر طغرا (۲)

گذشته از تکلف در مضامین و الفاظ، گاه شعراء زمان بتصنعات غریب دست زده‌اند. چنانکه امیر اسلام غزالی، بنقل امیرعلیشیر، در تتبع قصیدهٔ انوری قصیده‌ای

---

(۱) دستور عشاق، چاپ برلین، صفحه ۵۷

(۲) همان کتاب، صفحهٔ ٥٤ـ٥٣

گفت با این مطلع :

شاهداجلال را بی ملك او نبود لباس ملك اجلال از جلال او کند مجدالتماس

که از هرمصراعش تاریخ زمان سرودن قصیده (۸٤۹) برمیآید. (۱)

سید کمال کجکولی درمرثیهٔ خواجه ابوالنصر پارسا،ازبزرگان عرفای زمان، مرثیه‌ای گفت که چند مصرع ابیاتش تاریخ فوت خواجه بوده و چند بیتش چنان بوده که ازهر بیت سه‌یاچهار تاریخ استخراج میشده . صاحب مجالس النفائس پس از ذکر این مطلب چنین میگوید : « درواقع این کارها ازشوق بشربیرون‌است، لهذا گویند که عطارد رامسخره کرده بود»(۲). حکیم شاه محمدقزوینی درترجمهٔ مجالس النفائس ازشگفتی میرعلیشیر اظهار تعجب کرده میگوید مولاناصاحب برای میرعلیشیر قصیده‌ای گفت که ازهمهٔ مصراع‌های اول آن تاریخ ولادت و از مصراع های آخر آن تاریخ وفات میر بیرون‌میآمد، وچند بیت‌ازآن را نیز نقل کرده است (۳).

مثنویهای «ذوبحرین» و «ذوقافیتین» و «تجنیسات» کاتبی و نظائرآنها نیز نشانی ازتفنن و تکلف شعرا درمثنوی‌است.

درمیان انواع مهم شعر ، تکلف خاصه تکلف لفظی وصوری، درقصیده بیشتر ودرغزل کمتراست . اینکه غزل کمترتکلف آمیزاست چند جهت دارد : یکی آنکه غزل معمولاً زبان دل شعرا است وشعرا غالباً عواطف وجذبات خود را درغزل بیان میکنند وبیان این عواطف و احساسات تا آنجا که صادقانه است با تکلف سازگار نیست . دیگرآنکه غزل کوتاه است وابیات آن ازحیث مضمون از یکدیگر مستقل ومجزا ؛ ازاین‌رو برای تکلفات شاعرانه که غالباً وسعت میدان وفسحت کلام‌می طلبد مناسب نیست . سوم آنکه برحسب سنت شعرا مضامین والفاظ غزل بحدودی محدود است وهمه گونه الفاظ ومعانی را نمیتوان درغزل‌آورد ، خاصه که الفاظ باید مأنوس ومفهوم باشد. این محدود بودن لفظ ومعنی دامنهٔ تکلف را کوتاه میکند .

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، چاپ تهران ، صفحهٔ ۱٤
(۲) همان کتاب صفحه ۲۰۷
(۳) همان صفحه

اما درقصیده در سخن بازاست ودست شاعر درهمه گونــه تفنن دراز . طول قصیده و وجوب التزام بریك قافیه نیزخود موجب نوعی تکلف‌است، بخصوص اگر قصیده مانند غالب قصاید این دوره مردف باشد ؛ چه اگر قافیه دشوار باشد وشاعر استادنباشد ناچاراست معانی قصیده را برحسب‌قوافی بگرداند.

درمثنوی هرچند بنای آن برسادگی است، امکان تطویل وسهولت قافیه شاعر را دراطناب معانی و تفنن درمضامین آزاد میگذارد . ازاینرو تکلف درمثنوی غالباً معنوی است . اما رباعی و قطعه غالباً بی‌تکلف سروده میشود، خاصه قطعه که شعرا آنرا بیشتر برای بیان ساده وصریح مطالبی که درسلك مضامین سایرانواع شعرقرار نمیگیرد برمیگزینند ومیتوان آنرا ساده‌ترین و بی‌پیرایه‌ترین نوع شعردانست (۱)

ﻫ ـ صنایع بدیعی ازمظاهرتکلف درشعر وشاعری ایندوره یکی نیز اصرار خاص‌درآوردن‌صنایع بدیعی درشعراست . پیداست که‌همهٔ صنایع بدیعی‌را نمیتوان‌دلیل تکلف گرفت ، وبعضی ازاین صنایع چون «تشبیه» و «استعاره» و «تمثیل» و «مبالغه» از لوازم شعرند و تکمیل‌اثرشعر بدون توسل‌بآنها غالباً دشواراست . بعضی ازصنایع دیگرنیز چون«مراعات‌نظیر» و «تضاد»و«لف‌ونشر» و«جناس»و «تسجیع» و«ترصیع» و « سیاقت اعداد و صفات » و « تفسیر و تبیین» و « التفات » گاه بدون آنکه شعرا کوشش خاصی بکار برند درسخن‌ایشان‌میگذرد وحقاً درآرایش کلام اثری مطبوع دارد، چه زیبائی صورت شعر برحسن تأثیرآن میافزاید . ازاین گذشته این‌نوع‌صنایع، خاصه وقتی که تکلفی درآوردن آنها مشهود نباشد ، موجب اعجاب و تحسین خواننده‌است، وپوشیده نیست که یکی ازمظاهر لذتی که‌انسان ازآثارهنری‌وازجمله شعرمیبرد همین حسن تحسین واعجاب است .

شعرای قدیم درآوردن این‌قبیل صنایع طریق اعتدال پیموده‌اند، چنانکه در اشعارامثال کسائی وعنصری و فرخی‌ومسعودسعد ومعزی وادیب صابر وظهیر بامثال

---

(۱) رجوع شود بفصل «قطعه» ازین کتاب

صنایع که گذشت بسیار برمیخوریم . در دورهٔ سلجوقی هرچند التــزام شعرا ببعضی صنایع شعری خاصه «تشبیه» و «اغراق» و «سجع» و «ترصیع» وانواع «تجنیس» و و «ردالصدر» و «تضاد» و «مطابقه» قصاید را غالباً مصنوع ودشوارساخته‌امااستادی این شاعران وقوت طبع ایشان شعرآنانرا ازعیب بی‌اثری‌وملال‌آوری‌بازداشته. چند قصیده که صاحب‌المعجم ازانوری وظهیرورضی نیشابوری‌ورشید وطواط بعنوان‌شعر برگزیدهٔ آن دوره میآورد این معنی را آشکار میسازد .

اما پیداست که بعضی ازصنایع‌شعری‌مانند «اعنات یالزوم مالایلزم» و«توشیح» و «صنعت مقلوب مستوی» و «موصل وغیرموصل» جز نشان تکلف‌نیست، و همچنین اصرار دربکاربردن صنایع بدیعی منافی لطف طبیعی شعراست .

باری، ازهمان قرن ششم توجه شعرا بیش‌ازپیش بصنایع‌لفظی معطوف گشت وبتدریج که مضامین شعری رکود یافت وابداع شعرا و تازگی سخن ایشان نقصان پذیرفت اینگونه تفننات لفظی جایگــزین صفای معنی و لطف تخیل شاعر گردید و کم‌کم بعضی‌ازاینگونه‌صنایع‌تکلف‌آمیز ازقصیده بغزل‌نیز که بنای‌آن‌بیشتر‌برصدق وسادگی‌است راه یافت ، چنانکه ازغزلهای کمال خجندی‌وکاتبی ترشیزی ازشعرای ایندوره آشکار است . حتی حافظ نیز از کثرت توجه بصنایع بدیعی بر کنار نیست و تنهـا قدرت بی‌مانند اودرشاعری‌است که ابیاتی چون این بیت را :

آندر آن موکب که بر پشت صبابندند زین

باسلیمان چون برانم من که‌مورم‌مرکب‌است

که علاوه براشتمال‌برچندین صنعت بدیعی ازتعقیدی‌هم خالی‌نیست، مطبوع‌میسازد.

دردوره‌ای که مورد گفتگوی ماست بکاربردن صنایع بدیعی وساختن اشعار مصنوع بیش‌ازپیش معمول گردید . سلمان‌ساوجی که قصاید مصنوع‌اومعروف‌است بیش ازهرقصیده سرائی‌دراین‌عصرموردتوجه‌واقبال شعراقرار گرفت. درتذکره‌های زمان بوصف قدرت شعرا درتفننات شعری وصنایع بدیعی وهم‌چنین کوششی که در

جواب گفتن قطعات مصنوع بکار برده‌اند بسیار برمیخوریم (۱)

پیدا است وقتی که هنرنمائی مورد نظرشعرا قرار میگیرد و شاعر میکوشد تا در میدان سخن بر اقران برتری جوید و خواننده را بیش ازدیگران با عجاب وادارد، صفا وسلامت شعر ضایع میشود، وهمین معنی است که ازعیوب شعری اینده‌وره است .

(۱) ازجمله رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس، چاپ تهران، صفحات ۱۶، ۲۰، ۳۲، ۳۴ مثلا لطف‌الله نیشابوری یك رباعی گفت و در آن صنعت مراعات نظیر را بچند گونه بکار برد وآن رباعی این است :

گل داد پریردرع فیروزه بباد   دی جوشن لعل‌لاله برخاك افتاد

داد آب چمن خنجرمینا امروز   یاقوت سنان آتش نیلوفر داد

بگفتهٔ دولتشاه مولانا ناسیمی یکسال درجواب رباعی فوق‌رنج برد وآخر ازعهده برنیامد.

صنایع شعری که در این‌دوره بیشتر رایج بوده‌است

در اینجا نمیتوان همهٔ صنایع شعری معمـول ایندوره را مورد بحث قرارداد. تنهـا بصنایعی که بیشتر مورد توجه شعرا قرار داشته اشاره میکنیم.

۱ ـ اغراق

اغراق درهمهٔ ادوارادبی مورد التفات شعرا بوده‌است. دراین‌دوره‌ازآنجا که شعرا عموماً باعجاب‌خواننده‌بیشتر توجه‌داشته‌اند تابیبان‌حال‌خویش. غالباً کوشیده‌اند تا این مقصود را با اغراق ومبالغهٔ درمعانی حاصل‌نمایند، وملازمهٔ اغراق با مضمون‌سازی و نازك‌اندیشی‌پوشیده نیست.

ازاغراقهای تند یکی اغراق این‌بیت امیرهمایون‌اسفراینی است:

ازبس که‌سرفتاده بر آن‌خاك‌آستان در کوی‌او کشیده‌زمین‌سر بر آسمان

اما گاه نیز اغراق باوجود تندیش چنـدان نامطبوع نیست، مانند ابیات ذیل از شرف‌الدین‌علی یزدی:

تالب ساغردمی زان لعل میگون میزند دل زرشکش‌دمبدم پیمانه‌درخون‌میزند
تا لبت بر گریهٔ جمع پریشان خنده زد آب‌چشمم‌خنده‌برجیحون‌وسیحون‌میزند
تا ز قرب آستانت سربلندی یافت سر خاك پایم طعنـه بر تاج فریدون میزند

ازهمین قبیل است‌این غزل کاتبی:

هیچ‌دل‌نیست که‌درزلف گره گیرتو نیست هیچ‌جان نیست که دیوانهٔ زنجیرتو نیست
سینه‌ای نیست که پیکان‌تو اورا نشکافت جگری‌نیست که پرخون زپرتیرتونیست
آهوی چشم تـو تا میل بصیـادی کرد هیچ‌جا نیز دلی نیست که نخجیرتو نیست
بر سر قبر شهیـدان چو قدم رنجه کنی خاك این بی کفنان لایق تکبیر تو نیست

اغراق درقصیده پیش‌ازاین‌دوره بحد کمال رسیده بود، بنابراین‌اغراق‌شعرای

این دوره در قصائد تازگی ندارد . ولی در غزل مبالغات غریب و بیش از حد در اینزمان پیشرفت بیشتری یافت .

۴- تقابل و مطابقه و مراعات نظیر

این صنایع که بسیار بهم نزدیکند در این دوره رواج کامل داشتند . رباعی که فوقا از لطف‌الله نشابوری نقل شد از بهترین نمونه‌های این نوع است (۱). رباعی ذیل نیز با همین صنایع از شاعر مذکور است :

در مرو پریر لاله آتش انگیخت | دی نیلوفر ببلخ در آب گریخت
در خاك نشابور گل امروز شکفت | فردا بهری باد سمن خواهد بیخت

کاتبی در این صنعت نیز مانند سایر صنایع بدیعی کوشیده است و ابیات ذیل با این صنایع از اوست :

شبی که ماه رخت شد چراغ خلوت ما | گداخت شمع و نیاورد تاب صحبت ما
دمی که از رخ چون مه نقاب بر فکنی | بود بر آمدن آفتاب دولت ما
بکوی عشق در آ «کاتبی» بطبل و علم | که دور جمله گذشت و رسید نوبت ما

در بیت ذیل مولانا کوثری چند صنعت دیگر را با مراعات نظیر جمع کرده است:

در خیال پستهٔ خندان آن بادام چشم | چشمهٔ جوئیست چشم ما که دارد نام چشم

در غالب ابیات غزل ذیل از بساطی سمرقندی نیز این صنعت رعایت شده :

در هر چمن که بی گل رویت رسیده‌ایم | آهی بیاد سرو قدت بر کشیده‌ایم
پروانه وار سوخته‌ایم از تو سالها | هم عاقبت بداغ غمت پروریده‌ایم
پیکان ز سینه، آه ز دل، ناوك از جگر، | زینگونه جور از تو فراوان کشیده‌ایم
پیش از من ای سرشك بکویش چه میروی | ما هم برابر تو برین کو دویده‌ایم
ما بنده‌ایم و قسمت ما خاك کوی تو است | بشناس قدر ما که ترا زر خریده‌ایم
بر خوانده‌ایم با خط سبز آیت شفا | وانرا بگرد چشمهٔ نوشت دمیده‌ایم

در بسیاری از اشعار سعی شده است عناصر چهارگانه یکجا بکار رود. از نمونه‌های آن این بیت کاتبی است :

---

(۱) صفحهٔ ۱۲۸ از این کتاب .

چو خاکم میدهد بر بادزلف عنبر افشانش　　　در آب رویم آتش میزند چاه زنخدانش

و از نمونه‌های تکلف درمراعات نظیراین بیت از همـان شاعراست در منقبت حسین بن علی (ع) که در آن نام پنج دام را آورده است :

چرخ پلنگ رنگ چرا کرد روبهی　　　باشیرزاده‌ای که سگش آهوی خطاست

۳- اعنات (لزوم مالایلزم)

لزوم مالایلزم یا اعنات چنانکه ازاین دو تسمیه برمیآید صنعتی سخت تکلف آمیزاست. (اعنات بمعنی در کاری دشوار افکندن است) (۱). خاصه وقتی که شاعر الفاظ غیرمربوط و قوافی و ردیفهای دشوار را ملتزم شود ، مانند التزام «شتر» و «حجره» در قصیدهٔ کاتبی ، و ردیف «آتش و آب و باد و خاك» در قصیدهٔ لطف الله نشابوری. این صنعت نظر بطبع تکلف پسند شعراء زمان سخت شایع بوده است . شاید بهترین نمونهٔ آن همان قصیدهٔ کاتبی است که مذکور شد و در هرمصرع آن دو لفظ شتر و حجره التزام شده و چند بیت آن اینست :

مرا غمی است شتروارها بحجرهٔ تن　　　شتردلی نکنم، غم کجا و حجرهٔ من

گریزم ازشتران سپهر و حجرهٔ خاك　　　که حجره راست شترهای مست پیرامن

دلا مجو شتر دهر و حجرهٔ گردون　　　چرا که این شتر مست حجره ایست کهن

چه نقش اسب و شتر بر جدار حجره کشی　　　شتر مبند که این حجره نیست جای وطن

شتر بهرزه مران یاد کن زحجرهٔ گور　　　که حجره چون شتر کور باز کرده دهن

اجل زحجره ترا رخت برشتر بندد　　　گرت چو زنگ شتر حجره روست یا آهن

شتر زحجرهٔ مکر جهان جهان که زمکر　　　سخن بحجره زصلحست و برشتر جوشن

(این قصیده هشتادو پنج بیت است)

مولانا حسام الدین مشهور بابن حسام از شعرای ایندوره این قصیده را بقصیده‌ای که مطلعش این است جواب گفت :

شترسوار قضا میرسد بحجرهٔ تن　　　که برشتر بنهد بار جان بحجرهٔ تن

---

(۱) رجوع شود بالمعجم فی معاییر اشعار العجم، چاپ تهران، ص ۲۸٤

لطف‌الله نیشابوری درقصیده‌ای چهارعنصررا در هرمصرح التزام کرده‌است. چند بیت از آن اینست :

خاك برباديم ای آتش عذار آبدار	رو چو باداین‌خاکیانرا آب آتش‌وش‌بیار
درسرای آب‌وخاکم‌ز آتش‌دل‌باد رست	باددان‌این خاکدانرا،آب برآتش گمار
از هوا درآتشم‌این خاك ره راآب ده	سردشدازبادآب،این‌خاکیانراآتش‌آر
خاکیانراآتش‌افروزدچوبادازکارآب	همچودهقانرا زخاك‌وبادوآتش‌آب‌کار
آتش‌سودا چوخاك‌آب رخم برباددار	زاب‌چشم‌وآتش‌دل‌زان‌چوبادم‌خاکسار

ازشعرای پیشین نیز کسانی این‌صنعت رادرقطعاتی ازاشعارخوده‌لازم‌شده‌اند، اماکمتردرانتخاب‌کلمات اینگونه رعایت تناسب را از دست داده‌اند ، چنانکه سیفی نیشابوری درقصیده‌ای « سنگ و سیم » را التزام کرده است وفخرالدین مبارکشاه غوری«ذره وآفتاب» را درقصیده‌ای التزام نموده. (۱)

درمثنویات این‌دوره نیزنمونه‌های این صنعت کم‌نیست. ازجمله عارفی‌هراتی درمثنوی گوی‌وچوگان درخیلی از موارد دولفظ گوی وچوگان را التزام کرده است . مثلا درآغاز منظومه در حمد خداوند چنین گوید :

آن‌خالق‌ماه‌وخور که‌چون گوی	زو چرخ فتـاده در تکاپوی
زو گوی سپهر مستدیر است	چوگان هلال گوشه گیر است
از حکمت اوست در زدوگیر	چوگان قضـا و گوی تقدیر
از مـاه براین بلنـد ایـوان	گه گوی نموده گاه چوگان

درجای دیگر ازهمان مثنوی سروپارا التزام کرده‌و گفته :

چون‌زلف‌بتان فتاده در پای	سر داده بباد و پای بر جای
پا در گـذر فنـا نهـاده	سر نیز بجـای پا نهـاده
پا در گل و مانده سر بزانو	نه زوز قدم نه زور بازو(۲)

ودر مناجاتی «حال‌وخیال» را ملتزم گردیده‌است :

(۱) رجوع شود بالمعجم فی معائیر اشعارالعجم، چاپ تهران، صفحهٔ ۲۸٤ و۲۸۵
(۲) گوی وچوگان عارفی، چاپ لندن، صفحهٔ ۲۳

ای لال زبان حالم از تو — خالی نبود خیالم از تو
ای از تو ربوده حالی من — سودای سر خیالی من
روشن بودت که حال من چیست — در آئینهٔ خیال من کیست
توفیق رفیق حال من کن — دُر در صدف خیال من کن
تا هر چه ز روی حال گویم — آمیخته با خیال گویم (۱)

فتاحی نیشابوری نیز در مثنوی «دستور عشاق» باین صنعت توجه داشته، از جمله در ابتدای منظومه دو لفظ «حسن و دل» را التزام نموده :

درونها راز دل حسن نظر دارد — برونها کرد از حسن صور شاد
ز عرش جانفزا تا فرش اغبر — جهان پر حسن و دل بینم سراسر
دلی را گر بحسنی آرزو نیست — گر از حسنی دلی را جستجو نیست
هزاران حسن و دل مشتاق و مایل — گهی دل حسن و گاهی حسن شد دل

۴ـ تجنیس

تجنیس از صنایع بسیار شایع ایندوره است و شعرا بانواع مختلف آن توجه داشته‌اند . حتی در شعر قاسم الانوار تبریزی نیز که کمتر در بند صنایع بدیعی و اصولا تکلف بوده است جناس کم نیست . از جمله این مطلع از اوست :

توساقی جان بخشی و عالم همه جامست — وز باده نوشین تو عالم همه جامست

و نیز این بیت که «جناس» خط دارد :

واعظ که برقص است پس پردهٔ پندار — سودش نکند پند که در بند عمامه‌ست

و از تجنیسات متکلف یکی در این بیت آذری است :

اگر وفات کند آذری ببوی وفایت — پس از وفات ز خاکش گل وفات برآید

و از جناسهای لطیف یکی این بیت فتاحی از مثنوی « حسن و دل » است :

همه شب تا سحر «حسن» دلارام — نهان چون جان گرفتی با «دل» آرام

---

(۱) گوی و چوگان عارفی، چاپ لندن، صفحهٔ ٦ . نیز رجوع شود بصفحات ۷ و ۱٦ و ۱۲ از همان مثنوی

شعرای متکلف غالباً جناس را در قافیهٔ شعر رعایت کرده‌اند . از جمله کاتبی قطعه‌ای دارد که در آن دو قافیه را باجناس ناقص التزام نموده :

ای دل ار خواهی که باشی دررہ عزت سوار
اسب همت را بمیدان قناعت تاز تیز
تا شود واقف دلت از سرّ هر کاری که هست
نقد هستی سر بسر در پای اهل راز ریز
گرشود گم جوهر جانت چو بیزی خاك فقر
مگذران زین رهگذر بردل غبار و باز بیز
ور بحق دانسته‌ای جای نشست و خاست را
خواه در ارمن نشین و خواه در ابخاز خیز

لطف‌الله نشابوری نیز این‌قبیل قصاید و قطعات فراوان دارد ، از جمله قصیده‌ایست که چند بیت آن اینست :

طوطی زرین سلب بین برسر منقار قیر — نغمه‌اش دایم چو بلبل برشکوفه زار زیر
ابر همچون قیر بارد قار برسطح بسیط — اوست آن ابری که می بارد همه باقار قیر
رازهرسر آنزمان روشن‌شود چون آینه — کز نم زنگش شود تیغ زبان‌زنگار گیر
راست‌چو تیراست‌وسیرش محتمل برصدق و کذب
در صواب و در خطا چون در دم رفتار تیر

ازانواع جناس که باز دراین‌دوره رواج داشته یکی «جناس مزدوج» است و لطف‌الله نشابوری قطعات متعدد بااینگونه جناس دارد . ازجمله ترکیب بندی‌است درچهار بند که مطلع آن اینست :

گر برآن سیم بربودی مرایکبار بار — برگرفتی ازدل من‌آن‌رخ گلنار نار

ونیز مسمطی که درهرمصراع آن جناس‌مزدوج آورده‌است. چند بیت‌آن‌اینست:

تا ز خیل دی برآرد مهر گردون گرد گرد
رایتی زد چون رخی کز مهر یار آزرد زرد
مبدع ارکان ز هر رنگی پدید آورد ورد
نقش بند نامی از صنع آنچه بتوان کرد کرد

عندلیب از جام گل الحق مئی درخورد خورد
کو چنین سر مست می ناله بهر گلزار زار
شد ز شعر گونه گون چون کلبهٔ صباغ باغ
وز صفا و خرمی چون عالم افراغ راغ
میکند طوطی بر اطفال چون ابلاغ لاغ
گرچه دارد وحشتی چون هندوی دماغ ماغ
درفراز از سرو چون از قوس قایم زاغ زاغ
در فغان بر بید چون زنگی عاشق سار سار

از تجنیسات پر تکلف همین شاعر قطعه‌ایست باجناس ناقص و دو قافیه . دو بیت آن اینست :

زجرِ نفعِ سیمِ جور منمای	چوهر سارق زهر تسریق تسریر
مدان تعظیم نفس از شغل باطل	که هست آن در ره تحقیق تحقیر

پیش ازاین ازمثنوی کاتبی معروف به «تجنیسات» نام برده‌شد . اینك چند بیت از مقدمه آنرا در حمد خالق برای نمونه میآورم :

ای برحمت در دو عالم کار ساز	جمله عالم را برحمت کار ساز
ایکه هستی گمرهانرا کار ساز	کرده‌ام گم ره بلطفم کار ساز
قاضی الحاجاتی و روزی رسان	نیست حاجت گفتنت روزی رسان
غیر تو نبود دگر مشکل گشای	لطف کن باجمله‌و مشکل گشای
هر کرا در نعمت او کفران بود(۱)	او نباشد مؤمن و کفر آن بود
آنچه‌ویران است آبادان از اوست	ملك ویران نیز آبادان از اوست

۵ـ ایهام

در اینجا باید از «ایهام» نیز که از صنایع زیبا ولطیف شعری است نام برد که هرچند موارد آن بسیار نیست، دراین‌دوره بنمونه‌هائی از آن برمیخوریم. از جمله قطعهٔ مولانا عبدالحق استرآبادی است که «ایهام» را با «رد الصدر» جمع دارد :

ز خوچان یکی رفت سوی هرات — که قاضی شود، صدر راضی نمیشد

(۱) کذا

برشوت خری داد و قاضی شد آخر | اگر خر نمیبود قاضی نمیشد (۱)

قطعهٔ ذیل از کمال خجندی نیز ایهامی لطیف دارد :

به نی گفت در خانقه صوفئی | که دارند جمعی ببانگت هوس
نی انگشت بر دیده بنهاد و گفت | کمر بسته‌ام در قبول نفس

و نیز قطعهٔ ذیل درهجو ازاوست :

بما آن صوفی ببریده بینی | بغیر از عجز و مسکینی ندارد
نشاید جرم خود بینی براو بست | که آن بیچاره خود بینی ندارد

و نیز این قطعه در تعریض شعر سلمان از همان شاعر است :

یکی شعر سلمان زمن بنده خواست | که در دفترم زان سخن هیچ نیست
بدو دادم آن گفته های چو آب | کز آنسان دُری در عدن هیچ نیست
من از بهر تو می نوشتم ولی | سخنهای او پیش من هیچ نیست

و این بیت در ایهام ازقاسم الانوار است :

هر که او بانگ اناالحق زدم یار شنید | شاه عالم شد و بر هر دو جهان منصور است

این بیت بساطی نیز هر چند سست است ایهامی ظریف دارد :

دُرها که من از هجر تو ازدیده فشانم | یك یك همه دانم که بگوش تو رسیده است

۶ - سایر صنایع شعری

ذکر همهٔ صنایع شعری بطول میانجامد . گذشته از آنچه ذکر شد بسیاری از سایر صنایع بدیعی و تفننات لفظی مورد نظر شاعران این دوره قرار داشته ، وحتی گاه شاعر خود را ملزم بآوردن کلیه این صنایع در قطعه واحدی مینموده. قصاید متعددی

---

(۱) این قطعه بصور دیگر نیز نقل شده است . ازجمله :

همی گشت در شهر شخصی زجرجان | که قاضی شود صدر راضی نمیشد
بدادش خری رشوه، قاضی شد آخر | اگر خر نمی بود قاضی نمیشد

رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس، صفحات ۲۴۷ـ۲۲۰

که درجواب قصیدهٔ مصنوع سلمان سروده شده همه چنین است (۱). فتاحی نیشابوری درمثنوی «دستور عشاق» درضمن دو مکتوب یکی از «حسن» به «دل» ودیگری از «دل» به «حسن» همهٔ صنایع شعری را (مجموعاً ۹۸ صنعت) التزام نموده. (۲)

ابن حسام شاعر منقبت سرای ایندوره قصاید مصنوع متعدد دارد. از جمله قصیده ایست بنام «قصیدهٔ سحریه» که علاوه بر آنکه موشح است با انتخاب بعضی کلمات از ابیات آن ابیات دیگر با اوزان وقوافی مختلف بیرون میآید. چند بیت آن اینست:

کراهوای بهار است وجانب گلزار — که نوعروس چمن جلوه میدهد رخسار
یکی فضای جهان است ملون از لاله — دگر هوای درختان مزین از گل نار
سواد طرهٔ سنبل بدست باد شمال — چوزلف بر رخ زیبای سرو لاله عذار
توراسریرچمن خوش بود چوصحرارا — ز مهد غنچــه دهد افسر ز برجد کار
مرو زباغ چو گلهــا چمن بیاراید — دم سحر بنمــاید ز شاخها ازهار ...

از کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده بیت ذیل بیرون میآید:

بهار از لاله و سنبل چو صحرا را بیآراید — عروس گل رخ زیبا ز مهد غنچه بنماید

وقصیدهٔ دیگری دارد که «سجع» را با «تقسیم» یا «لف و نشر» در ابیات آن بکار برده و هر بیت آنرا بچند صورت میتوان خواند و مطلع آن اینست:

بازچو مستان از سر دستان رفته ببستان بلبل محرم

نغمه سرایان رقص نمایان خرم و خندان خوشدل و بیغم

علل انحطاط شعر در ایندوره

تعیین علل انحطاط شعر فارسی در قرن نهم کاری دشوار است، چه مسائل اجتماعی را که مواد آنها از دسترس تجربه دور است ــ خاصه اگر متعلق بادوار گذشته باشد ــ نمیتوان مانند مسائل طبیعی مورد مشاهده و تجربهٔ دقیق قرار داد. ازینرو استنباط

(۱) رجوع شود بصفحات ۲۰، ۱۶، ۳۲، ۳۴، ۱۴۳، ۱۹۰ و ۱۹۴ ترجمهٔ مجالس النفائس، و نیز صفحهٔ ۳۷۰ از همان کتاب

(۲) دستور عشاق، چاپ برلین، صفحهٔ ۳۱۱ـ۲۸۷

قوانینی که تحولات اجتماعی و ازجمله تغییرات هنری را توضیح دهد آسان نیست . ازآنجاکه موضوع مسائل‌اجتماعی رفتار «انسان» ، یعنی موجود زندهٔ دائم‌التحولی است که درسلوك خویش اختیار نسبی دارد ، هنوز قوانین ثابت و مستقری درعلوم اجتماعی-ازآن‌قبیل که درعلوم طبیعی بدست‌آمده- وجود ندارد، وغالباً کار بحدس‌و گمان‌است. لذا نمیتوان دلائلی‌را که دراین موارد ذکرمیشود بی شائبه تردید یقینی وقطعی دانست .

عللی که برای انحطاط شعردرقرن هشتم‌ونهم هجری ذکرمیکنم تازه نیست، وغالب نویسندگانی که بتألیف تاریخ ادبیات فارسی دست زده‌اند کم‌وبیش‌اشاره‌ای باین علل نموده‌اند . ازاین‌رو نگارنده دراین‌باب تطویل را جایز نمیداندو باشاره‌ای اکتفا میکند .

نخست باید احوال اجتماعی ایران‌را دراینـدوره بنظرآورد . عدهٔ کثیری از ایرانیان اززمان حملهٔ مغولان‌قرین‌رنج ومحنت‌وبدبختی گردیدند. قتل‌ونهب‌وغارتی که قوم تاتار دردو دورهٔ متوالی درایران اعمال کرد پیداست که تا چه‌اندازه موجب استیلای‌یاس وبیم و وحشت، وکشتن‌حس‌نشاط و اعتماد بنفس وقوه اقدام وعمل در دل ایرانیان گردید . ازاین‌رو ممکن‌است‌انحطاط ذوقی وادبی‌را درقرن نهم معلول مصائبی دانست که درمدت دوقرن برایرانیان وارد گردید .

نکتهٔ دیگری که میتوان گفت این است که ایران پیش از قرن نهم دوره‌ای طولانی که دورهٔ قوت طبع‌ونیرومندی فکروحسن ذوق‌بود، و ازقرن چهارم تا قرن هشتم دوام یافت، گذرانده . گوئی‌طبع شاعرمنش ایرانیان جوانی خودرا درآن ایام بسربرد وچون قرن هفتم سپری شد روی بپیری گذاشت . بنابرآنچه درمورد حیات اقوام وملل وسلسله‌ها وتمدنهای تاریخی نیزدیده میشود ، بروز دورهٔ رکودوتوقف پس‌ازیك دورهٔ طویل جنبش وبروزوشکفتگی، طبیعی بنظرمیرسد .

اما بحقیقت باین علل قانع نمیتوان شد و ذهن کنجکاو در پی دلائلی است که

متأسفانه برای نگارنده نیز کاملا روشن نیست، و آنچه را که در این باره بخاطر میگذرد نمیتوان بصورت قطعی بیان کرد . اما باید در نظر داشت که احوال اجتماعی اقوامی که سوابق و سوانح تاریخی فراوان دارند بسیار پیچیده، و معلول عوامل گوناگون است. هرزمان برحسب این کیفیات اقتضای نوعی شعر دارد . شعر قرن نهم باقتضای احوال اجتماعی زمان چنان است که بمذاق ما که سخن فردوسی و فرخی و سعدی و حافظ را معیار فصاحت و بلاغت میدانیم راکد و منحط جلوه میکند. اما برای مردم قرن نهم، وهم کسانی که طبع ایشان باطبع آن مردم مناسبت دارد چنین نبوده و نیست، چنانکه مردم ترکیه و هندوستان شعرای دورهٔ صفویه را بسیار بزرگ میشمارند و «بیدل» در نظر مردم افغانستان مقامی عالی دارد .

فصل چهارم

انواع شعر از لحاظ صورت

اینك که کلیاتی دربارهٔ شعرو شاعری نیمهٔ اول قرن نهم هجری گفته شد ، بذکر انواع شعر در ایندوره می پردازیم .

انواع مهم شعرهمانهاست که سابقاً نیزدرایران معمول بود ودراین عصرنوع تازه ای ابداع نشد ، اما اهمیت ورواج بعضی از این انواع تغییریافت . دراین فصل از غزل و مثنوی و قصیده و رباعی و ترجیع بند و ترکیب بند و انواع دیگر که کمتررایج بوده است بحث میشود .

۱- غزل

معمولا درذکرانواع شعر قصیده را مقدم میدارند ، اما چون درایندوره غزل بیشترازسایرانواع مورد التفات شعرا بوده است وازآثارشعری ایندوره قسمت عمده غزل است ، این نوع را برحسب اهمیت مقدم داشتیم .

رواج غزلسرائی

در ایندوره سرودن غزلیات رواج کلی داشت . غزل از اواخر قرن ششم با غزلیات خاقانی وسنائی طرح خاصی پیدا کرد وازتغزل جداشد. باآثارشیخ عراقی وعطار وسعدی رونق گرفت ودرزمان حافظ کمال یافت،و بعللی که ذکرش خارج ازموضوع این کتاب است برسایرانواع شعرپیشی گرفت و برای بیان احوال درونی ، خاصه احوال عاشقانه، بیش ازسایرانواع شعرمورد توجه واقبال شعرا واقع گردید. دراین دوره که دنبالهٔ دورهٔ حافظ است غزلسرائی سیر صعودی خود را ازحیث اهمیت ادامه داد . کمتر شاعری میتوان یافت که بغزل اقبال شایان نکرده باشد . بیشتر شعرای زمان غزلگوینده،وازایندوره بیش ازهر نوع اثر شعری دیوان غزل در دست است. در تذکره های

زمان نیز اشعاری که بعنوان منتخب اشعار شعرا ذکر شده بیشتر از جنس غزل است.

سبك‌های غزل

هرچند هرشاعری را بحقیقت سبکی خاص است، وچنانکه بوفن (۱) ادیب و دانشمند فرانسوی گفته‌است «سبك همان‌خداوند سبك‌است» و از اینرو بعدهٔ شعرا سبك خاص میتوان یافت، ولی بطور کلی میتوان درغزل ایندوره دوسبك عمده تشخیص داد. یکی سبکی که در آن‌سلامت‌لفظ وفصاحت‌بیان وروشنی‌معنی بیشتروباریکی‌و پیچیدگی مضامین کمتراست و غالباً سخن سعدی و حافظ و عبید و خواجو را بیاد میآورد. مغربی‌تبریزی وقاسم‌الانوار تبریزی ولطف‌الله نشابوری‌وشاه نعمة‌الله ولی وشرف‌الدین علی‌یزدی را باید ازصاحبان‌این‌سبك بشمار آورد. شعر اینان رویهمرفته ازحیث لفظ متین‌تر وازجهت معنی‌روشن‌تراست.

سبك دیگر سبك شعرائی است که میتوان آنانرا پیروامیرخسرو وحسن‌دهلوی خواند. بیشتردربند معانی باریك ومضامین‌نازك‌ند وشورسخن‌ولطف کلامشان کمتر وعیوب لفظی وصوری درشعرشان بیشتراست. کمال خجندی و شیخ آذری و کاتبی ترشیزی وخیالی بخارائی وبساطی سمرقندی وطوسی وامیرهمایون اسفراینی‌را باید ازاین‌دسته شمرد.

ازمقایسهٔ چهارغزل ذیل تفاوت این دوسبك آشکارمیشود :

۱ــ ازشرف‌الدین علی یزدی (سبك‌اول):

قد بر افراخته و چهره بر افروخته‌ای	کارخود ساخته و خرمن ما سوخته‌ای
تا نیابد خبر ازحسن توغیر، از غیرت	همه را دیده فرو بسته ولب دوخته‌ای
بوسه‌ای‌ده بفقیری، چه بری چندین دل	نیکنی کن که بسی‌مظلمه اندوخته‌ای
غمزه‌ات کردنگاهی بمن‌وسحراست‌این	که‌بآن‌شوخیش‌این‌مردمی آموخته‌ای
سوختم در طلب و راه نبردم بوصال	که تو بیرون زخیال من‌دلسوخته‌ای...

Buffon - 1

۲ـ ازقاسم‌الانوار (سبك اول) :

توئی که مرهم ریشی و غایت مقصود   جناب حضرت محبوب عاقبت محمود
مرا که طاقت هجران نمانده است ایدوست   بیا که عمر عزیز است و میشود نابود
یقین که هیچ ندانست قدر عمر عزیز   کسی که دررهٔ عشقت نکرد ترك وجود
مرا کـه خیل خیال تو یار غـار آمد   بروز هیچ نیـاسود و شب دمی نغنود
بیا بمجلس مستان عشق و خوش بشنو   هزار نالـهٔ بربط ، هزار نغمـهٔ عود
بیـار ساقی جـان بادهٔ مصفا را   بده به«قاسم» مسکین برغم شیخ جحود

۳ـ ازکاتبی (سبك دوم) :

دل غرقه شد بخون چوفکندی برخ نقاب   زین به که دیدسنك که شدسرخ از آفتاب
تیغ تو بـر سر من و من دم نمی زنم   زین به نـکه نداشت کسی سر بزیر آب
تنهـا نه من بـرای لبت اشك ریختم   بسیار خون که رفته بود برسر شراب
یك لحظه بی غم تـو نیاسود خاطرم   آنرا که خورد نیست کجامیرود بخواب
ای«کاتبی»چه اشك فشانی که وقت نوح   طوفان نوح کرد جهان سربسر خراب

٤ـ ازشیخ آذری(سبك دوم):

منم که تاسگ کوی تو آشنای من است   کسی که نوبت شاهی زند گدای من است
مرا بنـاز بکشتی و شاکـرم، لیکن   مکش بناز که ناز تو خونبهای من است
تو ای طبیب، دل پاره را مکن چـاره   که این جراحت شمشیر بی‌وفای من است
بلای عشق و غم روی دلبران گـوئی   خلیفه‌ای است که آن خاص از برای من است
بریخت بال و پر «آذری» و یار نگفت   که‌این کبوترسر گشته درهوای من است

اما باید توجه داشت که نمیتوان همیشه این دوسبك را بخوبی از هم تشخیص داد. درحقیقت باید گفت درایندوره دو تمایل درغزل مشاهده میشود. یکی تمایل بسبك قدما ویکی تمایل بسبك تازه‌تری که آنرا « سبك صفوی » میخوانیم . گاه یك شاعر در بعضی غزلیـات متمایل بسبك قدیم و غزلیـات دیگر متوجه بسبك جدید است . امیرشاهی سبزواری ولطف‌الله نشابوری غالب غزلیاتشان میان این دوسبك قراردارد .

اما پیداست که سبك قدما درشرف ازمیان‌رفتن است ، وشعرائی که بنام پیروان‌سبك اول نام بردیم عموماً ازشعرای اوائل این‌دوره‌اند . باید گفت‌سبکی که اکثریت‌شعرا پیروآن‌بوده‌اندهمان‌سبك کمال‌خجندی‌وکاتبی‌است،یعنی‌سبکی که‌مقدمهٔ‌سبك‌صفوی محسوب میشود .

عدهٔ ابیات غزل

در بارهٔ عدهٔ ابیات غزل نمیتوان چیزی گفت کـه عمومیت داشته باشد ، زیرا شعرای این‌دوره دراین باب سلیقه واحدنداشته‌اند.بعضی مانند قاسم‌الانوارغزلیاتشان غالباً طویل وبعضی چون‌لطف‌الله نیشابوری‌عدهٔابیات غزلشان متوسط وبعضی‌چون امیرشاهی غزلشان کوتاه است .

اوزان غزل

اوزان غزل دراینمدوره عموماً مطبوع وخوش آهنگ است و شعرا هر چند غالباً درتفنن کوشیده‌اند دراین باب ازتکلف خودداری‌نموده‌اند .

بحوری که دراینمدوره بیشتر مورد توجه شعرا بوده ودرغزل بکاررفته بحور ذیل است :

هزج مثمن سالم	مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
هزج مسدس مقصور	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
هزج مثمن‌اخرب مکفوف‌مقصور	مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل
هزج مثمن اخرب	مفعول مفاعیلن مفعول‌مفاعیلن
هزج مسدس‌اخرب مقبوض مقصور	مفعول مفاعلن مفاعیل
هزج مثمن اخرب مکفوف مخذوف	مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن
هزج مسدس اخرب مقبوض‌مخذوف	مفعول مفاعلن فعولن
رجز مثمن سالم	مستفعلن‌مستفعلن‌مستفعلن‌مستفعلن
رمل مسدس مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
رمل مثمن مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
رمل مثمن مخبون مشکول	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

رمل مثمن مخبون اصلم	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن
رمل مسدس مخبون مشکول	فعلاتن فعلاتن فعلات
مضارع مثمن اخرم	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن
مضارع مثمن اخرم مقصور مکفوف مخذوف	مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
مضارع مثمن اخرم مقصور	مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
سریع مطوی موقوف	مفتعلن مفتعلن فاعلات
خفیف مخذوف مجنون	فاعلاتن مفاعلن فعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
مجتث اصلم مسبغ	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
مجتث اصلم مخبون مخذوف	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

چون پیش ازاین از خصوصیات صوری شعردراینددوره بطورعموم بحث شده است اینك بذکر مضامین غزل میپردازیم .

مضامین غزل

یکی از اختصاصات برجستهٔ غزل فارسی عدم‌وحدت معانی آن‌است . درغزل غالباً هر بیت‌از حیث‌معنی مستقل‌است‌، پای‌بندمعنی بیت قبل‌و بعدنیست، و حتی پرداختن شعرا ازیك‌معنی بمعنی مخالف آن دریك غزل درنزدما عادی است . بااینهمه‌مضامین غزل بحدودی محدود است ، و تنوع در قالب معانی خاصی صورت میگیرد . غزل ایندوره‌رابرحسب‌معانی کلی آنها میتوان‌ازسه‌نوع‌شمرد : غزل‌عاشقانه ، غزل‌عارفانه، غزل قلندرانه. اما پیداست که هستهٔ معانی همه‌انواع غزل عشق‌است و کمترغزلی را میتوان ازچاشنی آن خالی یافت . از اینرو نوع مهم غزل همان غزل عاشقانه است وانواع دیگرفرع این‌نوع محسوب میشوند .

الف ـ غزل عاشقانه

دراینددوره بیان احوال عاشقانه بسیار معمول‌بود ، بطوریکه‌غالب شعرا بدون

آنکه احساس واقعی ازاین‌احوال داشته‌باشند بادای آن‌دست‌زده‌اند ، واین نکته از کیفیت بسیاری ازغزلیات که فاقدشور وحال‌شاعرانه ومتکلف ومصنوع است‌برمیآید. حتی بسیاری ازمعانی راکه درادوار سابق بصورتی دیگرادا میکردند در ایندوره جامهٔ عشقی پوشانیدند، چنانکه این بیت را قاسم‌الانوار در نعت‌پیغمبر سروده‌است :

با همهٔ انبیا آمده ای در خفا   ظاهر بامصطفی،خسرو اقلیم‌عشق(۱)

وصاحب مجالس‌العشاق غزلی درمدح پیغمبرمیآورد که‌مطلع آن‌اینست :

روحی‌فداك‌ای صنم ابطحی لقب   آشوب‌ترك‌وشور عجم‌فتنهٔ‌عرب(۲)

وبازغزلی ازقاسم‌الانواردرهمین معنی میآورد (۳) .

مضامین غزل عاشقانه

مضامین‌غزلهای‌عاشقانه درایندوره براساس‌نیازعاشق وجور معشوق و وصف جمال‌محبوب قراردارد.

عاشق

عاشق درغزل این زمان وجودی محروم‌و بینوا وستمکش‌است.ازوصل‌نصیبی ندارد، وحقارت وحرمانش‌چنان‌است که‌ازمعشوق بنگاهی خرسند است‌وحتی‌خودرا لایق وصال نمیداند :

عاشقانرا ز جمالت نظری بس باشد   مفلسانرا زنوالت گوهری بس‌باشد

حرم کعبهٔ کویت نبود جای مقام   گرتوان‌یافت مجال گذری‌بس‌باشد

از گلستان جمالت نتوان چید گلی   بوئی ارباد بیارد سحری‌بس باشد

طمع رسم عیادت نتوان داشت زتو   گرم‌ازدور بپرسی خبری‌بس‌باشد(٤)

---

(۱) این بیت رامؤلف مجالس‌العشاق نقل‌کرده است (صفحه ۲۱) و اینجانب در دیوانی‌که دست داشتیم نیافتم .

(۲)صفحهٔ ۲۲

(۳) همان‌صفحه ـ مؤلف درمقدمهٔ مجالس‌العشاق مقدمه‌ای‌دربیان‌معنی‌حسن‌وعشق وحزن‌دارد.مختصر آن‌اینکه این‌سه‌معنی‌مجردزادهٔ‌عقلند، وازهم‌دور بودند تاپیغمبراسلام ظاهرشد. وی‌آنهارا درخود جمع کردوملاحت که جامع هرسه‌است‌ودرخفاباهمهٔ‌پیغمبران همراه بود دروی عیان گردید .

(٤) این‌غزل ازشرف‌الدین علی‌یزدی‌است .

عاشق در برابر معشوق چون عبدی بینوا که در برابر سلطانی بایستد بی‌اختیار وافتاده است ودر آنچه برسراومیرود چاره جزرضاندارد :

گر لطف مینمائی و گر تیغ میزنی　　　گردن نهاده‌ام چو اسیران بچنگ تو(۱)

و بدشنامی نیز ازمحبوب قانع است :

چه باشد گر گدای خویشتن را　　　بدشنامی زخود خرسندداری(۲)

مختصر آنکه درغزل ایندوره که بیان حال عاشق‌است روح انکسار وافتادگی وخاکساری غلبه دارد وعاشق محروم و پریشان و دلخسته و مجروح و ملعبه دست معشوق است و بحقارت و بی‌قدری خویش نیز عالم است . معشوق را در آزار و ستمگری محق میشمارد وجز آنرا عجب میدارد . غالباً منتهای امیدش آنستکه معشوق جور خود را ازاووا مگیرد و یاا گردامن کشان میگذرد واورابنگاهی دلخوش نمیسازد بدشنامی خوشدل کند، وویرا گدایاغلام خویش خواند (۳) واگر خاطر اورا بتیرستم می آزاردازتیردیگر دریغ نگوید . بنابراین احوال ، عاشق بیچاره پیوسته درسوزو گدازاست وزارمینالد وازسیاه‌روزی‌خویش و نارسائی بخت وضعف حال و ناتوانی تن وغرور وستم معشوق وسرخوش بودن او بادیگران شکوه میکند، ودر همهٔ این معانی چنانکه سابقاً گذشت غلو میکند.مثلادود آهش آتش بگردون می افکند وسیل اشکش عالم را میشوید وطوفان نوح را ازیاد میبرد ، و سرخی دیده‌اش بسرخی شفق خنده میزند ودلش پاره پاره ازدیده بیرون میریزد ، وتنش ازپیکان معشوق پرروزنه‌است ، وازضعف تحمل پیراهن ندارد ، وازهجراستخوانش چون موی باریك شده .

اینگونه اغراقها گاه غزل را از حیث مضمون متکلف میسازد وآنرا بصورت میدانی برای ادای مضامینی پیچیده یاغریب مبدل میکند ازاین نوع است این بیت که یکی ازشعرای اینـدوره سروده است :

باآنکه ازمزارم نگذشت قاتل من　　　هر دم گل وفایش میروید از گل من

(۱و۲)ازامیرشاهی سبزواری‌است .

(۳) ظاهراً امیرهمایون اسفراینی باین نعمت رسیده‌است که گفته :

غلام‌خویشتنم خواند لاله‌رخساری　　　سیاه روئی من کردعاقبت کاری

و کاتبی گوید .

گر خاك شهیدان خدنگت بگشایند　　گویند وطن داشته پیکان گری اینجا

یکی از مظاهر خفت عاشق و پیمودن طریق اغراق در بیان این خفت ، اشعاری است که آنها را بطنز «سگیّه» خوانده‌اند. شاعری در بیان عبودیت خویش، خود را سگ معشوق خوانده؛ این معنی در نظر شعرا مقبول افتاده و هریك از این معنی برای بیان قدر معشوق و بی قدری خویش مضمونی ساخته‌اند و تفننات غریب بکار برده‌اند. در این دوره این معنی از مضامین شایع غزل است و کمتر شاعری در این باب داد سخن نداده. برای نمونه ابیاتی چند در این معنی از شعرای مختلف این دوره را میآورم :

گفتی که فلانهم ز سگان است در این در　　ای من سگ کوی تو، چه لطف و کرم است این

(شاهی)　　☆☆☆

میان مردم از آنرو بلندشد نامم　　که زیر پای سگانت چو خاك پست شدم

(شاهی)　　☆☆☆

در خیل سگان او شو ای دل　　خود را بنما میان مردم

(شاهی)　　☆☆☆

خرابیم ای دل بیرحم گه گه یاد کن ما را　　سگ کوی تو ایم آخر بسنگی شاد کن ما را

(شاهی)　　☆☆☆

شب باسگان کوی تو گفتیم درد خویش　　فریاد های ما نشنیدی و ناله ها

(شاهی)　　☆☆☆

ای صبا نقش قدمهای سگ کویش مروب　　خار راه ما مگرد و بهر ما بگذار گل

(کاتبی)　　☆☆☆

چون سك خود راهمی رانده منم مقصود از آن　　میکشد بر دیگری شمشیر و بر من میزند

(کاتبی)　　☆☆☆

گردم بدوستداری شب باسگان کویت　　صحبت بهم خوش آید یاران آشنا را

(کاتبی)　　☆☆☆

گر چه سگ دشمن گدا باشد　سگ کوی تو با گدا یار است

(طوسی)

☆☆☆

تنها سگ درت را من نیستم دعاگو　هر کو شنید روزی دشنام آن دعا کرد

(خیالی)

☆☆☆

تادید آن‌سگ کو خواری و محنت‌من　هر دم فتد بپایش بهر شفاعت من

(امیرهمایون)

☆☆☆

سگ کوی تو بفریادشد از کشتن من　بر حذر باش که او خون مرا میجوید

(کاتبی)

☆☆☆

گه سگ خویش خواندم گاه گدای مفلسی

دولت خواجگی نگر ، بنده یکی و نام دو

(میرمفلسی)

☆☆☆

منم که تاسگ کوی تو آشنای من‌است　کسی که نوبت شاهی زند گدای من‌است

(—)

☆☆☆

من که باشم‌تا که گویم باسگانت‌محرمم　گر نه‌خودرا کمتر ازسك‌دانم‌ازسك کمترم

(شیخ آذری)

☆☆☆

هر کسی انصاف خودفردا زهم خواهند لیك

جز سگ کویش نخواهد بود دامنگیر من

(بساطی)

☆☆☆

ای‌اجل در کوی آن مهرو هلاکم کن که من

خون خود را با سگان کوی او بخشیده‌ام

(بساطی)

☆☆☆

باری عاشق درغزل ایندوره ازحرمان‌وناکامی گوئی مصداق این بیت شاعراست :

آنکه خودرا نفسی شادندیده‌است منم　وآنکه هرگز بمرادی نرسیده‌است منم

معشوق

اما معشوق وجودی‌است ستمگروبی‌وفا وغیرپسند . هزار نیازعاشق راجوی

نمیخرد و بکشتگان خویش جز بناز و غرور نمی نگرد ، بزیبائی خویش فریفته است و جهانی را در کمند عشق خویش می بیند و میگذرد و با عاشقان دلخسته و ناکام خود بهیچ‌رو سرسازگاری ندارد .

کلیت معشوق

معشوق درغزل ایندوره وجودی است کلی. علائم و آثار خاصی که معشوق شاعری را از معشوق شاعردیگر ممتاز ومشخص سازد تقریباً درغزل معدوم است . معشوق‌همهٔ شعرا مظهر کمال زیبائی است. صفات آنها نیز یکی است: همه‌بیوفاو عاشق‌کش‌وشمشیر کش و ناحق‌شناس‌اند ، همه مایهٔ خجالت ماه‌و آفتابند ، همه‌خیل‌عاشقان دارند وهمه‌محصور رقیب‌اند. گوئی‌شعرا با«مثال»معشوق‌عشق میورزند. کمترمیتوان درپس اوصافی که غزلسرایان ازمعشوق میآورند وجودی‌انسانی‌را باخصائص‌طبیعی حس کرد. اگر برحسب اوصاف شعرا ، معشوق‌آنان را مجسم کنیم همه‌بهم‌مانند‌ه‌اند. غالباً شاعر باخیال معشوق عشق میورزد، وهرچند مضامین باریك درغزل بسیاراست همه گردمحورمعدودی‌از معانی کلی‌ازقبیل جورمعشوق وجمال‌او وسوزگداز عاشق میگردد .

جمال معشوق

معشوق چنانکه گفته شد بحد کمال زیباست . در زیبائی‌معشوق شعرا تفاوت نیست . چنان زیبا و جمیلند که بیش‌ازآنرا درتصور نمیتوان‌آورد . سرو را ازرفتار وغنچه را ازشگفتن بازمیدارند ، خنده را دردهان پسته می‌شکنند ، خورشید و ماه را درابرمیبرند وسوسن را گنگ و نرگس را نابینا میسازند. مواردی که شاعر از نقص‌معشوق چیزی بگوید نادراست.

معشوق با چنین زیبائی ازجمال ودلربائی خود نیزآگاهست وقدرخویش را میشناسد وازاینروست که ازمشاهدهٔ کشتگان خویش عجب نمیکند وزاری عاشق‌در نظرش ارجی ندارد . غزلیاتی که درآنهامیان عاشق‌ومعشوق سئوال‌وجواب‌میگذرد وغالباً معشوق جمال خودرا درآن تصدیق میکند ازمظاهراین معنی است .

غزل جنونی ازاین قبیل است :

گفتمش عیداست و آن رخسار و ابرو ماه عید
گفت آری روشن است این حال پیش اهل دید
گفتمش از چیست ماه نو چنین مشکل نمای
گفت میگردد ز شرم ابـروی من نا پدیـد
گفتمش غوغا بشام عید از آن ابرو چراست
گفت هر کس دید این غوغا دگر خود را ندید
گفتمش در وعدهٔ وصل تو اشکم سایل است
گفت بسیار این گدا در کوی ما خواهد دوید
گفتمش تا مـاه دیگر بر جنونی نگـذری
گفت اگر صبری کنی این مه بسر خواهد رسید

نیز این رباعی امیرهمایون اسفراینی حاکی از همین معنی است :

گفتم مانی بسرو ، میمانم گفت	ماند دهنت بغنچه ، میدانم گفت
گفتم سخنی بگوی ای غنچه دهن	در خنده شد از ناز که نتوانم گفت

این غزل از شاه نعمةالله ولی نیز ازاین قبیل است :

گفتمش روی تو جانا قمر است	گفت بـالله ز قمر خوبتر است
گفتمش زلف تو آشفته چراست	گفت سرگشته دور قمـر است
گفتمش قد تو سرویست بلنـد	گفت آن نسبت کوتـه نظر است
گفتمش از تو کـه دارد خبری	گفت آنکس که ز خود بیخبر است
گفتمش عمـر منی زود مـرو	گفت عمر است ، از آن در گذر است
گفتمش جان بفـدای تو کنم	گفت ازاینها بر مـا مختصر است

گفتمش سید مـا بنـدهٔ تو است
گفت آری بجهان این سمر است(۱)

۱ـ دیوان شاه نعمةالله ولی ، چاپ تهران ، صفحهٔ ۶۳

اغراق در وصف معشوق

شاعر در وصف معشوق بگفتار ساده قناعت نمیورزد بلکه برای آنکه کمال حسن معشوق و غرابت آنرا بیان کند دست بدامن اغراق میزند . در بیان حسن معشوق شاعر کمتر بوصف کیفیت حسن میپردازد ، بلکه این معنی را بیشتر بدو طریق ابراز میدارد: یکی مقایسه میان معشوق و آنچه در طبیعت از مظاهر زیبائی محسوب است و دیگر بیان نتیجهٔ حسن معشوق در جهان عشاق و در طبیعت . مثلا میگوید چشمش دل خلقی را از دست برده ، و زلفش روزگار عالمی را سیاه کرده ، و پرتو چهره‌اش جهان را از آفتاب بی نیاز ساخته ، و تیر نگاهش دل جمعی را خسته ، یا سوسن را زبان بسته و نرگس را نابینا کرده و سرو را از پای انداخته و لاله را دلخون نموده .

مقایسه میان معشوق و مظاهر جمال طبیعت معمولا تشبیهی بنظر شاعر میآورد . تشبیه است، اما چون پای اغراق درمیان میآید حتی تشبیه مشروط و معکوس و انواع استعارات نیز شاعر را قانع نمیکند و طرق تازه‌ای می یابد مثلا باستغفار از بعضی تشبیهات و استعارات میپردازد و گاه کار اغراق و باریك اندیشی بجائی میکشد که ممکن است خواننده فراموش کند منظور از بیتی بیان حسن معشوق بوده است. مثلا این بیت در وصف جمال معشوق از کاتبی است :

تا چمن دم زد ز لطف عارض رعنای تو گل گلست از چوب تر خوردن همه اعضای او

اساس مضمون شعر فوق این است که صورت معشوق چون چمن لطیف است. سپس این تشبیه برای تاکید معکوس گردیده، یعنی چمن چون عارض معشوق لطیف است. سپس شاعر برای تأکید بیشتر میگوید که چمن مناسبتی با عارض معشوق ندارد چه لطافت عارض او بیش از آنستکه چنین تشبیهات بتوان کرد . حال که این علم حاصل شد پیداست که اگر چمن لطافت خود را با لطافت عارض معشوق بسنجد مستحق سرزنش بلکه سیاست است . اکنون بگفتهٔ شاعر چمن از لطف عارض معشوق «دم زده است» و از اینروست که بدنش از چوب سیاست جابجا سرخ است . ملاحظه میشود که شاعر برای بیان حسن معشوق بچه تعلیلات بعیدی دست میزند و چگونه از وجود گل سرخ درمیان چمن برای بیان زیبائی معشوق مضمون میسازد . در بیت ذیل نیز طول راهی

که شاعر برای بیان جمال محبوب پیموده جالب است .

گوئیا از شیوهٔ قدش نشانی داد سرو   کزهوس مرغان همی میرند بر بالای او

یکی از نکات شایستهٔ توجه درغزل اینـدوره واصولا درغزل فارسی این است که هر چند عاشق از «غیرت» سخن بسیار میگوید از ذکر «خیل عشاق» محبوب خود باز نمی ایستد ، و اینکه معشوق عاشق دلخسته بسیار دارد و بلکه همهٔ خلق دل بغم عشق او سپرده اند و در کوی و آستانش سرها ریخته است از مضامین شایع غزل است؛ البته این معنی بمذاق نقادان امروز چندان مناسب باغیرت عشق بنظر نمیرسد .

غزل ذیل از کاتبی نمونه ای از معنی فوق است :

هیچ دل نیست که در زلف گره گیر تو نیست
هیچ جان نیست کـه دیوانهٔ زنجیر تو نیست
سینه ای نیست کـه پیکان تو او را نشکافت
جگری نیست کـه پرخون زپی تیر تو نیست
آهـوی چشم تـو تامیل بصیادی کـرد
هیچ جا تیر دلی نیست کـه نخجیر تو نیست
بـر سر قبر شهیدان چـو قـدم رنجه کنی
خاك این بی کفنان لایق تکبیر تو نیست ...

یکی از دلایل وجود این نوع مضامین که ظاهراً مخالف عشق و غیرت عاشق است همین پیمودن طریق غلو و مبالغه در وصف معشوق است . در حقیقت مثل اینست که عاشق غیرت خویش را فدای وصف معشوق میکند و برای آنکه کمال دلبری ویرا باز نماید علی رغم خویش جهانی را فریفتهٔ او میخواند .

جفای معشوق

ناکامی عاشق وجور معشوق چنانکه گذشت از ارکان اساسی مضامین غزل است. معشوق ستمگر و بیوفا است . نه تنها عاشق را ببی اعتنائی و فراق میآزارد بلکه گاه بتیر و شمشیر و زور ساعد نیز در آزار عاشق میکوشد . بحث اینکه چرا و چگونه ناز

معشوق و نیاز عاشق که در جهان عشق عمومیت دارد در غزل فارسی باین صورت خاص درآمده است خارج از موضوع این کتاب است. در اینجا تنها از اشاره بیك نکته اساسی ناگزیر است و آن این است که در غزل فارسی عموماً معشوق زن نیست، بلکه جوانی ساده روست. غزلهائی که برای زن سروده شده باشد نادراست. بدون توجه باین معنی درك بسیاری از خصوصیات معنوی غزل غیرممکن است.

معشوق زن نیست

بعللی که مجال ذکرش در اینجا نیست زمانی که شعرفارسی شروع بظهورو بروز نمود تمایل بتعشق بامردان در ایران رواج داشت و ترکانی که برای خدمت لشکری از ترکستان بایران می آمدند و غالباً در دربار امراء سامانی و غزنوی وسلجوقی و دیگران پراکنده بودند مورد نیاز عاشقانه صاحبدلان قرار میگرفتند، تا آنجا که «ترك» درزبان فارسی مرادف معشوق بشمار آمد. این ترکان خوبصورت عموماً سپاهی بودند و باتیرو کمان و شمشیرو سایر آلات حرب سروکار داشتند. از اینرو نه تنها در تغزل و غزل معشوق کماندار و تیرانداز و سلحشور و جنگ آور جلوه کرد بلکه بتدریج دربیان احوال عاشقانه اصطلاحات بزمی با اصطلاحات رزمی درهم آمیخت. یکی از علل عمدهٔ تشبیهات وافر رزمی که درغزل فارسی دیده میشود از قبیل تشبیه زلف بکمند وابرو بکمان وغمزه بتیرو نگاه بناوك وپیکان همین است.

تعشق بامردان نه تنها از آنروزگار ببعد فتوری نیافت بلکه پیوسته برشیوع ورواج آن افزوده شد. متصوفه نیز دراشاعهٔ آن سهمی بسزا دارند. تعلق خاطری که میان پیرو مرید برقرار میشد، هرچند جنبهٔ معنویش غالب بود، ازمیل غریزی بر کنار نبود. اماباید گفت صوفیان علاوه برتأثیری که درتعمیم آن داشتند لطافت و معنویت خاصی نیز باین نوع دلدادگی بخشیدند.

در دوره‌ای که موردبحث ماست تعلق خاطر بجوانان ساده‌رو هم درخانقاه و هم درغیرآن رواج داشت واینـ و نه فریفتگی بسیارعادی مینمود. حکیم شاه محمد قزوینی در ترجمهٔ مجالس النفائس درمورد مولانا کاتبی میگوید.

«میگویند که مولانا کاتبی بپسری عاشق بود، چنانکه عادت آن بلاد است...[١]»

صاحب مجالس العشاق که داستان عشق اولیاء و شعرا و دانشمندان را موضوع تألیف خود قرارداده است ازهیچ عشقی جزاز نوعی که ذکرشد یاد نمیکند. دراین کتاب بداستان عشق سنائی با پسر قصاب و عشق عین القضاة باپسر برزگر و عشق شیخ روزبهان با جوان تره فروش و عشق خواجه ابوالوفا باپسر یزدان بخش چنگی و نظائر اینها برمیخوریم. حتی برای امام جعفر صادق (ع) و ملکشاه و اسکندر ذوالقرنین نیز از اینگونه معاشقات ذکر کرده و سعدالدین تفتازانی و میرسید شریف جرجانی متشرعین معروف را نیز معذور نداشته است و غالباً این معنی را پرورانده که این بزرگان از طریق این عشقها پی بحقیقت برده و مجاهد طریق حق شده‌اند.

گذشته ازاین قرائن که شیوع ورواج تعشق با ساده رویان را روشن میسازد ازداستانهای متداول و اشعار ایندوره نیزهمین معنی برمیآید. چنانکه اساس منظومهٔ «گوی وچوگان» یا «حالنامهٔ» عارفی عشقی است میان درویشی و شاهزاده‌ای، و این چند بیت دروصف معشوق درویش از آنجاست:

آن شاه که از بلندی بخت | بالاتر از آسمان زدی تخت
چون ماه دو هفته یك پسر داشت | کز مهر جمال بیشتر داشت
ماهی که تمام دلبری بود | در صورت آدمی پری بود
شایستهٔ تاج و تخت شاهی | رسته گلی از درخت شاهی

کاتبی در مثنوی «تجنیسات» وقتی میخواهد مثالی برای عشق کامل بیاورد چنین میگوید:

گر مثال عاشقی خواهی زمن | آرم از قول بزرگان زمن
آفتابی بود در خاور زمین | پویه میدادش شه خاور زمین
خوبتر بود آن پری ازحورزاد | یا پری گفتی ورا ای حورزاد

خط دلجوی و لب جانبخش داشت
ازخطش دل وزلبش جان بخش داشت

---

(١) ترجمهٔ مجالس النفائس، چاپ تهران، صفحهٔ ١٨٧

و نیز حکایات عشقی که قاسم‌الانوار درمثنوی انیس‌العارفین آورده همه ازهمین قبیل است. عشق غزلسرایان نیز عموماً ناظر بعشق ساده‌رویان است، وحتی درمطلع خیلی از غزلیات خطاب شاعررا به «پسر» می‌بینیم، چنانکه لطف‌الله نشابوری گوید :

صبح دمید ای پسر صبح خیز	خیزو می ازمشربه‌درجام ریز

و هم اوغزلی باردیف پسردارد که مطلعش این‌است :

هنگام صبح اولست ازخواب برخیزای پسر
برگو بساقی کز صبوحی درقدح ریزای پسر

مختصر آنکه هرجاسخن ازعشقی است عشق جوانان نورسیده‌است وصاحبدلان زمان هرچند متأهل هم میشدند عشق‌وعاشقی را جزء باساده رویان روی نمیدیدند وبمصداق شعری که دولتشاه ازفخرالدین اوحد مستوفی نقل میکند سخنشان‌دراین معانی بازنان درنمیگرفت وزن را تنها برای خانه وفرزند میخواستند :

« وخواجه اوحد را جمعی مصاحبان بتأهل دلالت میکردندودرمعذرت یکی از ایشان این قطعه میفرماید :

همدمی میگفت‌با «اوحد» دراثنای‌سخن	کای توآگاه‌از رموزچرخ‌ورازآسمان
مریم‌طبع گهرزایت‌چرا کرده‌است‌قطع	چون مسیحا رشتهٔ پیوند ازوصل‌زنان ؟
مرد راهرگز نگیردچهرهٔ دولت‌فروغ	تا بنـور زن نپیوندد چراغ خانمـان
حیف‌باشدغنچه‌سان برپای‌خود بستن گره	چندروزی کاندرین‌باغیم‌چون گل‌میهمان
گفتمش ای یارنیکوخواه میدانم یقین	کز نکوخواهان نمی‌شاید بجز نیکی گمان
وصل‌زن‌هرچندباشد پیش‌مرد کامجوی	روح وراحترا کفیل‌وعیش‌وعشرترا ضمان
لیك‌بااوشمع صحبت درنمیگیرداز آنك	من سخن‌ازآسمان میگویم‌او ازریسمان

و این بیت نیزازکاتبی درخطاب بمعشوق غریب‌است :

عزیزمن نباید دروفا کمتر ززن بودن	که‌جان‌رفت‌و نرفت‌ازدل‌غم‌یوسف‌زلیخارا

و لطف‌الله نیشابوری در بث‌الشکوی گوید :

رفت آنکه دلم مایل زیبا پسران رفت　　وان رفت که دیده بنگاهی نگران رفت

گفته شد بنابر آنکه معشوق زن نیست اوصاف و مضامین خاصی در غزل فارسی بوجود آمده است که تنها بامرد مناسبت دارد. ازاین جمله یکی وصف خط معشوق است که در غزل ایندورهٔ شیوعی تمام دارد. ابیات ذیل را از شعرای ایندوره برای نمونه میآورم :

ای رفته بباد ازهوس موی تو سرها　　وی خون شده از نافهٔ خط توجگرها

(کاتبی)

گمان بردم که چون خطش بر آید　　روان از دست او جان میتوان برد

خطش خود دستبردی می نماید　　که در پای وی اکنون میتوان مرد

(کاتبی)

زهی از خطت نرخ عنبر شکسته　　قدت سرو را دست بر چوب بسته

غباریست خطت نشسته بر آن لب　　بلی خط یاقوت باشد نشسته

(شاهی)

زهی عشقت آتش بجان در زده　　خطت کار خلقی بهم بر زده

(شاهی)

از سبزهٔ رعنا خطی برروی گلگون شکنی

جانرا بزنجیر بلا در ورطه خون شکنی

تا عشق دیوانه شود بر عنبر آتش می نهی

یا خود ببالای شکر خط بهر افسون شکنی

(شاهی)

تا خط تو بر گرد مه آورد شبیخون　　از دیده روان است بهر لحظه بسی خون

(شاهی)

پدید ناشده خط، لعل تو جهانی سوخت　　نعوذبالله از آن آتش ار بر آید دود

(بساطی)

صفات معشوق

صفاتی که درغزل برای معشوق ذکرمیشود غالباً مناسب احوال همین ترکان لشکری وجوانان پرخاشگراست . وصف نرمی وملاطفت وشرم وحمایت پذیری که دربارهٔ زنان مصداق دارد درغزلیات نادراست . معشوق نه‌تنهاعاشق‌را بهجرودوری وبیوفائی رنج میدهد بلکه اورا بدشنام میراند وبزخم وضربه میآزارد.

مولانا خاوری‌ازشعرای‌ایندوره ترجیع بندی گفته‌است که بندترجیعش‌اینست:

گه بسنگم زنی و گـاه بمشت ‌ ‌ ‌ ‌ بازی‌بازی‌مرابخواهی کشت!(۱)

مضامین متعددی که دربارهٔ تیروپیکان وخنجر وشمشیر وتیغ معشوق در غزل مشاهده میشودناشی‌ازصفت سپاهیگری‌اوست. ابیات‌ذیل نمونه‌ای‌ازصفت‌جنگ‌آوری وعاشق‌آزاری معشوق است :

ما جان بتمنای تو در بیم نهادیم ‌ ‌ ‌ ‌ چون تیغ کشیدی سرتعظیم نهادیم
پیکان‌توچون‌ازدل‌آزرده کشیدیم ‌ ‌ ‌ ‌ صد بوسه برآن‌ازپی‌تعظیم نهادیم

☆☆☆ ‌ ‌ ‌ ‌ (امیرشاهی)

گربشمشیرسیاست مینوازی‌حاکمی ‌ ‌ ‌ ‌ ور بتشریف غلامی میپذیری بنده‌ایم
تیغ توسر درنمیآرد بخونم لیك من ‌ ‌ ‌ ‌ خویشتنرادرمیان کشتگان‌افکنده‌ام

☆☆☆ ‌ ‌ ‌ ‌ (امیرشاهی)

گرلطف‌مینمائی‌و گرتیغ میکشی ‌ ‌ ‌ ‌ گردن نهاده‌ام چواسیران‌بچنگ‌تو
ما خود فتاده‌ایم زما برمـدار دل ‌ ‌ ‌ ‌ ای خاکسار گشته سرما بسنك تو

☆☆☆ ‌ ‌ ‌ ‌ (امیرشاهی)

خوش‌آندم کزصف خوبان بقصد کشتنم‌تازی
تودرشمشیر راندن باشی ومن در سراندازی

☆☆☆

ذوق‌خدنگش کزاوست‌جان‌مراحالها ‌ ‌ ‌ ‌ نگذرد از خاطرم گر گذرد سالها

☆☆☆ ‌ ‌ ‌ ‌ (کاتبی)

---

(۱) ترجمهٔ مجالس‌النفائس ، صفحهٔ ۴۷

پیکان زنگ خوردهٔ یار و سرشك خویش   در چشم ما چو سبزه و آب روان خوش است

(کاتبی) ✲✲✲

تیغ معشوق زعاشق سر و جان می‌طلبد   جان من دست زنان برسر پا آمده بود

(کاتبی) ✲✲✲✲

حدیث تیغ تو هر جا که در میان آمد   ز ذوق تشنه دلان آب در دهان آرند

(کاتبی) ✲✲✲✲

ای کاش تیر بر کشد و افکند بمن   تـا بیشتر بسینه افگار در رود

(کاتبی) ✲✲✲✲

هزار تیرم اگر برجگر بیندازد   دعا کنم که هزار دگر بیندازد

(کاتبی) ✲✲✲✲

می زنی صیقـل بخـونم تیغ را   زنگش از رو رنگم از رو میبری

(بساطی) ✲✲✲

شدیم کشته هنوز از تو ام سرافکنده   سر از خجالت تیغت بپیش افکنده

(بساطی) ✲✲✲✲

پیش تیغ تو روان جان و سر اندر بازیم   هر که شد کشته‌شمشیر غمت محترم است

(قاسم‌الانوار) ✲✲✲✲

ایکه هردم میکشی تیغی بقصدخون من   گر بقتل من تو خوشدل میشوی تأخیر چیست

(خیالی) ✲✲✲

چو پیکانم زند برسینه بنماید لب شیرین   چه خوش گفتند کز دنبالهٔ هر نیش نوش آید

(امیرهمایون) ✲✲✲✲

در آرزوی خنجر خورشید پیکری   هر استخوان پهلوی من گشته خنجری

(امیرهمایون) ✲✲✲✲

چو پیکانش خلد در سینه خون از دیده بیش آید
بلی چون چشمه را کاوند آب او شود افزون

(امیرهمایون) ✲✲✲✲

تیر تو راست آمد و در جان ما نشست شکر خدا که آنهم ازاین خسته‌دل نخست

(طوسی) ☆☆☆

تیرت نشست پهلوی دل گفتمش دلا خوشوقت‌باش‌زانکه‌تراهم‌همین‌خوشست

(طوسی) ☆☆☆

تیغت که دمبدم بدلم زو بلا رسد خوش دولتی بود که بسرقت ما رسد

(طوسی) ☆☆☆

گر بار دگر تیغ بدست تو ببینم تا سر ننهم پیش تو از پا ننشینم

(طوسی) ☆☆☆

گفتمش تیغ توایدوست بگو درخور کیست
تیغ برداشت کــه بسیار مگو خودرادان

(طوسی)

هرچنددرخیلی ازموارد استعمال اصطلاحات رزمی مجازی است ولی اساس آن همان‌مرد بودن معشوق وسپاهی بودن اوست.

دیگرازصفاتی که در غزل اینوره برای معشوق ذکرمیشود، ودرنظر کسی که ازنوع معشوق واحوال اجتماعی زمان آگاه نباشد غریب میآید، مستی‌وشراب‌خواری وحتی عربده جوئی‌معشوق‌است. ترکان‌خوبروئی که برای‌خدمت خریداری یا اجیر میشدند غالباً درمحافل عیش وبزم ساقی‌مجلس‌بودند. اینهمه‌اوصاف‌ومضامین که درباره ساقی ودلبری اودرغزلیات‌ماست ازآنجاست. این‌خوبرویان، ونیز کسان دیگری که موردعلاقهٔ صاحبدلان‌بودند، گاه خودنیزدرباده‌خواری‌شرکت‌می‌جستند وپیداست که مستی ایشان وآنچه درعالم مستی‌میکردند درنظرعشاق پسندیده بود. ازاینجاست که مستی وآشفتگی سر و روی وعربده‌جوئی از اوصاف شایع معشوق است. ازنمونه‌های این مضمون یکی‌غزلی است ازامیر خسرو که مطلع آن اینست:

شراب خورده‌وناشسته روی‌وخوابزده هزار طنعــهٔ خوبی بــر آفتـاب زده

غزل حافظ نیزبااین مطلع معروف‌است:

زلف‌آشفته‌وخوی کرده‌وخندان‌لب‌ومست پیرهن‌چاك‌وغزلخوان‌وصراحی‌دردست

وازشعرای ایندوره امیر همایون اسفراینی گوید :

مست می آمد ، کله کج کرده ، دامن بر زده

تاب رخسارش بجان خویش خرمن برزده(؟)

کرده باهر کس تواضع دیده چون ناگه مرا

چین فکنده بر جبین و دست بر خنجر زده

قاسم الانوار گوید :

زخوبان عربده خوش باشد، ای جان بیا با عربده در بزم مستان

لطف الله نشابوری گوید :

اگرچه قصد جان وغارت دل از آن ترکان سرمستست مارا

نرنجم گرچه برمامیکشی تیغ که برمستان نگیرد کس خطارا

سایر مضامین غزل عاشقانه

گذشته از مضامین عمده‌ای که ذکرشد یعنی وصف جمال و کمال معشوق ، بی‌وفائی او ، جوروستم او ، دلبری وطنازی او ، دلباختگی و سوزوگداز ورنج و محنت عاشق ، درغزل عاشقانه ازعشق ، وجلال وقدمت ودشواری طریق آن ، و از جور و مزاحمت رقیب ، پند ناصح و ملامتگر ، خدعهٔ دهر و فریب روزگار ، نامه وپیك وقاصد ، تمنای وصال و گله از فراق ، جدال عقل وعشق و مضامینی که ازاین معانی میزاید سخن میرود ، وگاه شاعرهمین معانی وغالباً آنچه راکه راجع بوصف حال خوداست درجامهٔ تمثیلات واصطلاحات مستعار ایراد میکند. چنانکه درنظر او بلبل مینالد وقمری میزارد وگل گریبان دریده میآید و باغبان تماشائی را درباغ نمیگذارد و گلچین برگل رحم نمیکند وشمع تا صبح میگدازد وعاشق را میسوزد وپروانه درپای معشوق جان می‌سپرد و صبا ازکوی معشوق نسیم میآورد وسرو از بی‌وفائی روزگار دامن فراهم چیده وسوسن ده زبان بثنای معشوق گشوده...

تشخص معانی درغزل

دراینجا اشاره بااین نکته بیفایده نیست که درشعرفارسی بتدریج بعضی ازمعانی

استقلال و تشخص یافته‌اند(۱) و شاعر از آنها چنان یاد میکند که گوئی فردی مستقل و مشخص را در نظر دارد . این نوع استقلال و شخصیت بخشیدن بمعانی از همان اوائل در شعر فارسی دیده میشود، چنانکه فرخی از «عشق» چنین یاد میکند:

هر روز مرا «عشق» نگاری بسر آید　　در باز کند ناگه و گستاخ در آید
ور در بدو سه قفل گران سنگ ببندم　　ره جوید و چون مور چه از خاك بر آید

و با دل خود چنین میگوید :

ای «دل» من ترا بشارت باد　　که ترا من بدوست خواهم داد
تا نگوئی که مر مرا نفرست　　که کسی دل بدوست نفرستاد

این نوع تشخص معانی بتدریج در شعر فارسی توسعه یافت ، تا آنجا که شاعری از متأخرین چنین گفته است :

دل بدستم بود میگشتم بگرد کوی یار　　بی‌خبر بودم نمیدانم کجا افتاده است

و دیگری دل را چنان از وجود خویش مجزا کرده که آنرا حتی رقیب خود شمرده :

دلا بی من چه میکردی تو در کوی حبیب من　　الهی خون شوی ایدل تو هم گشتی رقیب من

در دوره‌ای که مورد گفتگوی ماست از بسیاری معانی غزل چون صبر و دل و عقل و عشق و فریاد و اشك چنان سخن میرود که گوئی وجودی قائم بالذات و مستقلند ابیات ذیل نمونه‌ای از اینگونه تشخص معانی است :

رفتی سوی شهر عدم ای صبر و منهم میروم　　بهر من آنجا چون رسی بنیاد افکن خانه‌ای
(کاتبی)

☆☆☆

بغمش جان فروختی ای دل　　بود سودا ترا و سود مرا
(کاتبی)

☆☆☆

ای اشك مرا از سر کویش خبری گوی　　زانروی که بسیار دویدی تو در این کوی
(خیالی)

☆☆☆

جان بر لب آمد، آفت جان را خبر کنید　　ای آه و ناله هم نفسان را خبر کنید
(امیر همایون)

☆☆☆

۱- Personification des idées

در ره عشق آن دو لب پای دلم زد آبله هست در این سفر مرا گام یکی و کام دو

(میر مفلسی) ☆☆☆

ز بس خود را مدام اندوهگین و ناتوان بینم کشد از طعنه ام دل گر کسی را شادمان بینم

(امیر همایون) ☆☆☆

دلا بکوی وفا میروی و تن آنجاست بهر بلا که رسی باز پرس احوالش

(کاتبی) ☆☆☆

دلم که رفت بکویش دگر نیامد باز بگشت رفت غریبی و خانه را گم کرد

(کاتبی) ☆☆☆

ما حال دل از گریه بجائی نرساندیم ای ناله تو شاید که بجائی برسانی

گذشته از غزل در بعضی آثار دیگر نیز همین تشخص معانی را ملاحظه میکنیم، چنانکه صاحب مجالس العشاق درمقدمهٔ مبسوطی که در کتاب خود آورده در توحید حسن و عشق و حزن میگوید که عقل سه صفت داشت: شناخت حق، شناخت خود، شناخت معدوم. از این سه شناخت بترتیب حسن و عشق و حزن بوجود آمد. سپس دربارهٔ هریك ازین معانی مانند اشخاص اصیل و مستقل سخن میگوید. مثلا میگوید: «حسن» بایوسف در آمیخت و «عشق» در جان زلیخا فرود آمد و «حزن» بکنعان روی آورشد و ملازم یعقوب گردید (۱).

همین نوع تشخص معانی را درمثنوی «دستور عشاق» فتاحی مشاهده میکنیم، چه سراسر این مثنوی داستانی است مستعار که اشخاص آن عقل و عشق و حسن و صبر ودل و زلف و نظر و همت و امثال این معانی اند. (۲). وجود مناظرات منظومی از قبیل «حسن و عشق» کاتبی که قهرمانان آن معانی مجردند باز نشانی از همین معنی است.

ب ـ غزل عرفانی

چنانکه سابقاً گذشت در این عصر تصوف و عرفان رواجی خاص داشت و بساط فقر و درویشی و خانقاه و لنگر درهر گوشه و کنار دایر بود و عرفا و متصوفه

---

(۱) مجالس العشاق صفحهٔ ۸ـ۵ (۲) رجوع شود بفصل مثنوی از این کتاب

مورد توجه واقبال امراء و بزرگان قرارداشتند . درحقیقت مسائل عرفانی دراین‌دوره جزوفرهنگ عمومی بشمارمیآمد وهر کس که بابحث معارف ومطالعهٔ کتاب مأنوس بود ازمعانی عرفانی وعوالم درویشان بی‌خبر نمیماند . حتی عوام نیزاز گفت وشنود این معانی بر کنار نبودند .

نزدیکی عشق وعرفان محتاج بتوضیح نیست ، چه‌عرفان‌اساساً جزعشق نیست، وپیداست که زبان شعربرای ادای اینگونه معانی تاچه‌اندازه مناسب‌است. ازاین‌رودر کشورما پیوسته بهترین وسیلهٔ ابرازمعانی‌عارفانه شعربوده‌است. ارتباط وپیوستگی وامتزاج میان مضامین عاشقانهٔ شعرومعانی‌عارفانه‌آن روزبروز بیشترشد تاآنجا که دربیان بعضی شعرا مانند نعمة‌الله ولی ومغربی‌تبریزی وقاسم‌الانوار تفکیك آنها از یکدیگر دشوار است .

گذشته ازشعرائی که خودسالك طریق عرفان‌بوده‌اند وشعر ایشان درمضامین عرفانی‌طبیعی‌است، شاعران دیگر نیز بنابرآنچه درغزل معمول‌بوده‌ازآوردن‌اینگونه مضامین خودداری نکرده‌اند . همانطور که بسیاری ازاصطلاحات و مضامین غزل بتدریج ثابت ومتحجرشده وغزلسرایان اخیربدون احساس واقعی فقط بتقلید قدما و پیروی شیوهٔ معمول زمان آنهـا را درشعر خود بکار برده‌اند ، اینگونه مضامین و اصطلاحات عرفانی را نیزغالباً بهمان روش درشعرخود گنجانده‌اند .

تعبیر عرفانی اشعار

ازنتایج شیوع فوق‌العادهٔ عرفان و ورود مضامین واصطلاحات‌آن‌درغزل‌این دوره یکی تعبیرات‌عرفانی است که برای‌ابیات‌غزل‌قائل میشدند- حتی‌اگرغزل‌صورت عرفانی‌هم‌نداشت. درمورد بعضی اشعار برای‌تعبیرات‌عرفانی بتأویلات بعیددست‌میزدند. صاحب مجالس‌العشاق مینویسد که چون شیخ کمال خجندی این مطلع‌را گفت :

چشم اگراین است وابرو این وناز وشیوه این
الوداع ای زهد وتقوی، الوداع ای‌عقل‌ودین

مولانا محمد مغربی باورسیدواورا گفت : «شیخ بسیار بزرگند، چرا باید شعری گفت

که محملی غیرمجاز نداشته باشد؟» ولی مولانا کمال توضیح داد که «چشم عین است، پس ذات قدیم میتوان از آن اراده کرد، وابرو حاجب است... اراده میتوان کرد...»(۱) مولانا انصاف داد که چنین است. ازاین داستان برمیآید که تعبیر عرفانی اشعار تاچه اندازه شیوع داشته است.

شاعران متصوف

در تذکرههای زمان غالباً بذکر آشنائی شعرا باتصوف وعرفان برمیخوریم. عدهای ازاین شاعران درتصوف قدری عالی داشتهاند. میر مخدوم وحافظ سعد، از مریدان قاسم الانوار، وخواجه ابوالوفاء ملقب بپیر فرشته ومولانا حسین خوارزمی مرید خواجه ابوالوفاء ومولانا یحیی سیبك ومولانا محمد جامی (برادر جامی معروف) ودرویش منصور سبزواری ومولانا حافظ علی جامی و خواجه موید مهنه و خواجه یوسف برهان ودرویش نازکی ومولانا نظام ومولانا مقیمی وامیرحسین اردشیر از شعرای اینددوره بگفتهٔ امیرعلیشیر درطریق عرفان سلوك میکردند. مغربی تبریزی و لطف الله نشابوری را نیز براین عده اضافه باید کرد، واینان جزء شعرائی مانند شاه نعمة الله ولی وقاسم الانوار تبریزی وشیخ کمال خجندی وشیخ آذری اند که خود مقام ارشاد وهدایت داشتند و ازاقطاب زمان بشمار میرفتند.

مضامین غزلیات عرفانی

مهمترین مضمون غزلیات عرفانی ایندوره وحدت وجود است که ازارکان معنوی تصوف است ودرشعرفارسی نیزسابقهٔ قدیم دارد وشاعران عرفانسرای ایندوره آنرا بصور گوناگون و درجامهٔ تعبیرات مختلف ادا کردهاند. قسمت عمدهٔ مضامین غزل بعضی ازشعرای ایندوره همین معنی است، چنانکه اگروحدت وجود ومضامین متفرع ازآن را ازغزل مغربی وشاه نعمة الله ولی بردارند معنی قابلی باقی نمیماند. اتحادعابد ومعبود وعاشق ومعشوق وقاصد ومقصود وناظر ومنظور وساجد ومسجود وخالق و مخلوق وطالب ومطلوب وغایب ومشهود وناصر ومنصور وحامد ومحمود ومست و

---

(۱) مجالس العشاق، صفحهٔ ۱۵۰. ظاهراً دراصل نسخه حذفی روی دادهاست.

مخمور وشاه ودستور وفانی وباقی و آدم وعالم وموسی وفرعون وظاهر وباطن وذره و آفتاب وحتی موجود ومعدوم و نظایراین معانی درغزلیات عرفانی این‌دووه بوفور بیان شده‌است .

گذشته ازوحدت‌وجود، توحیدحق‌و نعت خالق، وفنا درراه معشوق‌وعبودیت دربرابر وی، ومقام سلطانی درویشان و گدائی پادشاهان، وشطحیاتی‌چون اناالحق منصورحلاج، وجلوهٔ معشوق‌درصور گوناگون،وتعظیم عشق، وترك لذات‌این‌جهان وانقطاع ازدنیا، وتکریم‌پیر، ووصف قوت عشق‌وضعف‌عقل، ولزوم رستن ازخلق و پیوستن‌بحق، وستایش مستی‌وشیدائی‌ومدح دردمندی‌ازمضامین‌عمدهٔ غزلیات‌عرفانی این دوره‌است .

انواع غزل عرفانی

غزلهای عرفانی این دوره ازحیث مضامین‌وسبك ادا یکسان‌نیست. یك قسمت ازغزلهای عارفانه غزلهائی‌است که درآنها معانی عرفانی وعاشقانه بهم‌آمیخته‌است‌و غالباً مضامین‌عرفانی آنها درجامهٔ عبارات واصطلاحات عاشقانه اداشده. این‌نوع‌غزل عرفانی که نوع عمدهٔ غزلیات عارفانه وخالی‌ازمصطلحات خشگ عرفانی است‌نسبت بسایرانواع لطیف‌تروپرشورتروشیرین‌تر است . دراین نوع ، گاه اشارات عرفانی شاعراندك است وغزل بیشترعاشقانه مینماید ، وگاه غزل سراسرعارفانه است امـا تعبیرات‌ومصطلحات‌همه‌عاشقانه‌است.

ذیلاً چند نمونه از غزل عرفانی عاشقانه میآورم :

ازقاسم‌الانوار تبریزی :

چون‌نور رخت‌ازهمه‌روظاهروپیداست ذرات جهـان را بولای تـو تولاست
آن زلف دلاویز برآن روی دل‌افروز آشوب جهان آمد و سر فتنهٔ غوغاست
دل راز جهان هیچ تمنای دگر نیست جز دولت درد تو که‌آن مقصداقصاست
صد خرقه بیك جرعه دهد صوفی صافی از جام می عشق تو کان باده مصفاست
بالات چو دیـدیم دل از دست بـدادیم دلرا چه گناهست که این فتنه زبالاست

چون شاهدو مشهود یکی دیدم ودانست — در مذهب من اسم همه عین مسماست
ای جان تو اگــر طالب یاری بحقیقت — با درد در آمیز که آن عین مداواست
از ضعف دل و زردی رخسار میندیش — در عشق قدم‌زن که زمعشوق‌مددهاست
زان حسن دلفروز ز شوق دل قاسم — چون‌شرح‌توان‌داد که ناید بصفت‌راست

درغزل ذیل ازمغربی تبریزی معانی عارفانه آشکارتر است :

هر سو که دویدیم همه روی تو دیدیم — هرجا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم
هرقبله کــه بگزید دل از بهر عبــادت — آن قبلــهٔ دل را خم ابروی تو دیدیم
هرسرو روانرا که‌در این گلشن‌دهراست — بررسته ببستان و لب جــوی تو دیدیم
از باد صبــا بوی خوشت دوش شنیدیم — با بــاد صبــا قافلهٔ بوی تو دیدیم
روی همه خوبان جهــان را بتماشــا — دیــدیم ولی آینــهٔ روی تو دیدیم
در دیـدهٔ شهــلای بتان همه عالم — کردیم نظر نرگس جادوی تو دیدیم
تا مهــر رخت در همــه ذرات بتابیــد — ذرات جهــانی را بتکاپــوی تو دیدیم
در ظــاهر و باطن بمجــاز و بحقیقت — خلق‌دوجهان را همه روسوی تو دیدیم
سر حلقــهٔ رندان خرابــات جهــان را — بر پــای دلش سلسلــهٔ مــوی تو دیدیم
از « مغربی » احوال مپرسید که او را — سودا زدهٔ طــرهٔ هنــدوی تو دیدیم

غزل ذیل ازخیالی نیزازهمان نوع‌است ولی‌تنوع معانی‌آن بیشتراست :

آن‌پریچهر که درپردهٔ جان مستوراست — شوخ‌چشمی‌است که‌هم ناظر وهم‌منظوراست
یار نزدیك تر از ماست بما در همه حال — گر بمعنی‌نگری، ورنه‌بصورت‌دوراست
همه در حلقهٔ وصلیم بجانــان لیکن — هر که مشغول‌بغیراست‌ازاومهجوراست
اختلاف نظر از ظلمت تأثیر هواست — ورنه بینائی اعیان همه از یك‌نوراست
هر که حلاج صفت کرد سری درسردار — دره عشق بهر حال رود منصور است
اینچنین کز می‌عشق‌است«خیالی»بیهوش — فرق اگرمی‌نکند سرز قدم معذوراست

نوع دیگراز غزلیات‌عرفانی اینده‌ره غزلیاتی‌است که‌درآنهامعانی‌عرفانی محض

در جامه اصطلاحات غیر عاشقانه بیان شده و فاقد شور و جذبه و لطفی است که در غزلیات نوع اول دیده میشود. بسیاری از غزلیات چنانست که گوئی شاعر رساله‌ای عرفانی را نظم کرده است. موضوع خاص و مضمون عمدهٔ این نوع غزلیات ظهور حق درعالم کائنات، وخروج کثرت‌ازوحدت، و کیفیت‌تعین موجودات،واصالت‌وجود، وعدم اصالت ماهیات، واتحاد همهٔ مظاهر خلق است.

یکی ازخصوصیات اینددسته ازغزلیات وفوراصطلاحات خشك عرفانی درآنها است. این نوع اصطلاحات که غالباً باروح غزل مناسبت ندارد بیشترحلقهٔ درس تصوف را بخاطر میآورد. اصطلاحاتی از قبیل: وجود، ماهیت، ذات، صفات، اسما، عین، نقطه، عقل کل، اسم اعظم، حدوث، قدم، شیئی، هویت، فنا و بقا، کثرت و وحدت، تعین، جوهر و غرض، مطلق، مقید، مضاف در غزلیات عرفانی نوع دوم بسیارشایع است. ذیلا چندنمونه ازاین جنس غزلیات را میآورم.

ازمغربی تبریزی:

چون یکی اصل جملهٔ عدد است — جنبش جمله سوی اصل خوداست
چون زیك جز یکی نشد صادر — پس‌یکی نیست آنچه‌راکه‌صداست
نیك‌وبد خوب وزشت و کهنه و نو — در جهانی است کاندرو عدداست
ورنه بیرون ز عالم عددی — نی نو و کهنه و نه نیك و بداست
احمد اندر ولایت احدی — نیست‌احمدکه‌هرچه‌هست‌احداست
ابد اندر سرای او ازلست — ازل اندر جهان ما ابد است
هست هستی بیان دریائی — که مر اورا همیشه جزر ومداست
باطن بحر جملگی آب است — ظاهر بحر سر بسر زبد است
«مغربی» هرکه غرق این دریاست — آرمیده ز دانش و خبر است

ازنعمةالله ولی:

نقطه دردایره نمود و نبود — بلکه‌آن نقطه دایره بنمود
نقطه در دور دایره باشد — نزدآنکس که دایره پیمود

اول و آخرش بهم پیوست   نقطه چون ختم دایره فرمود
دایره چون تمام شد پرگار   سر و پا را بهم نهاد آسود
بوجودیم و بی وجود همه   بی وجودیم ما و تو موجود
همه عالم خیال او گفتم   باز دیدم خیال او او بود
خوشتر از گفته‌های سید ما   «نعمة‌الله» دگر سخن نشنود

درحقیقت باید گفت که عرفان فلسفی که از مدتها قبل توسط محیی الدین ابن‌العربی تدوین شده و در کتاب آمد بتدریج در شعر راه یافت و شعرا سعی کردند همان عرفان علمی را بصورت منظوم ادا نمایند. اینگونه معانی خشک عرفانی نه تنها در غزل دیده میشود بلکه در مثنوی و قصیده و سایر انواع شعر نیز فراوان است. ازجمله شیخ آذری ترجیع بندی سروده است در سیزده بند و هفتاد و هشت بیت که مطلع آن اینست:

عشق بایست یا اولوالالباب   فاتحوا من مفاتح الابواب

و بند ترجیع آن این:

برفروز ای چراغ صبح وصال   تا برم ره بمنزل اول

این ترجیع بند درحقیقت یك رسالهٔ کوچك عرفانی منظوم است که در آن از ظهور حق در عالم ماهیات، و تعین موجودات، و خروج انواع کثیر از وجود واحد، و مراتب وجود از عقل و نفس و هیولی، و مراحل سلوك و مراحل صفات، و قوس صعودی و نزولی خلقت، و مقام عشق و امثال این مضامین سخن رفته است. نیز حکیم ترمذی ترجیع بندی دارد در دوازده بند با این مطلع:

یار برداشت پرده را از رو   عاشقان لااله الاهو

و بند ترجیع اینست:

که جز او نیست درجهان موجود   دایم او بود و هست و خواهد بود

دراین ترجیع بند از مقام عشق و کمال آن و وحدت عاشق و معشوق و تجلی ذات و صفات و بی اعتباری تکثر و تنوع موجودات و لزوم ترك نفس و وجوب اشتغال بعشق و نظایر این معانی

سخن گفته . دردیوان نعمةالله ولی قصاید و ترجیعات و مثنویهائی ازاین قبیل فراوان است . این چند بیت ازیکی ازمثنویهای اوست :

مظهر اعیان ما ارواح ما — مظهر ارواح ما اشباح ما
ظل اعیانند ارواح همه — ظل ارواحند اشباح همه
باز اعیان ظل اسماء حقند — باز اسماء ظل ذات مطلقند
ذات او در اسم پیدا آمده — اسم در اعیان هویدا آمده
اسم وعین وروح وجسم این هرچهار — ظل یك ذاتند ، نیکو یاد دار
جمله موجودند اما بی وجود — بی وجود اینها کجا خواهند بود
او بخود قائم همه قائم باو — هر چه باشد باشد آن دائم باو
در وجود و در عدم هر شیئی بود — بی شکی موجود باشد ازوجود...

واین چند بیت ازیکی ازقصاید عرفانی اوست (۱) :

دردوعالم چون یکی دارندهٔ اشیاء بود — هریکی درذات آن یکتای بی همتابود
جنبش دریااگر چه موج خوانندش ولی — در حقیقت موج دریا عین آن دریا بود
عقل کل موجود گشت اول بامر کردگار — نفس کل زو گشت ظاهر اینسخن پیدابود
عرش اعظم کرسی حق، عقل و نفس آمد پدید — اطلس است و ثابتات و تحت او اینهابود
پس ز نفس وعقل کل آمد هیولا در وجود — همچو نطفه کز وجود آدم وحوا بود
چون ز حکمت نه فلك جنبان شد از امر اله — این طبایع زان سبب افتاده و برپابود
آتش است و بادو آب و خاك ای یار عزیز — فعلشان صفراوخون و بلغم وسودا بود

نوع دیگر ازغزلیات ایندوره که جنبهٔ عرفانی آن غالب است غزلیاتی است که شاعردرآن بنوعی مباهات ومفاخرهٔ مستانه ورجزعرفانی میپردازد ومضمون آنها از جنس شطحیات عرفاست . این نوع غزلیات غالباً خواننده را بیادغزلیات دیوان شمس

(۱) هرچند موضوع این فصل «غزل عرفانی» است اما چون «شعرعرفانی» برای احترازتکرار بعداً مورد بحث قرار نخواهد گرفت اشاره ای بانواع دیگر شعر عرفانی را بیمورد ندید .

میاندازد . نعمةالله ولی ازاین قبیل غزلیات بسیاردارد ومیتوان گفت بیشترغزلیات‌او ازاین جنس‌است . دردیوان مغربی نیزازاین قبیل‌میتوان‌یافت.

غزل ذیل از نعمةالله ولی از جملهٔ این نوع است .

نور بسیط لمعه‌ای از آفتاب ماست — بحر محیط جرعهٔ جام شراب ماست

قانون علم کلی و کشاف عقل کل — حرفی زدفترو ورقی‌از کتاب ماست

تا بوسه داده‌ایم رکاب جلال او — سرخیل عاشقان‌جهان‌دررکاب‌ماست

روح‌القدس‌بسته میان همچوخادمان — درروزوشب‌مجاوردرگاه‌وباب‌ماست

زلفی که رفت درسرسودای اوجهان — برروی‌ماست‌واله نودرپیچ‌وتاب‌ماست

هر قطره‌ای که غرقهٔ دریای ما بود — ازماش‌میشمار که موج‌وحباب‌ماست

داریم « نعمةالله » و ازخلق بی‌نیاز — سلطان کاینات گدای جناب ماست.

ونیز این غزل درمفاخرهٔ عرفانی ازاوست :

ای عاشقان ای عاشقان من پیر را برنا کنم
ای‌تشنگان‌ای‌تشنگان من‌قطره را دریا کنم
ای طالبان ای طالبان کحال ملك حکمتم
من کور مادر زاد را در یك نظر بینا کنم
گر ابکمی آید برم در وی دمی‌چون بنگرم
چون‌طوطی‌شکرشکن‌شیرین‌وخوش‌گویا کنم
گرنفس بد فعلی کند گوشش بمالم درنفس
ور عقل درد سر دهد حالی ورا رسوا کنم
من رند کوی حیرتم سرمست جام وحدتم
زان در خرابات آمدم تا میکده یغما کنم
پروانهٔ شمعش منم جمعیت جمعش منم
من بلبلم در گلستان از عشق گل غوغا کنم
آمد ندا از لامکان کای سید آخر زمان
پنهان شواز هردوجهان تا برتوخود پیدا کنم

این غزل نیز از مغربی از این نوع است:

ما جام جهان نمای ذاتیم	ما مظهر جملهٔ صفاتیم
ما نسخهٔ نامـهٔ الهیم	ما گنج طلسم کایناتیم
ما صورت واجب الوجودیم	هم معنی جان ممکناتیم
هرچند که مجمل دو کونیم	تفصیل جمیع مجملاتیم
برتر ز مکان و در مکانیم	بیرون ز جهات و در جهاتیم
ما حاوی جملهٔ علومیم	کشاف جمیع مشکلاتیم
بیمار ضعیف را شفائیم	محبوس نحیف را نجاتیم
هم مغربی ایم و مشرق شمس	هم ظلمت و چشمهٔ حیاتیم

ج- غزلیات قلندرانه

هرچند نوع مهم غزلیات این دوره همان غزلیات عاشقانه و عارفانه است، میتوان نوع ثالثی نیز که از جهـة کثرت و اهمیت بپایهٔ دو نوع مذکور نیست افزود و آن غزلیاتی است که میتوان آنها را غزلیات قلندرانه خواند.

مضمون عمدهٔ این نوع غزلیات وصف رندی و مستی و طعن زهاد و صوفیان است. وصف باده و باده خواری و ذکر ساقی و احوال مستی در شعر این دوره تازه نیست. از همان زمانی که شعر فارسی آغاز شد این مضمون در ردیف مضامین عمدهٔ آن قرار گرفت. حرمت می و منع زهاد و سخت گیری محتسبین شعرا را بیش از پیش بذکر این مضامین و تلقین لذت ممنوع مستی برانگیخت . اما پس از چندی وصف می و مستی مانند بسیاری از مضامین و مصطلحات شعری متحجر شد و از راه تقلید در اشعار سایر گردید. در دورهٔ مورد بحث ما توصیف باده و ذکر میکده و پیر میخانه و وصف جمال ساقی و نیز مضامینی از قبیل دنیا را بجامی فروختن و توبه شکستن و دفتر و جامه در گرو می گذاشتن و ترك مدرسه کردن و بآستان پیر میکده روی آوردن و خدمت وی را کمر بستن و بفریب چشم ساقی از دست شدن ، از معانی عام و متداول غزل است. اما نظر بآنکه شاعر در ذکر معانی غالباً فاقد احساس واقعی است بیشتر متوجه اغراق میشود

وبباریك اندیشی ومضمون سازی می افتد .

اما مذمت صوفیان وطعن زهادنیز که نخست نتیجهٔ تزویروریای ایشان وملالت خاطر شاعران نازکدل بود و درادبیات ما اینهمه مضامین ظریف و نکته‌های باریك ازآن پدیدآمده است ، دراینده‌وره کمتربا احساس حقیقی شاعرهمراه است و غالباً آوردن این مضامین در شعر از جهت تداول و رواج آنها است . غزلیات قلندرانه گاه با مضامین عاشقـانه و گاه با شطحیات عارفانه و گـاه با معانی عبرت انگیز همراه است .

ذیلا چند نمونه ازاین نوع غزل میآورم .

ازشرف‌الدین علی یزدی درانکارزاهد وصوفی :

صوفی مباش منکررندان می پرست — کاندر پیاله پرتو روی حبیب هست
درآرزوی آنکه بگیرنددست‌دوست — بسیارسرفروشد و کس رانداد دست
انصاف محتسب بررندان درست شد — چون باهزاربت قدح باده‌می‌شکست
رنداست‌وجرعه‌ای‌می‌ازاسباب‌دنیوی — وانهم‌بیفکندز کف‌آندم که گشت‌مست
شیخست وصد هزار تعلق زنیك وبد — پیوسته‌درزحیرکه آن‌بیش‌واین کمست
وین طرفه ترکه‌مردم کوته‌نظر کنند — آنراخطاب عاصی‌واینرا خداپرست

از مغربی تبریزی :

از خانقه و صومعه و مدرسه رستیم — در کوی مغان بامی‌ومعشوق نشستیم
سجاده و تسبیح بیك سوی فگندیم — در خـدمت ترسا بچه زنار ببستیم
در مصطبه‌ها خرقهٔ سالوس دریدیم — در میکده ها توبهٔ ناموس شکستیم
از دانهٔ تسبیح شمـردن برهیدیم — وز دام صلاح و ورع وزهدبجستیم
در کوی‌مغان نیست‌شدیم‌ازهمه‌هستی — چون نیست‌شدیم‌ازهمه‌هستی همه‌هستیم
زین‌پس‌مطلب‌هیچ‌زماداناش‌وفرهنگ — ای عاقل هشیار که ماعاشق ومستیم
المنة لله کـه از این نفس پرستی — رستیم بکلی و کنون باده پرستیم

ما مست و خرابیم و طلبکار شرابیم — با آنکه چو ما مست و خرابست خوشستیم
تا «مغربی» ازمجلس ما رخت بدر برد — او بود حجاب ره ما رفت و برستیم

از لطف‌الله نشابوری :

درین مسکن من مسکین که هستم — نپنداری که هشیارم ، که مستم
نه ترسا ام نه گبرم نه مسلمان — نمیدانم چه ام اینم که هستم
اگر کافر نیم در راه معنی — ولیك از روی صورت بت پرستم
مرید و مایل شوخان شنگم — نقیض و منکر شیخان کستم
ز پیوند خردمندان بریدم — بر رندان و قلاشان نشستم...
چو بد نامی و ناکامی گزیدم — ز بند کام و نام و ننگ رستم
بدستم تا بدم شیدا و عاشق — نه اکنون عاشق و شیدا و مستم

از نعمة‌الله ولی :

رفتم بدر خانهٔ میخانه نشستم — آن توبهٔ سنگین بیکی جرعه شکستم
گر عاقل مخمور مرا خواند بمجنون — منعش مکن ایعاشق سرمست که هستم
درهر دوجهان غیریکی راچو ندیدم — شك نیست که هم غیریکی را نپرستم
سرمست شرابم، نه که امروز چنینم — از روز ازل تا بابد عاشق و مستم
درخواب گرفتم سردستی که چه گویم — خوش نقش خیالی است که افتاد بدستم
گفتند که در کوی خرابات حضوریست — برخاستم و رفتم و آنجا بنشستم
سید کرمی کرد و مرا خواند ببنده — منهم کمر خدمت او چست ببستم

د ـ انواع دیگر

گذشته ازانواعی که برای غزل دراینصوره ذکرشد باید ازغزلیات حکیمانه‌و پندآمیزوغزلیاتی که موضوع آنها نعت خداو رسول‌است نام برد . غزل ذیل ازشیخ آذری ازنوع اول است :

هرمتاعی را دراین‌بازار نوعی‌قیمت‌است — قیمت مرد ایعزیز من بقدر همت است
ماخدا خواهیم،خواهی کعبه‌خواهی بتکده — خانهٔ اعمال ایدل بربناء نیت است

گرم و سرد راه دیدن کار عاشق پیشه نیست　　آرزو پرورد ناز کدل چه مرد غربت است
آذری سعی سعادت میکنی کار تو نیست　　این مثل نشنیده‌ای «هر چیز کار دولتست»؟

درغزل ذیل قاسم الانوار ملالت خود را ازاهل روزگار بیان کرده :

جان گنه کار است و مجرم ، رحمت جانان کجاست؟
قصهٔ طغیان ز حد شد، شیوهٔ غفران کجاست؟
محو گرداند گناه عالمی را در دمی
یارب این موج کرم وان بحر بی پایان کجاست؟
قصه فرعونیان از حد گذشت ای پیر عقل
طالب جانرا خبر کن ، موسی عمران کجاست؟
ظلمت بوجهل بگرفتست عالم سر بسر
ورد بودردا کجا شد ، صفوت سلمان کجاست؟
عالمی اخوان شیطانند با هم متفق
آخر ای دانا ، نشان نشأهٔ انسان کجاست؟
طاعت بی درد را هرگز نباشد چاشنی
نالهٔ مستان سرگردان بی سامان کجاست؟
« قاسمی » از دیو مردم نفرتی دارد عظیم
صولت غولان ز حد شد ، صدمت سلطان کجاست

غزل ذیل در نعت پیغمبر از شاه نعمة الله ولی است :

بیا ای مومن صادق ، بگو صلوات پیغمبر
اگر از جان شدی عاشق بگو صلوات پیغمبر
دل خود را منور کن ، جهانی پر زعنبر کن
دهان پر شهد و شکر کن بگو صلوات پیغمبر
اگر تو امت اوئی رضای او بجان جوئی
چو ما شاید اگر گوئی بگو صلوات پیغمبر

خرد بویش بجان بوید ، ملك مهرش بدل جوید
خدا صلوات او گوید ، بگو صلوات پیغمبر
بعرش و فرش و انس و جان دعای او کنند از جان
کریمانه تو در کرمان بگو صلوات پیغمبر...

انواعی که برای غزل در این دوره مذکور شد البته هیچ یك مستقل نیست ، چه درغزلیات چنانکه گفته شد وحدت مضمون وجود ندارد و شاعر درغزل بآسانی ازغم بشادی و از هجر بوصل میپردازد . تعیین انواعی برای غزل درحقیقت برحسب غلبه بعضی مضامین است ، والامعمولا هرغزل ازغالب مضامینی که برای انواع مختلف غزل ذکر شد نمونه‌ای در خود دارد .

۲ ـ مثنوی
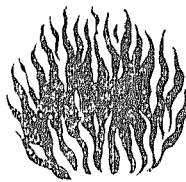
رواج مثنوی سرائی

در ایندوره سرودن مثنوی رواج تمام داشت و شعرای مثنوی گوی گذشته مانند فردوسی و نظامی و امیرخسرو و مولوی و حسن دهلوی چنانکه قبلا گذشت مورد توجه و تتبع شعرای زمان قرار داشتند و عده مثنویهائی که در ایندوره بتقلید استادان قدیم و یا مستقلا سروده شده کم نیست. از جمله میتوان مثنوی «انیس العارفین» قاسم الانوار، و دو مثنوی از شاه نعمة الله یکی در بحر رمل مسدس مقصور و دیگری در بحر خفیف مخذوف مخبون، و «دستور عشاق» و «شبستان خیال» فتاحی نشابوری، و «گوی و چوگان» عارفی هراتی، و مثنوی کوتاهی از لطف الله نشابوری در بحر سریع مطوی موقوف، و «تجنیسات» و «ذو بحرین» و «ذو قافیتین» و «حسن و عشق» و «ناظر و منظور» و «بهرام و گل اندام» و «محب و محبوب» کاتبی، و «خمسه» مولانا شرف خیابانی، و مثنویات مولانا آسی مشهدی در تتبع خمسه نظامی، و «تعبیر خواب» فتاحی نیشابوری، و «شمع و پروانه» و «عقل و عشق» و «فتح و فتوح» امیر یمین الدین نزل آبادی، و «زید و زینب» خواجه خضرشاه استرآبادی، و مثنوی حماسی «خاوران نامه» ابن حسام در فتوحات و تاریخ حیات علی بن ابیطالب (ع) را نام برد (۱).

ارزش مثنویات این دوره

همهٔ مثنویات این دوره باقی نمانده است، اما از آن مقدار که بجامانده و طبعاً بهترین مثنویات زمان است میتوان دانست که مثنوی نیز مشمول انحطاط عمومی شعر در ایندوره بوده است. هرچند ابیات شیوا و بعضی ابداعات لطیف در مثنویات ایندوره میتوان یافت، ولی رویهمرفته مثنویات اینزمان تکلف آمیز و فاقد طراوت و عاری از

(۱) رجوع شود بحبیب السیر، جزو سوم از جلد سوم، صفحهٔ ۲۱۳ و ۱۵۰؛ و تذکرهٔ دولتشاه صفحهٔ ۴۵۰؛ و ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۳ و ۱۳۵ و ۱۲

قوت لفظ و معنی است .

نوع مهم مثنوی در این دوره چنانکه از اسامی مثنویاتی که ذکر شد نیز برمیآید مثنوی حکائی است . در مثنویاتی هم که موضوع آنها معانی دیگری از قبیل عرفان و پند و حکمت است غالباً گوینده بقصه و داستان توسل میکند .

از آنجا که خصوصیات صوری شعر قبلا مورد مطالعه قرار گرفته و مضامین شعر نیز موضوع فصل دیگری است که خواهد آمد ، در اینجا بذکر مختصری دربارهٔ مثنویات معروف ایندوره که بآنها دست یافتم اکتفامیکنم و مثنوی های عشقی و عرفانی را مقدم میدارم .

۱ ـ مثنوی «گوی و چوگان» یا «حالنامه»

«گوی و چوگان» یا «حالنامه» منظومهٔ کوچکی است در ۵۰۱ بیت در بحر هزج مسدس اخرب مقبوض مخذوف یا مقصور (مفعول مفاعلن فعولن یا مفعول مفاعلن مفاعیل) که مولانا محمود عارفی هراتی شاعر این دوره (۱) آنرا بسال ۸۴۲ درسن ۵۰ سالگی بنام سلطان محمد (ظاهرا سلطان محمد بن بایسنقر) شروع کرده و در دو هفته بپایان آورده است ، چنانکه خود در خاتمه مثنوی گوید :

پنجاه گذشت سال عمرم	یك نیم شکست بال عمرم
چوگانی فکرت آزمودم	گوی سخن ازمیان ربودم
کردم بدو هفته بهر نامش	همچون مه چهارده تمامش
این نظم که چون دری است غلطان	زیبنده برای گوش سلطان
چون برعددش قلم نهادم	بر پانصد و یك رقم نهادم

شاعر ماده تاریخ اتمام آنرا «گوی خور» قرارداده :

ای آنکه معاینه ندانی	تاریخ بیان این معانی
چون کوکبهٔ سحر نماید	روشن بتو «گوی خور» نماید

(۱) برای شرح احوال وی رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه صفحات ۱۸ ، ۴۳۹ و ۴۴۰؛ وحبیب السیر، جزءسوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۱۵۰؛ وترجمهٔ مجالس النفائس صفحهٔ ۲۰ و ۱۹۴؛ وتاریخ ادبیات براون جلدسوم، صفحات ۴۳۰، ۴۹۰، ۴۹۷، ۴۹۵ ازمتن انگلیسی

عنوان «گوی و چوگان» از آنجاست که در این منظومه وصف بازی گوی و چوگان و هم مناظره‌ای میان گوی و چوگان آمده و شاعر هرجا توانسته این دو لفظ را در ادای معانی التزام نموده . خود شاعر آنرا حالنامه خوانده :

این نامه که ساختم تمامش — حالی شده «حالنامه» نامش

موضوع حالنامه

مضمون اصلی این مثنوی داستان عشق و جانبازی درویشی است نسبت بشاهزاده‌ای. منظومه باحمد خداوند باین بیت شروع میشود :

زان پیش که حسب حال گویم — از صانع ذوالجلال گویم

و پس از ابیاتی درمناجات و نعت رسول بوصف بهار میپردازد . سپس مناظره‌ای میان زمین و آسمان میآورد . آنگاه بثنای سلطان محمد که بظن غالب سلطان محمد بایسنقر است میپردازد . پس از این مقدمات اصل داستان شروع میشود :

شاهزاده‌ای چینی که بسیار زیباو آراسته‌است عازم بازی گوی و چوگان میگردد و ببازی مشغول میشود. درویشی از کنار میدان میگذرد و بشاهزاده دل میبازد. درویش غم خودرا پیش دوستی میبرد . دوست اورا میگوید که در این راه «سر باید باخت» . درویش عزم خودرا درجانبازی جزم میکند وروز دیگر باز بتماشای بازی شهزاده میرود . شهزاده که از حال او آگاه شده بدلبری گوی بسوی او میاندازد و نزد او میتازد. درویش باهزار شور و شیفتگی گوی را برمیدارد و باجان خون بشاهزاده تقدیم میکند ودرقدم شاهزاده میمیرد :

و آنگاه بگریه آه برداشت — وان گوی زخاك راه برداشت

چون بود زجام بیخودی مست — جان گوی صفت نهاد بردست

با گوی بدست شاه جان داد — جان خوشتر ازین کجا توان داد؟

سپس عارفی ابیاتی دربارهٔ کمال عشق و رمز آن میآورد و بخاتمه میپردازد. از خاتمهٔ مثنوی برمیآید که مشوق وی در سرودن این مثنوی همان سلطان محمد بوده و یك اسب و هزاردینار نیز ازاو صله یافته است .

نقد مثنوی گوی و چوگان

این منظومه از لحاظ سبك لفظی وروش بیان معانی تقلیدی است از نظامی و امیرخسرو . رویهمرفته لفظش درست و کلامش لطیف است. در سراسر آن حالت شور و سرمستی عاشقانه‌ای مشهود است . پیداست که گوینده مردی صاحب‌درد بوده و مثنوی را از سر حالی سروده .

حالنامه از حیث مضمون تازگی دارد، خاصه بعضی از قسمتهای آن مانند «راز گفتن درویش با گوی و چوگان» و «مناظرهٔ زمین و آسمان» کاملا بدیع است. پیداست شاعر تخیلی قوی داشته و قدرتی که درساختن مضامین متنوع از دو لفظ گــوی و چوگان نشان داده شایسته توجه‌است ، خاصه با درنظر گرفتن این معنی که باوجود کوششی که در این راه بکار برده مضامین غریب و دیرآشنا نیاورده و تشبیهات و استعارات و نکته پردازی‌هایش غالباً سهل‌الفهم ومطبوع است .

خصوصیات و نقائصی که اصولا در مثنویهای عشقی زبان فارسی وجود دارد در این مثنوی نیز یافت میشود ومیتوان آنهارا بطریق ذیل خلاصه نمود :

۱ـ رعایت نکردن طرح معین در تنظیم مطالب، چنانکه شاعر غالباً ازموضوع داستان خارج میشود و بمطالبی که باصل داستان مربوط نیست میپردازد . مناظرهٔ گوی‌وچوگان ومناظرهٔ زمین و آسمان و وصف بهار در این‌منظومه‌از این‌قبیل‌است. تنها بفحوای «الکلام یجرالکلام» میتوان محملی برای ذکر آنها یافت .

۲ـ اطناب . این کیفیت‌زادهٔ همان‌عدم رعایت طرح و نظم‌دقیق در بیان‌مطالب است . وقتی‌شاعر در بیان معانی خودرا بحدودی ملزم‌نسازدو اندیشه را درسیر خویش آزاد گذارد غالباً درادای موضوع تطویل روامیدارد و این عیب درغالب مثنویهای عاشقانهٔ ما دیده میشود . مثلا وقتی دوست درویش ویرا پریشان می بیند و میخواهد کیفیت حال را ازاوسئوال کند چنین میگوید :

گفتا که بگو چه حال داری — سودای که در خیال داری
گوی ذقن که در خیالت — گردید ور بوده گشت حالت

بهر که نشسته‌ای بدین‌روز	وز آتش کیستی بدین سوز
آخر توسگ کدام کوئی	آتش زدهٔ کدام روئی
تو مهر کدام ماه داری	تورو بکدام راه داری
تو صید کدام شهسواری	آهوی کدام لاله زاری
در عهد کدام بی وفائی	در عشق کدام دلربائی
این ناله‌و آه وزاریت چیست	بی‌صبری‌و بیقراریت چیست

اطناب درسؤال درمورد کسی که بابی‌صبری‌منتظر جواب است‌طبیعی نیست .

۳ـ اغراق‌ومبالغه وعدم‌رعایت کیفیات طبیعی ، چنانکه در این مثنوی‌درویش تنها بیك نظر که شاهزاده را می بیند چنان دل ازدست میدهد که بیخودوشوریده و پریشان و نالان‌و گریان‌بازمیگرددو هنوز جفائی ندیده وستمی نکشیده درپاسخ‌دوست خود که ازحال اومیپرسد چنین میگوید :

آن شیفته حال‌درجوابش	گریان بهزار اضطرابش
گفت‌ازرخ‌زردواشك‌آلم	معلوم کن و مپرس حالم
حال دل خویش رو برویم	گویددراشك‌من‌چه گویم
هم کار دلم بجان رسیده	هم‌کاردباستخوانش‌رسیده

منظومهٔ گوی‌وچوگان درسال ۱۹۳۱ بهمت ومقابله گرین شیلدزازروی چهار نسخه با حروف سربی در لندن بطبع رسیده‌است .

۲ ـ «دستورعشاق» یا «حسن‌ودل»

مثنوی «دستورعشاق» منظومه‌ایست بالغ برپنجهزار بیت در بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل یا مفاعیلن مفاعیلن فعولن) ، از آثار مولانا یحیی سیبك نیشابوری متخلص‌ومعروف به‌فتاحی ، متوفی بسال۸۵۲یا۸۵۳(۱)

(۱) برای ترجمهٔ حال این‌شاعررجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه،صفحات۴۱۷و۴۱۸؛ وترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحات ۱۳ و ۱۳۵؛ و حبیب‌السیر،جزءسوم ازجلدسوم، صفحهٔ ۱۰۸و۱۳۳؛ومقدمهٔ نسخهٔ چاپی‌این منظومه بقلم گرین شیلدز . ونیزرجوع‌شود بتذکرهٔ هفت‌اقلیم، درذکر نیشابور.

نام این مثنوی بتصریح خود شاعر« دستورعشاق» است :

بحمدالله که این«دستورعشاق» بپایان آمد از تأیید خلاق

اما چون موضوع این حکایت داستان عشق «حسن» و « دل » است بمثنوی «حسن و دل» نیزشهرت یافته وعنوان نسخهٔ چاپی آن چنین است :

« دستورعشاق یعنی قصهٔ شاهزاده حسن و شاهزاده دل» . تاریخ تصنیف این مثنوی «دارخرم» است که بحساب جمل ٨٤٠ میشود :

بپای روضهٔ بستان عـالم چوتاریخ‌تمامش«دارخرم»

وچنانکه فتاحی درمقدمه ذکرمیکندآنرا بخواهش دوستی که مشوق وی درتنظیم داستانی‌عشقی بوده‌است «ازخیال‌خویش» تألیف نموده‌است .

موضوع دستور عشاق

موضوع این مثنوی چنانکه گذشت ماجرای عشق شاهزاده ایست بنام «دل» با شاهزاده‌ای بنام «حسن» این داستان داستانی است مستعار که شاعردرآن معانی و تصورات رایج درغزل‌فارسی‌راتشخص‌بخشیده وجامهٔ‌زندگی‌پوشانیده‌وازسرگذشت آنها قصیده‌ای که همان‌قصهٔ عشق‌است پرداخته .

منظومه باین‌بیت درحمد خداوند شروع میشود :

بنام آنکه دلها را درآغاز بنام اوست‌حسن مطلع‌راز

وپس‌ازتفصیلی درباب وجود شوق دراجزاء عالم وحمد خالق وستایش عشق و نعت پیغمبر،وابیاتی‌درمناجات وسبب‌نظم کتاب، اصل داستان‌آغازمیشود(١). شرح داستان نظربتفصیل‌آن‌دراینجا ممکن‌نیست، فقط برای‌آنکه نوع داستان‌روشن شودعناوین قسمتی ازمثنوی را میآورم :

آغازداستان دروصف ملك اعظم «عقل»

صفت امیرزاده «دل»

---

(١) در نسخهٔ چاپی مقدمهٔ داستان که شامل این قسمتهاست درهـم و نا مرتب شده است .

صفت مشرف‌الممالك «نظر» وسیاحت اودر طلب آب حیوان
رسیدن «نظر» جاسوس بشهر «عافیت» ودیدن «ناموس»
روانه شدن «نظر» ازحصار «زهد» و رسیدن بشهر «هدایت» نزد «همت»
صفت شاهزاده «حسن»
رفتن «نظر» عیار با «رقیب» ناهموار بباغ «قامت» و شهر «دیدار»
مجلس نهادن «قامت» و مست کردن «رقیب» دیوسیرت
سپردن «قامت» «نظر» را بساق سیمین
آمدن «زلف» مشکبار بعزم شکار بگشت گلشن «رخسار» ودیدن «نظر» گرفتار
صفت شهر «دیدار» و گلشن «رخسار»
آگاه شدن «حسن» ازاحوال «غمزه» وطلب کردن او...

میتوان گفت هیچیك ازمضامینی که در اشعار عاشقانهٔ فارسی معمول شعراست ازاین داستان مستعار فوت نشده است.

درآخرداستان «خضر» با «دل» سخن میگوید و «اسرار این حکایت» یعنی تعبیراتی که ازاشخاص این داستان در نظر بوده‌است بیان میکند. شاعر مثنوی را پس ازیاد طاعونی کـه ظاهراً همان طاعون معروف سال ۸۳۸ است، و نعت رسول ومناجات باین بیت ختم میکند:

پی این روضهٔ بستان عالم   چوتاریخ تمامش «دار خرم»

نقد مثنوی

این مثنوی از حیث نوع داستان و قوت تخیل شاعر قابل توجه‌است. طرح داستان چنانکه ازبیان فتاحی برمیآید ابداع خوداوست:

بآخر پرده داران هدایت   برویم در گشادند ازعنایت
زره آورد مژده فکر ره دو   براه آورد فیض معنی نو
بدستم داستانی داد رنگین   بمعنی برده‌دست ازصورت‌چین
خیال انگیخت‌فکرم‌داستانی   خیال‌انگیزهر کلك وبیانی

امیدم هست از اهل معانی — که میبخشند جان‌از نکته‌دانی
که‌جان‌بخشند‌ترکیب نوم‌را — بجان‌بخشند‌طبع کژروم‌را (۱)

اما از حیث اسلوب بیان و کیفیت ادا این مثنوی رویهم‌رفته بی‌شورو ملال‌آوراست. نه از سلامت‌لفظ سعدی برخورداراست نه‌از‌لطف تخیل و پرمایگی نظامی و نه‌ازشور وحال مولوی. درحقیقت تقلید ضعیفی‌است از نظامی و امیرخسرو. عیوب عمدهٔ آنرا میتوان بطریق ذیل خلاصه نمود:

۱- تکلف. دولتشاه سمرقندی در بارهٔ مؤلف دستور عشاق چنین میگوید: «مولانا یحیی درصنایع شعرمبالغه دارد که‌بی‌آن سخنوری نمیکند». دراین مثنوی گذشته‌از‌تکلف درآوردن‌انواع‌صنایع‌بدیعی‌مانند اعنات‌و‌تجنیس و‌تضادو‌مطابقه(۲) کوشش شاعردریافتن نکته‌های تازه موجب تعقید کلام وی شده وازابیات‌آن کمتر احساس صفاو سادگی ولطف سخن میشود.

۲- اطناب.

۳- اغراق بیش‌ازحد (۳) و‌نمونه‌آن این بیت‌است دروصف قصری:

درودیوارش ازپاکی هرسنگ — نمودی تار مو از چند فرسنگ

۴- عیوب لفظی ازقبیل تتابع اضافات وسستی عبارات واغلاط دستوری (٤)

این مثنوی‌بهمت گرین شیلدز ازروی نسخه‌ای که درسال ۸۸۷ توسط محمود بن محمدالنیریزی کتابت شده درمطبعهٔ‌آفتاب برلین درسال ۱۹۲٦ میلادی با حروف سربی بااغلاط فاحش و سقطات فراوان بطبع رسیده ومقدمهٔ مختصری‌بزبان‌فارسی و انگلیسی بقلم گرین شیلدز دارد (٥).

---

(۱) صفحهٔ ۱۷

(۲) برای نمونه رجوع شود بصفحات ۱۹ و۵۷ و۳۱۱-۲۸۷دستورعشاق،وفصل صنایع بدیعی‌ازاین کتاب.

(۳) برای مثال رجوع شود بصفحات ۱۸و۲۰ درصفت دل وصفت عقل

(٤) رجوع شود بفصل انحطاط شعر از این‌کتاب

(٥) راجع بتراجم وتقلیدهائی که ازاین مثنوی شده رجوع شود بهمین مقدمه

«حسن و دل» منثور

فتاحی منظومهٔ طویل دستور عشاق را در رسالهٔ منثور کوچکی موسوم به «حسن‌ودل» تلخیص کرده‌است. این رساله با نثر مسجع ولی بسیار روشن و شیوا و موجز تحریرشده و فاقد کلیهٔ عیوبی است که در حسن‌ودل منظوم موجود است. نسخ خطی آن کم نیست و آنرا باید از آثار ادبی بسیار خوب این‌دوره محسوب داشت. برای نمونه چند سطری از آغاز آنرا میاورم:

«... درشهر یونان پادشاهی بود عقل نام او، تمام دیار مغرب مسخر احکام او، ازهیچ مراد برخاطر بندی نداشت، جز آنکه از بهر قائم مقام فرزندی نداشت. آخر خدایتعالی فرزند دلفروزی دادش، و پادشاه دلاور دل نام نهادش. بعد از آنکه دل را بتربیت عقل دادو شایستهٔ صدر پادشاهی شد، عقل را حصاری بوددرغایت استحکام، آنرا قلعهٔ بدن نام، دلرا بپادشاهی در آن‌قلعه نامزد کردند... بعدازچند گاهی که دل درصدر مملکت مکان گرفت و عالم را بآثار عدل آبادان کرد، شبی ندما درمجلس او تواریخ میخواندند ودر اثنای آن چنین بزبان راندند که خدایتعالی از بهشت جاودان دراین جهان چشمه‌ای آب دارد که آنرا آب حیات خوانند، و کسانی که از آن آب بیاشامند زندهٔ جاوید مانند. دلرا تشنگی آن آب غالب شد و سر چشمه را از ندما طالب شد ...» (۱)

۲ـ مثنوی «انیس العارفین»

این مثنوی منظومه‌ایست عرفانی ازتصنیفات سید قاسم‌الانوار تبریزی متوفی در ۸۳۷ (۲)، در بحر رمل مسدس مقصور یامحذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات یافاعلاتن

(۱) مولانا یحیی سیبک چنانکه ازعبارت مجالس النفائس برمیاید منظومهٔ «شبستان خیال» را نیز بنثر تلخیص کرده‌است، ولی نگارنده بهیچ‌یک از نثر و نظم آن دسترس نیافتم. رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۳ و ۱۳۵

(۲) برای شرح احوال قاسم‌الانوار رجوع شود بحبیب السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحات ۸۸ و ۹۱ و ۹۳ و ۹۹؛ و ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحات ٦ و ۱۸۳؛ و تذکرهٔ دولتشاه، صفحات ۳۵۲ـ۳٤٦؛ و نفحات الانس طبع طهران، صفحه ۳۸۷؛ و مجمع الفصحاء، جلد دوم، صفحه ۲۷؛ و ریاض العارفین، چاپ تهران، صفحهٔ ۲۰٦ـ۲۰٤؛ و تاریخ ادبیات براون، صفحات ٤۸٦ـ٤۷۳ از متن انگلیسی

فاعلاتن فاعلن) ومجموع ابیات آن ۵۰۷ بیت است و نام آنرا خود شاعر درمنظومه بدینطریق تعیین نموده :

خوش نماید گردهم ترتیب این	نسخه‌ای نامش «انیس العارفین»

موضوع مثنوی

این مثنوی مقدمهٔ منثوری در حمد خداوند دارد وشروع آن چنین است : «منت خدایرا جلت عظمته وعلت کلمته که بشعشعهٔ انوار شموس ارواح اقمار قلوب انسانرا، یعنی سیارات سمواوات نفوس ایشانرا، بحکم قدم ازعالم عدم موجود گردانید...» پس ازاین مقدمه که درحدود ۳۵۰ کلمه است خود مثنوی باابیات ذیل درمناجات شروع میشود:

یامغیث المذنبین معطی السؤال	یا انیس العاشقین یا ذالجلال
ای زعشقت هردلی را مشکلی	وی زشوقت درجنون هرعاقلی
در تماشای تو دل سودازده	سوز عشقت آتشی درمازده
ای جهان عقل وجان حیران تو	گوی دلها درخم چوگان تو
مرغ جان در دام عشقت پای بند	هر که سودای تو دارد سربلند

پس از مناجات بنعت نبی (ص) میپردازد وسپس فصلی «فی الندامة والتاسف» وذکر خطایای گذشته خویش وفصلی «فی النصیحة علی الطالبین» میآورد، وبعداً سبب نظم کتاب را بیان میکند و از آنجا معلوم میشود که مقدمات نظم مثنوی درایام جوانی فراهم آمده است :

بنده را درعنفوان ، دور ازدیار	درد غربت جمع شد بادردیار
سال عمرم بیست یاخود بیش و کم	نور عرفان در دلم میزد علم
داشتم در کلبهٔ احزان خویش	صحبتی با زمرهٔ اخوان خویش
سایلی پرسید ازاین شوریده حال	دربیان روح ونفس ودل سؤال
نکته‌های بس لطیفم دست داد	گفتم اینرا کی توان ازدست داد
خوش نماید گرد هم ترتیب این	نسخه‌ای نامش «انیس العارفین».

پس ازآن دراصل موضوع شروع میکند وچنانکه خود اشاره مینماید موضوع آن

پاسخ پنج سئوال است :

واندرو گویم جواب ازپنج چیز	نفس وروح وقلب وعقل وعشق نیز
جمله انوار حقایق باشد آن	کاشف اسرار عاشق باشد آن

در توضیح این معانی از «معرفت ظهور نفس» آغاز مینماید واز نفس اماره ولوامه ومطمئنه وصفات آنها یاد میکند. سپس در «معرفت عشق وعقل وقلب» سخن میگوید وگاه برای تأیید آنچه میگوید داستانی میآورد . ازاین جمله است حکایتی در ملاقات شیخ صفی الدین اردبیلی با شیخ سعدی . مثنوی پس ازچند «فایده» باین ابیات در مرتبت عشق ختم میشود:

گر ز عشقت یك مدد گردد ندیم	میتوانی بردن این بار عظیم
زانکه وصف اوست این عشق ای جواد	خواه حُبّش نام کن خواهی وداد
خود بخود بر خویش عاشق گشت دوست	بلکه عشق وعاشق و معشوق اوست
غیر او را من نمی بینم وجود	پیش او زانست جانم در سجود
نور او بگرفت عالم را تمام	دیده بگشا تا ببینی والسلام

نقد مثنوی

این مثنوی ازحیث طرز بیان وسبك ادای معانی تقلیدی است ازمثنوی مولانا جلال الدین؛ امااز حیث اسلوب لفظی وترکیب عبارات میان مثنوی ملای روم وبوستان سعدی قراردارد وازنظامی کمتر اثری در آن هویداست. درحقیقت درروانی واستحکام ابیات بیشتر ببوستان سعدی شبیه است، اما شورعارفانهٔ آن مثنوی ملای روم را بخاطر میآورد . برخلاف مثنوی اخیرالذکر دراین مثنوی بیان مطالب پیرو نظم معینی است وشاعر کمتر ازشاخی بشاخی میرود . مضامین عرفانی آن همان مضامین متداول زمان است که مخلوطی ازعرفان سادهٔ قدیم وعرفان علمی محیی الدین ابن العربی است .

ازاشعار لطیف وبا حال این مثنوی یکی ابیاتی است که شاعر در بیان تأسف بر عمر گذشته و ندامت برخطایای ماضی خویش آورده است . چند بیت آنرا برای نمونه میآورم :

ای دریغا عمر من برباد شد
بر من از غفلت بسی بیداد شد

قدر نقد عمر را نشناختم
حسرتا کاین نقد را در باختم

داد غفلت روزگارم را بباد
داد، داد ازدست غفلت، داد داد

کرده‌ام حاصل بفکر نا صواب
زآرزوی نفس، حرمان و حجاب

حاصلم زین غم همه آه‌ست و بس
حسرتی دارم که جانکاه‌ست و بس

غصه دارم در دل از درد گناه
با که گویم قصهٔ خود، آه آه

درجهان کس آبرو جزمن نداد
زآتش شیطان چو خاک ره بباد

مرغ دل را دام دنیا صید کرد
خاطرم مشغول عمرو زید کرد...

گر کسی فسقی برد برمن گمان
زین بتر فسقی چه باشد در جهان

کز خداوند بحق غافل شدم
روزگاری پیرو باطل شدم ...

خود پدر میداد پندم بارها
بردلم بند آمدی آن بارها

بند بر پایش نهادم آهنین
با خرد مردم کند هرگز چنین؟

سالها در محنتش میداشتم
پاسبانرا دزد می پنداشتم

تاج عزت را فکندم از سرش
جامهٔ قطران فکندم در برش

مادر از بیداد من مظلوم ماند
وزجمال وجاه خود محروم ماند

ز آب روی خویشتن بد تاجدار
زآتش بیداد من شد خاکسار

از بهشت آوردمش در گلخنی
وز پلاسش دوختم پیراهنی

پیش‌ازاین رویش زخوبی بود ماه
گرد گلخن کردمویش چون سیاه

پیش‌ازاین گرمنعم وشهزاده بود
صد هزارش بنده و آزاده بود

ظلم و بیداد منش درویش کرد
محنت گلخن دلش را ریش کرد

بر برادر ظلم بی حد کرده‌ام
بر برادر نی که بر خود کرده‌ام

گشته‌ام از قبح فعل خویشتن
مستحق سنگسار مرد و زن

آرزوها شهد زهر آمیز بود
ظاهرش خوش باطنش خونریز بود

آنچه من کردم، بخود دارم روا
گر بسوزندم بنفط و بوریا

غول غفلت آتش غم بر فروخت	جمله اسبابم ز خشك و تر بسوخت
تیشه را از جهل بر پا برزدم	از که نالم چون بدست خود زدم...
اینهمه بـد ها که کردم عاقبت	داد یزدانـم طـریق عـافیت
جامهٔ عصیان برون کرد از تنم	داد از عرفـان خود پیراهنم...

٤ ـ مثنوی های شاه نعمةالله ولی

در دیوانی که از شاه نعمةاللهولی شاعرو عارف نامی ایندوره، متوفی بسال ۸۳٤(۱)، درتهران بطبع رسیده مثنوی بی نامی موجوداست دروزن رمل مسدس مقصور(فاعلاتن فاعلاتن فاعلات) ، بسیار درهم ومغشوش که بامثنویها و غزلیاتی از اوزان وبحور مختلف درهم آمیخته وقسمت عمدهٔ آن دراول دیوان (تا صفحه٤۸)ومختصری از آن نیزدر اواخردیوان(صفحات٤۹٦–٤۹۰) قراردارد. ظاهراً ابیات ذیل که دراول‌دیوان قرار دارد آغازاین مثنوی است :

خوش بگوای یار، بسم‌الله بگو	هرچه میجوئی ز بسم الله بجو
اسم جامع جامع اسما بـود	صـورت این اسم عین ما بود
ازمقام جمع روشن شد چوشمع	آنچه مخفی بود اندر جمع جمع
جملـهٔ اسما باعیـان رو نمود	صد هزار اسما ، مسمی یك وجود

سبك بیان شاه نعمةالله دراین مثنوی تقلیدی‌است ازمولانا جلال‌الدین رومی. مضامین آن همان مضامین عارفانه‌ایست که درغزل عرفانی محض ذکر آن گذشت : ظهور حقیقت واحد درصور متکثر، وحدت عشق و عاشق ومعشوق ، مرتبت عشق ، احوال مستی وترك هستی ، وصف عالم نیستی و بیخودی ، ذات‌وصفات واحوال‌خالق، مرتبت انسان ووحدت اوباخالق ، مقام پیر ، مضار دوبینی و ارشاد بوحدت ، توحید اسما وصفات خداوند ، وصف رندی وقلندری مواضیع مهم‌این مثنوی بشمارمیروند

(۱) برای شرح احوال شاه نعمةالله ولی رجوع‌شود بحبیب‌السیر،جزء سوم‌ازجلد سوم، صفحات ۹٤و۲٤٦؛ تذکرهٔ دولتشاه صفحات ۳٤۰–۳۳۳ ؛ تاریخ ادبیات براون، جلد سوم، صفحات ٤۷۳–٤٦۳؛ تذکرهٔ هفت‌اقلیم درفصل کرمان؛تذکرهٔ ریاض‌العارفین صفحات ۲٤۸–۲٤۱ ؛ نامه دانشوران جلد هفتم، صفحهٔ ۱۲۲ ببعد.

تفصیل این مضامین درمثنوی نعمةالله بیش از تفصیل همین معانی در غزلیات اوست . اگر بخواهیم همهٔ این مضامین را دریك معنی کلی بگنجانیم باید بگوئیم موضوع این مثنوی بیان وحدت وجود است .

این مثنوی بیشتر بنظم رساله‌ای عرفانی شبیه‌است و کمتر واجد لطف وصفائی است که انسان در مثنوی میجوید. اصطلاحات خشك عرفانی در این مثنوی بوفور دیده‌میشود (۱). چند بیت ذیل نمونه‌ای از این مثنوی است (۲) :

عین ما از حب ذاتی فیض یافت — لاجرم از علم سوی عین تافت
عین اول صورت الله شد — زآفتاب حضرتش چون ماه شد
اسم اعظم جامع ذات و صفات — روح اعظم پادشاه کاینات
عقل کل روح محمد خوانمش — صورت آن عین اول دانمش
عین اول عین انسانی بود — مجمع الطاف سبحانی بود
دردوعالم‌هرچه‌هست‌از جزءو کل — باشد از ذات و صفات عقل کل
روح کلی باشد و لوح و قضا — هست جزویات او ارواح ما
عقل کل‌روح‌است‌ودیگرها بدن — سراین نکته روان بشنوزمن...

درضمن مثنوی فوق‌ابیاتی ازمثنوی باوزان دیگرمندرج‌است. ازجمله‌مثنوی است دربحرهزج مثمن مقصور(مفاعلین مفاعلین مفاعیل) که نمونه‌ای از آن اینست :

بیا با ما در این دریا بسر بر — ازاینجا دامنی خوش پرگهر بر
زمابشنو ، حبابی پرکن از آب — حباب ازآب ودروی‌آب دریاب
بمعنی آب ، در صورت حبابست — ببین دراین‌و آن کان‌هردو آبست
دمی در آفتاب و سایه بنگر — درآن هم‌سایه را همسایه بنگر
چه دریائی که ما غرقیم در وی — چه‌خوش‌جامی که ماداریم‌پرمی
دراین دریا بعین ما نظر کن — صدف بشکن تماشای گهر کن

---

(۱) رجوع شود بفصل غزل عرفانی این کتاب
(۲) صفحه ۲۲ دیوان

اگر نور است اگر ظلمت که او راست　　براه کج مرو بشنو زما راست... (۱)

و بازمثنوی دیگری است در بحر حفیف محذوف مخبون (فاعلاتن مفاعلن فعلن) و نمونه‌ای از آن اینست :

از ولایت ولی کامل جو　　عمر داری ز عمر حاصل جو

جـام گیتی نمـا بدست آور　　دامن اولیـا بـدست آور

گر ز اسرار حق شدی آگاه　　خوش بگو لا اله الا الله

تابع دین جد خود می باش　　هر چه بینی باین و آن می باش

هر کـه حـق را بعین او بیند　　بـد نبیند، همـه نکو بینـد

در نظر عالمی است چون سایه　　سـایه بنگر بنـور همسایه

صفت و ذات و اسم را میدان　　سه یکی و یکی بسه میدان

یك وجود است اگر خبر داری　　عین او بین اگر نظر داری

در ظهور است مظهر و مظهر　　نیك دریاب باطن و ظاهر...(۲)

چنانکه دیده میشود این مثنویات هیچگونه تفاوتی با یکدیگر در مضمون یا سبك بیان ندارند (۳).

۵ ـ مثنوی تجنیسات

این مثنوی یکی از مثنویهای متعدد کاتبی نیشابوری متوفی بسال ۸۳۹ است که در وزن رمل مسدس مقصور یا محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات یا فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) سروده شد و در کلمات آخر مصاریع آن صنعت جناس رعایت گردیده‌است و عنوان مثنوی نیز از اینجاست. این مثنوی را بمناسبت آنکه ده باب دارد «ده باب» نیز خوانده‌اند و خود کاتبی نیز مثنوی را بهمین نام خوانده :

مشتمل این نسخه برده باب باشد　　نام نیك این نسخه‌را «ده باب» باشد

---

(۱) صفحهٔ ۳۷ دیوان ، چاپ تهران

(۲) صفحه ٤۹۱ همان دیوان

(۳) با اینهمه باید در صحت انتساب همهٔ این مثنویات بشاه نعمةالله تردید کرد، چه بدلایلی که مجال ذکرش در اینجا نیست همهٔ اشعاری که در دیوان وی طبع شده محققا از او نیست و اشعار بعضی از مریدان و پیروان او را نیز شامل است .

شرح مثنوی

مثنوی تجنیسات بااین ابیات درحمد خداوند ومناجات شروع میشود :

ای برحمت عالمی را کار ساز — جمله عالم را برحمت کار ساز
ای که هستی گمرهانرا رهنمای — کرده‌ام ره گم ، بلطفم ره‌نمای
دفتر لوح و قلم را کاتبی — خط عفوی کش بجرم کاتبی
نیست جز تو قبله‌الله حاجت روا — هست از تو جمله حاجت روا

سپس بنعت رسول و موعظه میپردازد و بعد سبب نظم مثنوی‌را بیان میکند، باین مضمون که دوستی اورا بالتزام سکوت ملامت کرد و بساختن نسخه‌ای در بیان حقیقت تشویق نمود. سپس تخلص بمدح ممدوح میکند که ظاهراً یکی از بزرگان خراسان بوده ولی نامش از ابیات مثنوی بدست نمیاید . سپس فصلی در مرتبهٔ سخن و فضیلت نظم برنثر میآورد وبعدا شروع درابواب دهگانه میکند واسامی ابواب‌را چنین میاورد:

مشتمل این نسخه برده باب شد — نام نیك این نسخه را ده باب شد
باب اول در طریق عاشقی — باب تست ای کاتبی چون عاشقی
باب ثانی بهر صحبت داشتن — باید اینرا نقل صحبت داشتن
باب ثالث رفع عجب است وعجیب — در معانی، زان غریب است وعجیب
باب رابع شامل عزت بود — رو بعزت باش تا عزت بود
باب خامس در نکوئی با همه — هم ترا به گر نکوئی باهمه
باب سادس در گذشتن از بدی — باید آری در گذشتن از بدی
باب سابع در قناعت دوستی — عزت آرد با قناعت دوستی
باب ثامن هست چون باغ بهشت — کش چو بینی غم زدل باید بهشت
باب تاسع در تسیر سوی حق — یعنی از باطل شدن در کوی حق
باب عاشر ترك خود کردن بکل — راست چون جزویکه پیوندد بکل
یا الهی چون توئی توفیق ده — بنده را در بندگی توفیق ده

چنانکه ملاحظه میشود غالب ابواب این مثنوی در معانی اخلاقی و وعظ و پند است و از اینرو

میتوان آنرا مثنوی اخلاقی خواند. باب اول آن در عشق و عاشقی مشتمل است بر مقدمه‌ای در فضیلت عشق و تحریص بآن و چند حکایت عشقی بارد. دو باب آخر بیشتر جنبهٔ عرفانی دارد. از جمله در باب تاسع گوید :

ترك کثرت گیر چون وحدت گزین — کثرت آمد تا کزین وحدت گزین
نقشها را جان ز دل در نقش بند — چون نماند نقش ، بینی نقش بند

و در باب دهم گوید :

ایدل آواره بیجانان مباش — جان خود را جو، چو بی جانان مباش
در ره عرفان در آور سر براه — تا شوی چون اهل عرفان سر براه
گل نباشد چون گل عرفان ببوی — از ریاضت جان گل عرفان ببوی

پس از پایان ده باب کاتبی فصلی در نصیحت بفرزند و فصلی در خاتمهٔ مثنوی میآورد و در آن بمناسبت از شعرای سلف : عطار و مولوی و عنصری و فردوسی و ازرقی و انوری و خاقانی و نظامی و ظهیر و مجیر و سیف اسفرنگ و اثیرالدین و دقیقی و عسجدی و قطران و سعدی و نزاری و خسرو و حسن دهلوی و عماد فقیه و خواجو و کمال و حافظ نام میبرد .

نقد مثنوی

محتاج توضیح نیست که چون شاعر خود را ملزم برعایت جناس در همهٔ قوافی این منظومه کرده‌است مثنوی وی متکلف و مصنوع و خالی از شور شاعرانه و عاجز از انگیختن عواطف در خواننده‌است، و چون معانی اشعار بیشتر تابع امکان جناس است ربط و پیوستگی ابیات نیز چندان درست نیست. حکایاتی که در ضمن این مثنوی ایراد شده غالباً بی آغاز و بی انجام و عموماً بسیار بارداست .

منتخب مختصری از «تجنیسات» باچند بیتی از مثنوی «ذوبحرین» کاتبی و مثنوی «سحر حلال» اهلی شیرازی(۱) در تهران باچاپ سنگی و قطع کوچك بطبع رسیده است

---

(۱) مثنوی سحر حلال را اهلی شیرازی متوفی در ۹۴۲ در برابر «تجنیسات» و «مجمع البحرین» و «ذوقافتین» کاتبی سروده و در آن همهٔ صنایعی را که کاتبی در سه مثنوی مذکور آورده جمع کرده است .

اما مثنوی «ذو بحرین» یا «مجمع البحرین» مثنوی دیگری از مثنویات کاتبی است که در آن بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات یا فاعلن) را با بحر سریع مسدس مطوی مکفوف (مفتعلن مفتعلن فاعلات یا فاعلن) جمع کرده و نمونه ای از آن اینست :

طالب این گلشن دنیا مباش — خاره ای اندر ره عقبی مباش
در گذر از لالهٔ باغ امل — سوزش دل بنگر و داغ اجل
واصل انسان همه هیچ است هیچ — حاصل دوران همه هیچ است هیچ
حاتم و آن بخشش عامش کجاست — طی شده این نامه و نامش بجاست
نسخهٔ این عالم گل را بمان — نامهٔ پیچ و خم دل را بخوان
بادهٔ این مصطبه قهر است و بس — شربت این مشربه زهر است و بس

۶ـ مثنوی لطف الله نشابوری

در کلیات خطی لطف‌الله نشابوری متوفی در ۸۱۲ (۱) متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران مثنوی مختصری در بحر سریع مسدس مطوی مکفوف (مفتعلن مفتعلن فاعلات) وجود دارد که ناتمام بنظر میرسد و باین بیت شروع میشود :

بسم الله الرحمن الرحیم — صانع رزاق حکیم قدیم

وشامل سه حکایت است . حکایت اول داستان شاهزاده ایست که شبی در بزم عیش از باده مست میشود و بسودای خانهٔ معشوق راه گورستان در پیش میگیرد و بگمان معشوق از دختری مرده کام می‌یابد، سپس هشیار میشود و اورا وحشت فرا میگیرد و استغفار میکند و بغسل میرود. در آخر داستان خود شاعر تعبیر حکایت را چنین میگوید :

دختر مرده است منال جهان — با همه فعلش ز عیان نهان
صورت هشیاری از احوال او — آگهی از زشتی افعال او
شستن دست و سر و پا فی المثل — سیری از این دنیی دون دغل
سوی پدر رجعت ازاین تیره خاک — میل نفوس است بارواح پاک

(۱) برای شرح حال لطف‌الله نشابوری رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه ، صفحات ۳۱۷ـ۳۲۵ ، و مقدمهٔ نسخهٔ خطی دیوان شاعر بقلم سیمی نیشابوری ، شاعر معاصر لطف الله نشابوری .

حکایت دوم داستان مؤمن شدن گبری فاسق است در دم مرگ بدست علی مرتضی علیه‌السلام و پاك شدن گناهان او بشفاعت امام ، و باین ابیات شروع میشود :

دوستی از حال نهایت مرا — کرد یکی روز حکایت مرا

گفت بعهد شه شمشیر زن — عالم احسان و کرم بوالحسن

در طرف مکه یکی گبر بود — روی دلش تیره تر از ابر بود..

حکایت سوم ذکری از احوال گذشتهٔ خود شاعر است که در کودکی ببازی با کودکان کوی بیرون میرفت و روزی پدر او را گوشمال داد و او از هیبت پدر از مصاحبت کودکان و موانست بابدان دور ماند و نعمت این دوری بوی رسید .

شروع داستان با این بیت است :

در گه طفلی بزمان پدر — رفتم یکروز زخانه بدر

در آخر هر داستان شاعر فصلی در پند و موعظه و معانی عبرت انگیز آورده است . این مثنوی از حیث سبك لفظی متین و خوش عبارت و روان است و از این جهت سبکش میان سعدی و نظامی قرار دارد . اما از جهة معانی هیچگونه تازگی ندارد .

٧ - مثنویهای دیگر

در تاریخ یزد تألیف احمد بن حسین بن علی الکاتب (اواخر قرن نهم) که بسال ١٣١٧ دریزد بطبع رسیده قطعاتی از اشعار شرف‌الدین علی یزدی نقل شده (١) که بعضی از آنها مثنوی است . از جمله ابیاتی است که وی برای نقش بر کتیبهٔ چاهخانه‌ای دریزد سروده ، دیگر ابیاتی است در وصف بنائی که امیر غیاث‌الدین علی در یزد ساخت. دیگر ابیاتی است در وصف حمامی که امیر مذکور بنا نمود.

همهٔ این مثنویها در بحر سریع مسدس مطوی مکفوف (مفتعلن مفتعلن فاعلات) ، یعنی بوزن مخزن‌الاسرار نظامی سروده شده و همهٔ آنها روان و خوش لفظ و بی تکلف است، و از این جهة شباهت بمثنوی لطف‌الله نشابوری دارد، و نیز قریب بمثنوی

(١) برای شرح احوال او رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه صفحات ٣٨٠-٣٧٨ ؛ حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، صفحهٔ ١٤٨ ؛ تاریخ ادبیات براون، جلد سوم صفحهٔ ٣٦٣-٣٦٢

های قرن هشتم از قبیل «عشاق نامه» عبید زاکانی است . ابیات ذیل را که برای نمونه میآورم از قطعه‌ایست که شاعر برای نقش بر کتیبهٔ بادگیری ساخته (۱)

وقت صبوحم خرد نامور	کرد خطابی که زهی بی‌خبر
چند بهر آرزوی رو کنی	روی‌هوس‌این‌سوو آن‌سو کنی
دست تصرف ز جهان باز گیر	کاین نه‌خرابی‌است‌عمارت پذیر
روح نظامی بدعا شاد کن	وین سخن از گفتهٔ او یاد کن
صحبت گیتی که تمنا کند	با که وفا کرد که باما کند (۲)
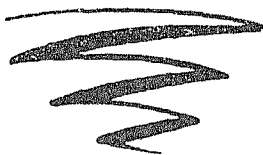
(۱) تاریخ جدید یزد، صفحهٔ ۱۱۷

(۲) برای ملاحظهٔ سایر قطعات رجوع شود بصفحات ۱۰۱و۱۰۲و۱۰۴و۱۰۹و ۱۱۱و۱۱۴و۱۱۷ تاریخ جدید یزد ، چاپ یزد .

۳ ـ قصیده

هرچند دراین دوره توجه غالب شعرا بیشتر معطوف بغزل بود و قصیده مقام شامخی را که درقرون چهارم وپنجم وششم داشت ازدست داده بود ، با اینهمه قصیده سرائی رواجی بسزا داشت وشاعران زمان برای ارائهٔ هنر واستادی خویش درشعر میدان قصیده را مناسب تر می‌یافته‌اند .

سبك قصاید

در سبك قصـاید در این دوره نسبت بقصـائد قرن ششم وهفتم بخلاف غزل تغییر مهمی روی نداد و قصاید اینزمان هرچند از جهة قوت لفظ ومعنی و استـادی گویندگان باقصاید قرن ششم وهفتم برابر نیست ، امااز حیث سبك بیان باآنها تفاوتی ندارد وروی‌همرفته قصیده سرایان طرز ادا و نوع تعبیرات قصیده پردازان سلف را تقلید کرده‌اند . همچنین ، چنانکه درفصل « تتبع شعرا » گذشت ، قصاید بسیاری از استادان پیشین را جواب گفته‌اند . ازاینروقصاید متین واستوار و خوش لفظ دراین دوره کمیاب نیست ، وازاین قبیل است بسیاری از قصاید لطف‌الله نشابوری ، خاصه قصاید شکوائیهٔ او ، و نیز بسیاری ازقصـاید ابن‌حسام و همچنین غالب قصایدی که دولتشاه بعنوان نمونه ازاشعار شعرای اینورده ضبط کرده‌است ، مانندقصیدهٔ مولانا یوسف امیری درمدح بایسنقر بااین مطلع :

بتی که رونق مه برد روی رخشانش   زپسته‌تنگ‌شکرریخت‌لعل‌خندانش(۱)

وقصیدهٔ خواجه اوحد مستوفی درمنقبت علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) بااین‌مطلع:

گردون فراشت رایت بیضای آفتاب   درپرده‌های‌دیدهٔ‌شب‌شست‌کحل‌خواب(۲)

وهم‌قصاید نعمة ولی درمدح علی‌بن‌ابیطالب (ع) .

---

(۱) تذکره دولتشاه ، چاپ لیدن ، صفحه ٤٤١

(۲) همان تذکره، صفحهٔ ٤٤٤

اما سبك عمومی قصیده در این دوره سبك متکلف ومصنوع است وسادگی و صفائی که در قصاید امثال فرخی و عنصری وسعدی میتوان یافت در قصاید ایندوره کمتر دیده میشود. این تکلف وتصنع از خصوصیات ذیل پدید میآید :

۱ـ سعی شاعر در هنرنمائی و کوشش درسرودن اشعار متعذر الجواب ازقبیل توسل بقوافی وردیفهای دشوار و بیرون آوردن تواریخ متعدد از ابیات قصیده (رجوع شود بفصل تکلف در باب کلیات).

۲ـ التزام صنایع بدیعی از قبیل انواع تجنیسات وتضاد و مطابقه و توشیح و اعنات ومبالغه، بیش از آنکه زینت کلام را بکار آید (رجوع شود بفصل صنایع بدیعی در باب کلیات) .

۳ـ کوشش درباریکی وغرابت مضامین ، وهمچنین یافتن مضامین خاصی که بیان آنها باالتزام قوافی دشوار و ردیفهای غریب وصنایع گوناگون بدیعی ممکن باشد.

مضامین قصیده

مضامین عمدهٔ قصیده همانهاست که پیش از ایندوره نیز بوده است یعنی مدح و حمد ونعت ومنقبت ووصف و موعظه وعرفان ورثاء وتغزل .

در ایندوره قصاید مذهبی که سابقاً اهمیت چندانی نداشت کسب اهمیت کرد و توسعه یافت. میتوان گفت درمیان قصاید موجود قصاید دینی از حیث کثرت ، بعد از قصاید مدحیه قرار دارد . بعضی از شعرا مانند لطف‌الله نشابوری وابن حسام این نوع را برهمه انواع قصیده مقدم داشته‌اند .

ازوصف وموعظه ورثاء وقصاید مذهبی درفصل آینده بحث خواهد شد. در اینجا ازمضامین قصیده بمدح وعرفان وشکوی وتغزل اشاره میشود .

قصاید مدحیه

درمضامین قصاید مدحیه تغییرمهمی در ایندوره راه نیافته‌است . شاعر ممدوح را مانند پیش بشجاعت ودلاوری و جودوسخا وپشتیبانی دین واکرام دوستان وقهر دشمنان با اغراقهائی که معمول شعراست میستاید . اما در ایندوره مقدار این نوع قصاید نسبت به پیش تقلیل یافته‌است . درادوار سابق قصاید مدحیه تقریباً تنها وسیلهٔ

جلب خاطر پادشاهان و امرا و دریافت صله بشمار میرفت. در اینـدوره نظر بشعردوستی وهنرپروری امرا وشاهزادگان، شعرا مقصود فوق را باسرودن غزل ومثنوی وقصاید مذهبی نیز حاصل مینمودند. ازاینروضرورت سرودن قصاید مدحیه تقلیل یافت. اما گذراندن قصاید مدحیه درمجالس رسمی ازقبیل اعیادوجشنها و تاجگذاری وامثال آن معمول بود واین معنی علاوه برآنکه ازعبارات تواریخ و تذکره‌ها برمیآید از قصاید موجودنیزمستفاد میشود (۱).

قصاید عرفانی

هرچنداز انواع شعرغزل ومثنوی بیشتر برای ادای معانی عرفانی بکار رفته‌است ولی دراین‌دوره بقصاید عرفانی نیز برمیخوریم که مضمون آنها بیشترهمان عرفان مدون علمی است که ذکر آن قبلا گذشت. عرفانی که در قصاید بیان‌شده غالباً خشکتر است ولطافت ورقت عرفان غزل را ندارد. عده‌ای غزلیات نیزدر دیوان نعمة‌الله‌ولی ومغربی تبریزی دیده میشود که ازحیث طرز ادا و نوع تعبیرات مانند قصیده‌است و جزدرعدهٔ‌ابیات مشابهتی باغزل‌ندارد. ازجمله غزلی‌است‌ازمغربی که مطلع آن‌اینست:

زروی ذات برافکن‌نقاب اسمارا　　　نهان‌باسم‌مکن‌چهرهٔ مسمارا(۲)

و نیزغزلی ازهمان شاعربا این مطلع :

ای‌صفات بیکران توطلسم گنج ذات　　　گنج‌ذاتت گشته‌مخفی‌در طلسمات‌صفات(۳)

قصاید شکوائیه

ازبهترین قصایدی که در این‌دوره سروده شد یکی قصاید شکوائیه است که شاعر در آن از مصائب روزگار و پیری و شکستگی و فقر و تنگدستی و تأسف برعمرگذشته و امثال این‌معانی یادمیکند، وچون شاعردراین مواردبدون تکلف و ریابیبان حال خویش میپردازد قصاید شکوائیه عموماً لطیف‌ودلنشین‌است لطف‌الله نشابوری چند قصیدهٔ شیوا از این قبیل پرداخته. برای نمونه چند بیت از یکی از آنها را میآورم:

---

(۱) رجوع شود بمطلع السعدین صفحات ۵۷۹ـ۵۸٤، وتذکرهٔ دولتشاه، طبقهٔ خامس وسادس　　(۲) دیوان مغربی، صفحه ۲　　(۳) همان‌دیوان، صفحه ۱۰

یادشب وروزی که بمن یار قرین بود | با یار قرین کلبه من خلد برین بود
با طالعم اجرام بتثلیث قران داشت | تا بارخ یارم همه دلخواه وقرین بود
دیوان عرب چشم مرا منظرومنظور | دوران پدر بخت مرا یار ومعین بود
برد و قصب من زیمن بود و زششتر | داه‌ورهی ازمملکت رای‌وتکین‌بود
نی بیم تنم بود و نه اندیشهٔ دل بود | نی‌فکر بدنیا ونه تکلیف بدین بود
امروز بری گشته‌زعیش‌است برینسان | آن‌دل که رهی‌را بغم‌عشق‌رهین‌بود
ازدست‌شد آن‌مست که‌در میکدهٔ عشق | از بوده و نابوده نه‌خرم نه حزین‌بود
چون عمر گرانمایهٔ من در سر دل‌رفت | رفت‌ازدل‌من‌انچه‌زدلخواه گزین‌بود
گوئی‌همه‌آن عیش‌خیالی بدوخوابی | کاندر نظر چشم‌ودل واقعه بین‌بود...

ابیات ذیل نیز ازیکی ازقصاید شکوائیه ابن‌حسام است :

زهرچه بر سر من میرود چه تدبیرم | که در کمند قضا پای بند تقدیرم
سر قبول نهادم چو نقش بر دیوار | بهر رقم که کشد نقش بند تصویرم
بآرزو وبآزو هوی و حرص وهوس | برفت عمر گرانمایه خیر بر خیرم
دریغ ودرد که غیر از دریغ باز نماند | ز روزگار تلف گشته هیچ تو فیریم
هزار بار بروزی هزار یاد کنم | ز دور عهد جوانی و قد چون تیرم...
خیال شام جوانی نمیرود ز سرم | اگر چه صبح دمیدست بر سر پیرم

اگرچوابروی مشکین خطان کمان گشتم
هنوز غمزهٔ خوبان همی زند تیرم ...

تغزل

نظر بوفور غزلیات ومثنویات عاشقانه ، تغزل در قصیده چندان فراوان نیست درتغزلات اینده‌وره سبك واحدی دیده نمیشود . تغزلاتی که بتقلید قدما و یا بتکلف سروده شد ازحیث سبك باغزل زمان متفاوت است ، مانند این تغزل کاتبی :

ای بهار ابر پوشت رشك باران بهار
برق حسن لامعت شمع شبستان بهار

صد دهن از غنچه در دورت گلستان وام کرد
تا بخندد بر طلبکاران دوران بهار
داشت پیکانها بهار حسنت ، اکنون خار گل
همچو جراحان برون آورد پیکان بهار
خیل حسنت لشکر نوروز راخون ریخته‌است
لاله و گل نیست، خونست آن بمیدان بهار
چشم پرخون من و نقش تو گلزار است و گل
یا گل و گلبرگ یا گلبرگ و باران بهار

و نیز این تغزل از لطف‌الله نشابوری :

بت بنفشه‌خط گلعذار ، ماه سمن خد — نگار سیم برمهرچهر ، سرو سهی قد
لبت بلطف روانبخش چشمهٔ حیوان — نعیم وصل تو خوشتر ز باغ خلد مخلد
بصید کردن دلها فکنده نرگس مستت — خدنك غمزهٔ جادو کمند زلف مجعد
دبیر پیر خرد تا بدید خط خدت را — کشید در ورق ماه آسمان قلم رد
اگر چه هستم از اینسان اسیر محنت فرقت — بتیغ عشق قتیل و بتیر هجر مصید
امید هست کزین پس رسم بدولت وصلت — بیمن دولت دستور کامکار مؤید...

اما تغزلاتی که بدون تکلف سروده شده بسبك غزل نزدیك است مانند این تغزل از لطف‌الله نشابوری :

هر وصف که در حسن بتان شرح توان کرد — صانع همه در حسن جمال تو عیان کرد
چشمت همه راه دل صاحبنظران زد — زلفت همه صید دل صاحبنظران کرد
فارغ بدم از کار غم عشق که ناگاه — چشمان تو ما را بنگاهی نگران کرد
سودای می لعل تو باطاعت و طوعم — دردی کش رندان خرابات جهان کرد

۴ ـ قطعه

هرچند قطعه باندازهٔ قصیده وغزل ومثنوی شهرت واهمیت ندارد اما بایدآن را ازانواع خوب ومطلوب شعرفارسی محسوب داشت، چه‌قطعه غالباً بی‌تکلف سروده میشود و نیزدامنهٔ مطالب قطعه بسیاروسیع است. نظربهمین وسعت دامنهٔ موضوعات و واقعیت مضامین آن،قطعه غالباً بیش ازسایرانواع شعرمعرف احوال شاعرووقایع زمان اوست. ایجاز قطعه را نیزمیتوان ازمحاسن آن شمرد.

دردورهٔ مورد بحث ما ساختن قطعه بی رواج نبود و قطعات متعدد از بعضی شعرا چون کمال خجندی و لطف‌الله نشابوری و کاتبی دردست است. ابن‌یمین‌شاعر قطعه سرای معروف ایران متوفی در ۷۶۹ نیزاز این‌دوره چندان دور نیست.

قطعات اینده‌وره‌هرچنداحیانابسیارروان‌واستوارودلپذیراست‌ولی ازجهة قوت لفظ و سلامت بیان بپایه قطعات انوری و ابن‌یمین نمیرسد.

مضامین قطعات

قطعات ایندوره ازحیث مضمون بسیارمتنوع است و غالب موضوعات شعری چون مدح وتقاضا وتهنیت ومناظره ومطایبه وهجووصف وعشق‌وعرفان وموعظه ورثاء وبث‌الشکوی وانتقاد وذکرحوادث تاریخی ووقایع روزمره‌را دربردارد.

مدح و تقاضا

قطعات‌مدح و تقاضا نسبةً فراوان‌است و لطف‌الله نشابوری‌ازاین قبیل‌قطعات بسیاردارد. غالباًدراین قطعات شاعر ازممدوح تقاضای وجه یا وسائل زندگی مانند اسب وجامه وغله میکند و یا بشکایت ازکسانی که در پرداخت صله تأخیر کرده‌اند می‌پردازد ویا وظیفه مقرررا طلب میکند.

دولتشاه درضمن احوال مولانا برندق میگوید که وی‌سلطان بایقرا رامدحی گفت. سلطان اورا پانصد دینارعطا کرد وپروانچی‌دویست دینار نوشت. مولانااین

قطعه‌را سرود و نزدسلطان فرستاد :

شاه دشمن نواز دوست گداز	آن جهانگیر کو جهاندار است
«بش یوز آلتون» مرا نمود انعام	لطف سلطان بنده بسیار است
سیصد از جمله غایب است کنون	در براتم دوصد پدیدار است
یا مگر در عبارت ترکی	بش یوز التون دویست دینار است

بایقرا اورا بسبب این قطعه هزار دینار فرمود.

قطعهٔ ذیل را کاتبی درطلب زیادت سروده است :

خسروا ، آنی که از بهروقارمهرتو	پشت طاق لامکان چون گنبد گردون خمست
نعمت ما نیست کم از جود بسیارت ولی	می که می آرند همچون عمر بدخواهست کمست

این قطعه را نیز لطف‌الله نشابوری بطنز درطلب سروده :

ترا بطبع من آن مادحم که خرسندم	زخدمتت بقبائی و کفش و دستاری
مرا خری دگرانگار از این خران درت	نیم خود از در پالان و کفش و افساری؟

عشق

قطعات عاشقانه رویهم رفته اندك است. از بهترین این نوع قطعات یکی قطعهٔ امیر حسین اردشیر است :

چه خوش باشد صبوحی با دل آرام	لبالب از قدح می در کشیدن
چو غنچه هر دو دریك پیرهن تنك	بهم پیچیدن و در هم کشیدن (۱)

عبرت و موعظه

عبرت و موعظه ازمهمترین موضوعات قطعه است و غالباً شاعردر بیان عبرت ـ آمیزی که دراین نوع قطعات میآورد صادق است . بعضی ازقطعات پندآمیز این دوره بسبك قطعات ابن یمین سروده شده. از جمله قطعهٔ ذیل ازامیرشاهی است :

در آن کوش من بعد «شاهی» بدهر	که روزی بانصاف ازاین خوان بری (۲)
گرت نیم نان جو افتد بدست	برغبت به از مرغ بریان خوری

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۵۵

(۲) دراصل چنین است ولی ظاهراً «خوری» باید باشد که ردیف قطعه است

نه‌ز انسان که چندانکه مقدور تست | ز افراط شهوت دو چندان روی(۱
چو شد زامتلا طبع نا سازگار | بود زهر اگر آب حیوان خوری
چو عیسی بقرصی بساز از فلك | که‌خر باشی ازدیك پالان خوری(؟)

قطعهٔ ذیل نیز درفضیلت اتفاق ازلطف‌الله نشابوری‌است :

باتفاق توان شد بخصم بر پیروز | اگر ده‌اند و گر صد و گر هزار تنند
که‌قطره‌قطره‌باران چو جمع گشت بهم | شوند سیل و درو بام و بوم و بر بکنند

از بهترین‌قطعات‌حکمت‌آموز این‌دوره یکی قطعهٔ‌معروف‌شرف‌الدین‌علی یزدی‌است:

اگر ابلق دهر در زین کشی | و گر خنك چرخت جنیبت کشد
و گر روضهٔ عیشت از خرمی | خط نسخ در گرد جنت کشد
مشو غره کاین دهر دون ناگهت | قلم بر سر حرف دولت کشد
زمانه چو باد است و باد از نخست | نقاب از رخ گل بعزت کشد
پس از هفته ای در میان چمن | تنش را بخاك مذلت کشد
گهت بر نشاند برخش مراد | گهت زیر پالان نکبت کشد
مبیناد کحل سعادت بچشم | که در چشم دل میل غفلت کشد
خوشا شیر مردی که پای وقار | «شرف»وش بدامان عزلت کشد

بث الشکوی

بهترین قطعات شکوائیه‌این‌دوره‌را دردیوان لطف‌الله نشابوری‌میتوان یافت که از بخت گلهٔ فراوان دارد . ازجمله قطعه‌ایست که مطلع آن اینست :

جز رنج نیست بهرهٔ صاحب هنرز چرخ | در دانش ارفنون هنررا مدرس است

وقطعه دیگری که باین دوبیت شروع میشود :

امروز منم بچشم فکرت | درحالت خود نگاه کرده
در دهر همه ستم کشیده | در عمر همه گناه کرده

قطعهٔ شکوائیه او نیز که کمی لحن مطایبه دارد ومطلع آن اینست :

---

(۱) دراصل چنین‌است ولی ظاهراً «خوری» بایدباشد که ردیف قطعه‌است

طالعی دارم آنکه از پی آب　　　گر روم سوی بحر بر گردد

معروف است (۱)

انتقاد

انتقاد مجزا از هجو، خاصه انتقادات اجتماعی، در شعر فارسی کم است. با این حال گاه بقطعاتی که میتوان آنها را دارای مضمون انتقادی دانست برمیخوریم . از جمله قطعهٔ ذیل از لطف‌الله نشابوری است :

ای که گردیدی و جستی و ندیدی در جهان　　　یك جنید وشبلی و معروف کرخ و بایزید
دیده بگشا تاعیان بینی بهر گوشه هزار　　　عمر و عاص و عتبه و بوجهل و مروان و یزید

قطعهٔ ذیل نیز از همان شاعر در حقیقت انتقاد تلخی است از مردم زمان :

برصدور زمان زان نه جای دارم و جاه　　　که کنك و مسخره و شوخ و زن بمزد نیم
نیم دوروی و منافق چوماه و تیر وازآن　　　بعیش وقدر چو ناهید واورمزد نیم...
از آن ز کسب فضائل نه سیم دارم و سان　　　که رشوه گیر و رباخوار و وقف دزد نیم

ذکر حوادث و وقایع

از آنجا که مضامین قطعه محدود نیست ، غالباً شاعر احساس خودرا از حوادث زندگی و وقایع روزانه که مناسب غزل وقصیده ومثنوی نیست در آن بیان میکند. قطعهٔ ذیل راکاتبی در واقعهٔ وبائی که در استرآباد بروز کرد سروده است(۲) :

ز آتش قهر وبا گردید ناگاهان خراب　　　استرآبادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشك
ونه رو از پیر و برنا هیچکس باقی نماند　　　آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشك

قطعهٔ ذیل نیز از همان شاعر مربوط بوقایع زندگی روزانهٔ اوست :

مطبخی را دی طلب کردم که بغرائی پزد　　　تا شود زان آش کار ما و مهمان ساخته
گفت در مطبخ نمی آید بچشمم هیچ چیز　　　غیر آب دیده کش جاری غم نان ساخته
گفتم از یاران ماجو هیمه و لحم و دقیق　　　زانکه هستت کارخوان سفره پریشان ساخته

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، چاپ لیدن، صفحهٔ ۳۱۸ . این قطعه را اینجانب در دیوان وی نیافتم .　(۲) رجوع شود بصفحهٔ ٤۰ ازاین کتاب

گفت لحم و هیمه گر خواهم که خواهد آرد داد
گفتم آن کاین آسیای چرخ گردان ساخته(۱)

قطعات مربوط بمناظر و مفاخره در فصل مفاخرات شعرا گذشته است و قطعات هجا نیز در فصل هجو و مطایبه خواهد آمد.
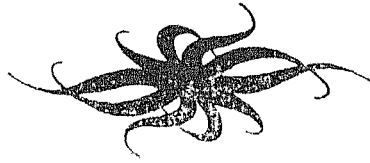
(۱) دولتشاه ازاین قطعه فقط دو بیت اول و آخر را ذکر کرده و از حذف بقیه ابیات سخن نمیگوید. رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه چاپ لیدن صفحهٔ ۳۸۳

۵ - رباعی

سرودن رباعی با پیشرفت ورواج غزل ترقی کرد و اززمانی که سبك عراقی درشعرفارسی غلبه یافت بیشتر شعرا بر رباعی نیز اقبال کردند. رباعیات این دوره امتیازخاصی ندارد وتغییرمحسوسی درآنها مشاهده نمیشود. انحطاط عمومی شعردر دررباعیات ایندوره نیزمشهوداست.

ازجهةمضمون برای رباعی حدی نمیتوان تعیین نمود. تقریباً رباعی درهر گونه مضمون شعری سروده شده، ولی دربعضی مضامین مانند مدح وتقاضا رباعیات اندك است وبرعکس درنکته‌های عشقی‌وعرفانی وموعظه و وصف بیشتر.

ازمیان شعرای ایندوره رباعیات لطف‌الله نشابوری را سیمی نشابوری، شاعر همین دوره و جامع دیوان وی، برحسب موضوع تدوین کرده، و از آن تنوع موضوعات رباعی آشکارمیشود. این رباعیات حاوی مضامین حمد و مناجاة و طلب مغفرت ونعت رسول ومنقبت علی امیرالمؤمنین و پندو موعظه و گله ازبخت وتأسف بر روزگار گذشته و بیحاصلی عمر و وصف معشوق و معانی صوفیانه و قلندرانه و وصف بدایع طبیعت وهجووانتقاد میباشد.

ذیلاً نمونه‌ای ازرباعیات ایندوره را برحسب مضامین مختلف میآورم.

درتوحید ازلطف‌الله نشابوری:

ای دردوجهان صورت‌ومعنی همه تو   مقصود همه زدین و دنیا همه تو

هم با همه همدمی و هم بی همه تو   ای باهمه تو، بی‌همه‌تو، ای همه تو

درمناجاة ازشرف‌الدین‌علی‌یزدی:

ای‌ذره‌ای ازهوای‌لطف خورشید   هر چند که ازخطا نیم نامه سفید

دل میدهدم بحسن فرجام نوید   کز لطف تو نیستم زلطفت نومید

در مدح از لطف‌الله نشابوری :

شاهنشه تخت ملك میرانشاه است — کو بر سر خسروان و میران شاه است
شاهی که بعدل و دانش و بینش هست — شایستهٔ تخت و ملك میرانشاه است

در وصف معشوق از کاتبی :

ای خاتم حسن ختم بر انگشتت — چشم همه خاتمی است در انگشتت
گردست برآرد همه شب هجر چه باك — شمعیست مرا خیال هر انگشتت

درمعانی «خیامی» ازشاه نعمة‌الله ولی :

دارنده چوتر کیب چنین خوب آراست — باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست
گر خوب نیامد این صور عیب کراست — ور خوب آمد شکستنش بهر چراست(۱)

در وصف طبیعت از لطف‌الله نشابوری :

باد آمد و گرد خاك نارفته برفت — ابر آمد و ریخت و در ناسفته بسفت
در کش ز قدح می نهفته بنهفت — اکنون که بباغها شکوفه بشکفت

درعشق ازهمان شاعر :

دوش ازسر روح واز صفای دل من — از میکده آن روح فزای دل من
جامی بمن آورد که بستان و بخور — گفتم نخورم ، گفت برای دل من

در وصف الحال خود ازامیرشاهی :

شادم که زمن بردل کس باری نیست — کس را زمن و کار من آزاری نیست
گر نیك شمارندم و گر بد گویند — با نیك و بد هیچکسم کاری نیست

درعرفان ازشاه نعمة‌الله ولی :

درمذهب ما محب و محبوب یکی است — رغبت چه بود راغب و مرغوب یکی است
گویند مرا که عین او را بطلب — چه جای طلب، طالب و مطلوب یکی است

درمی و مستی ازمغربی :

من مست و خراب و می پرست آمده‌ام — مدهوش ز بادهٔ الست آمده‌ام
تا ظن نبری که باز گردم هشیار — هم مست شوم از آنکه مست آمده‌ام

---

(۱) مضمون این رباعی باسایر اشعارشاه نعمة‌الله چندان مناسب نیست وممکن است الحاقی باشد .

در رثاء از امیر شاهی :

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد — لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید — قمری نمد سیاه در گردن کرد

درموعظه از همان شاعر :

راحت طلبی بدادهٔ دهر بساز — آزرده مشو درطلب نعمت و ناز
لعل‌ودر و زرچه‌سود درروزبقا — چون‌سرو تهیدست‌خوشاعمر‌دراز

درهجو از لطف‌الله نشابوری :

ای مدبر مظلوم کش ظالم کیش — درعلم کم‌از‌خرو بجهل‌از‌خر بیش
در قول مسلمان و بفعلی کافر — درویش‌بصورت، بصفت نادرویش

رباعی ذیل نیزدروصف قلم‌از کاتبی است:

فریاد ز دست خامهٔ قیر اندود — کو رازدلم بدشمن‌ودوست‌نمود
گفتم که‌زبانش ببرم گنگ شود — ببریدم‌ازان‌فصیح‌تر گشت که‌بود

۶ - سایر انواع شعر

الف) ترجیع بند و ترکیب بند

ترجیع بند شعری‌است مرکب از چند بند که پس از هربند آن بیتی که آنرا بندترجیع میگویند تکرار میشود. هر بنددر خصوصیات صوری شبیه‌قصیده‌است‌ولی عدهٔ ابیات آن کمتر و غالباً در حدود عدهٔ ابیات غزل‌است. ترکیب بندنیز چنین‌است جز آنکه بجای بند ترجیع شاعر بیتی میآورد که پس‌ازهر بندتغییرمیکند غالباً ابیات بندترکیب بریك قافیه است.

دردوره‌ای که مورد بحث ماست ترجیع بند و ترکیب بند زیاد سروده شده و غالب آنها متین وخوش لفظ است. این دو نوع ازحیث مضمون شبیه قصیده‌اند. تنها در مضامین عرفانی وعاشقانه بغزل نزدیك میشوند.

برحسب دواوینی که نگارنده دردست داشت لطف‌الله نشابوری وشاه نعمة‌الله ولی وابن‌حسام بیش ازدیگرشعرا باین دو نوع توجه کرده‌اند. مضمون‌عمدهٔ‌این‌نوع اشعار سه چیزاست : مدح و نعت وعرفان ، وازاین‌میان‌نیزدومضمون اخیرغلبه دارد.

از ترجیعات معروف ایندوره یکی ترجیع بندعرفانی آذری‌است شامل ۱۳ بند و ۷۸ بیت که مطلع آن اینست :

عشق بابیست یا اولوالالباب   فافتحوا من مفاتح الابواب

و بند ترجیع آن این :

برفروز ای‌چراغ صبح ازل   تا برم ره بمنزل اول

که در حقیقت برسالهٔ منظوم عرفانی شباهت دارد (۱).

شاه نعمة الله ولی ترجیع بند مفصلی دارد که بترجیع بند هاتف شبیه است و ظاهراً هاتف بآن نظر داشته .

---

(۱) رجوع شود بفصل غزل عرفانی ازاین کتاب .

بند دوم آنرا برای نمونه میآورم :

شاهدی از دکان باده فروش | برهی میگذشت سرخوش دوش
حلقهٔ بندگی پیر مغان | کرده چون درعاشقی در گوش
بسته زنار همچو ترسایان | جام بردست و طیلسان بردوش
گفتم ای دستگیر مخموران | از کجا میرسی چنان مدهوش
جام گیتی نمای با من داد | گفت از ین باده جرعه‌ای کن نوش
گر تو خواهی که تاشوی محرم | در خرابات راز را می پوش
گفتم این باده از پیالهٔ کیست | لب بدندان گزید و گفت خموش
ناگه از پیر دیر پرسیدم | که زسودای کیست اینهمه جوش
هیچکس زین حدیث لب نگشود | ناگهان چنگ بر کشید خروش
که سراسر جهان و هر چه دراوست | عکس یك پرتو است از رخ دوست (۱)

ب) مسمط

سرودن مسمط نیزدراینده و ره بی رواج نبوده است، خاصه لطف‌الله نشابوری بآن التفات داشته . مضمون عمدهٔ مسمطات این‌دوره یکی وصف طبیعت ودیگر نعت حضرت رسول وائمه است .

درابتدای دیوان خطی بساطی که اینجانب در دست دارم مسمطی کوتاه در پنج بند در وصف طبیعت وجود دارد که نسبت بسایراشعار بساطی خوب سروده شده وبند اول آن اینست :

درچمن بازبرافروخت صبا رایت گل | شد خجل نافهٔ مشك ختن از نکهت گل
بلبل آمد بنوا از اثر صحبت گل | وقت عیشست، می لعل خور از دولت گل

با بت سرو قد سیمبر لاله عذار

لطف‌الله نشابوری علاوه برمسمطاتی که مضمون آنها مدح پیغمبر وائمه‌است چند مسمط درمضامین عاشقانه دارد. ازجمله مسمطی است که هر بند آن چهار مصراع

---

(۱) دیوان شاه نعمةالله ، صفحهٔ ۸۱

دارد و چند بندآن اینست :

نوررخت قدرمه وخور شکست — مشک‌دوزلفت دل عنبرشکست
درج درت قیمت گوهرشکست — قند لبت رونق شکر شکست

***

من که غنودم بشبستان او — شاد ز پیوند وز پیمان او
دست سپاه غم هجران او — خانهٔ آرام مرا در شکست

***

ای‌دل و جانرا زرخت فال‌وفر — غیرت سرو و سمنت یال و بر
بس بهوای‌تو که زد بال و پر — مرغ دل پر زده راپرشکست

ج) مستزاد

نگارنده درمیان‌آثار ایندوره که دردست داشتم تنهابدومستزاد دردیوان‌شاه نعمةالله ولی برخوردم که مطلع یکی اینست :

آن کیست که سرمست ببازاردرآمد — آن جان جهان است
صد بارفرو رفت ودگر بار بر آمد — تا هست چنان است (۱)

ومطلع مستزاددیگر اینست :

یك بوسه سلیمان بلب‌آصف زد — دروقت‌وفات
حورا بنظارهٔ نگارم صف زد — یعنی حسنات(۲)

د) انواع دیگر

ازجمله انواع دیگرتسدیسها وتثمین هائی است که در دیوان ابن‌حسام دیده میشود وغالب‌آنها درمدح حضرت رسول و نعت ائمه‌است .

چندبیت‌ذیل ازتثمینی‌است در نعت‌پیغمبر :

صبحدم‌چون‌آتش‌اندرشمع‌خاور میزدند — برشرار اخگرش گوگرد احمر میزدند
اختران‌پروانه‌وش خودرا باخگر میزدند — سکهٔ دولت بنام شاه اختر میزدند
بر گریبان دواجش سکه زر میزدند — عطفی زربفت بر دیبای اخضر میزدند
زنده داران سحر الله اکبر میزدند — کاسمان آزاد گشت از عشوهٔ حبل عشا

---

(۱) دیوان نعمةالله‌ولی ، صفحهٔ ۸۷ (۲) همان دیوان ، صفحهٔ ۸۷

وچند بیت ذیل ازتسدیسی است ازهمان شاعر :

ز نور رحمت باز از سپهر ماه صیام
چو مهر بر سر عالم فکند سایهٔ عام
برای قوت ایمان و سایهٔ اسلام
بیا بصدق در این ماه و اندر این ایام
علی الخصوص در این ساعت ودراین هنگام
فرست از سر اخلاص تحفهٔ صلوات

فصل پنجم

مضامین شعر

مضامین شعری ایندوره برحسب احوال اجتماعی واوضاع سیاسی که درایران پیش‌آمد نسبت بادوارسابق اندکی تفاوت یافت. موارد مهم این تفاوت و تغییر را میتوان چنین تلخیص کرد :

۱- رواج وتوسعه‌اشعارمذهبی
۲- رواج وتوسعهٔ فن معما
۳- ورود مضامین خشک عرفانی درشعر
٤- تقلیل اشعار حماسی

در تعلیل‌این تغییرات میتوان گفت که شعر مذهبی نظر بتعلق خاصی که مردم دراین ایام در نتیجهٔ پیش‌آمدهای سیاسی واجتماعی بمذهب پیدا کردند و نیز بسبب آزادی نسبی که شیعیان یافتند ترقی کرد ووسعت یافت . توسعهٔ فن معما را میتوان نتیجهٔ تعلق شعرا بمضمون یابی و تکلف و باریك اندیشی و فقدان ابداعات عالیتر دانست. ورود مضامین‌خشک عرفانی نتیجهٔ رواج روزافزون تصوف ودخول‌عرفان مدون‌علمی درخانقاهها وحوزه‌های عرفانی است. انحطاط‌شعر حماسی و تقلیل‌مضامین پهلوانی را ممکن‌است‌نتیجهٔ حوادث تأسف‌انگیزسیاسی وشکستهای متعدد ایرانیان و رواج فقر و درویشی وتعلق فوق‌العادهٔ مردم بمسائل مذهبی شمرد .

مضامین عمدهٔ شعر

اشعاراین‌دوره را میتوان‌ازحیث مضمون‌بطریق‌ذیل تقسیم نمود: اشعاروصفی اشعارعشقی- اشعارعرفانی- اشعارمذهبی- أشعار حماسی - مدح - رثاء - بث‌الشکوی

اشعار حکائی ـ هجو و مطایبه ـ معما و لغز ـ ماده تاریخ و اشعار متفرقه.

از این میان بحث اشعار عشقی و عرفانی و مدح و بث‌الشکوی درضمن بحث غزل وقصیده گذشته است و برای احتراز از اطناب از تکرار آنها میگذرم و بذکر سایر مضامین شعری میپردازم.

۱ - وصف

بیك اعتبار همهٔ اشعار را میتوان شعر وصفی خواند ، اما در اینجا منظور وصف بمعنی اخص است، یعنی وصف چیزهائی که درك آنها بحواس ظاهره ممکن باشد.

وصفهای دقیق و طبیعی در اشعار ایندوره کم است. غالباً شاعر در وصف بذکر کلیات و صفات عمومی میپردازد ، بطوریکه نمیتوان موصوف شاعر را ممتاز از آنچه باآن قرابت دارد مجسم نمود ، فی‌المثل نمیتوان معشوق شعرا را با آنکه این همه در وصف آن گفته‌اند جدا از یکدیگر در نظر آورد. صفات کلی عمومی مانند زیبائی ودلبری وستمگری و طنازی نیز کافی برای ترسیم صفات مختصه معشوق نیست . و یا اگر شاعر در جزئیات وارد میشود چنان باطناب و مبالغه می‌پردازد که باز مقصود حاصل نمیشود وطرح کلی بواسطه تطویل در جزئیات ازدست میرود . این کیفیت بیشتر درمثنویات دیده میشود. مثلا شاعر در وصف زلف آنقدر سخن میگوید و تشبیهات واستعارات باریك میآورد که خواننده غالباً فراموش میکند این زلف زلف محبوب است.

ازخصوصیات وصف در ایندوره که قریب بمعنی فوق است اینست که شاعر کمتر در وصف طرح متناسبی را پیروی میکند . ازاینرو بعضی نکات ضروری ازاو فوت میشود ودر بعضی موارد تطویل روا میدارد، ازاینجهة تناسب در وصف کم است .

موارد وصف

موارد مهم وصف در شعر ایندوره دو معنی است. یکی وصف طبیعت و مناظر گوناگون آن ، دیگر وصف جمال و زیبائی معشوق :

الف) وصف طبیعت

وصف طبیعت و بدایع آن از قبیل باغ و بوستان و فصول مختلف و طلوع

وغروب آفتاب و آسمان و ستارگان و گلها را بیشتر در مقدمهٔ قصاید می‌یابیم. قصیده سرایان این دوره همه باین قبیل توصیفات پرداخته‌اند، خاصه لطف‌الله نشابوری و کاتبی و ابن‌حسام توجه بیشتری باوصاف طبیعت مبذول داشته‌اند. ابیات ذیل، برای نمونه، ازقصیده‌ایست دروصف طلوع آفتاب از لطف‌الله نشابوری:

صبح چو ازحجلهٔ حجاب برآمد ماه فرو رفت و آفتاب برآمد

ماه چو ماهی بقعر بحر فروشد مهر چومهره بروی آب برآمد

زآتش گیتی فروزتاج‌سیاوخش دود ز چتر فراسیاب برآمد

گشت‌هوا خالی‌ازبنفشه و نسرین یاسمن از عرصهٔ سداب برآمد

سنغر و باز سفید روی نمودند ازبروپر، کرکس‌وعقاب برآمد

بال گشاد از کمین سپاه حواصل گرد ز لشکر گه غراب برآمد

بیضهٔ کافورشد بمشك ختن خلط شیر مصفا بقیر ناب بر آمد...

درقهٔ شامی ز کف زمانه بینداخت خنجروزوبینش از قراب برآمد

رایت پیروز روز از حد مشرق چون علم شاه کامیاب برآمد

ابیات ذیل نیز دروصف شب ازاوست:

شبانگاه کزدور گردون خضرا نهان شد ز پیش نظرجسم بیضا

مبدل شد از اختلاف طبایع مزاج زمانه ز صفرا بسودا

ببوته فروشد چو طشت مذهّب پدیدار شد طاس سیماب سیما

عیان کرد سیمین رکاب‌ادهم شب فکند اشهب روز زین مطلا

بزندان‌مغرب‌چوشد یوسف‌خور جهان گشت‌ازآن‌روچوزاف زلیخا

ابیات ذیل از کاتبی دروصف تابستان و گرماست:

این ابر آتشبار تا باران گرما ریخته سیلاب خون کهسار رابراوبحرا ریخته

تاثورمنزل کرده‌خورسرمابدرناورده‌سر گوئی بگرز گاوسرمه‌صحن‌سرمارا ریخته

گرمازده‌زانسان علم کزآتش‌آن دم‌بدم بیضاشده ازذره کم درذره بیضا ریخته

وصف این مضامین را درمثنوی بصورتی‌ساده‌تر میتوان یافت. ابیات ذیل از

«گوی و چوگان» عارفی است در وصف بهار و بوستان :

روزی که ز موسم بهاران　　بود ابر ولی نبود باران

خورشید ز ابر پرده بسته　　در خرگه غنچه گل نشسته

فراش صبا بساط رفته　　هر سوی شکوفه‌ای شکفته

گل غره بخوبروئی خویش　　بلبل بسرود گوئی خویش

در آب فتاده اضطرابی　　گوئی شده راست هرحبابی

آب ازسرلطف ومهر جوئی　　سبزه بهزار تازه روئی

این روی بپای گل نهاده　　وان در قدم سمن نهاده

از بس که دمیده سنبل تر　　گوئی شده خاك گوی عنبر

صحرا خوش و دلکش و هوا خوش　　از خوبی آن هوای دلکش

درغزل وصفهای طویل از طبیعت وغیر آن نمیتوان یافت، امادر بسیاری از غزلیات یك یا چند بیت در توصیف بدایع طبیعت دیده میشود. غزلی که کلا در وصف طبیعت سروده شده باشد بسیار کم است .

غزل ذیل از بساطی ازاین قبیل است :

نگر که موکب سلطان گل بباغ رسید　　که باز لاله بشکل پیاله گشت پدید

ندانم آب روان راچه مشکل افتاده است　　که سبزه دوش دعاهای خیر خوانده دمید

نخواست سبزه که گیردزذوق دامن آب　　دوید آب روان در کنار جو غلتید

مپیچ مؤمن اگر سرو بر کشد خودرا　　که کارسرو همین است سالهای مدید

ببست دیده بروی عروس نرگس گل　　مگر که در چمن اینهم نمیتواند دید

زبان بکام کشیده است سوسن آزاد　　مگر ز شعر «بساطی» روایتی بشنید

دررباعیات وصف طبیعت از مضامین شایع است و در آنها اوصاف لطیف و دلپذیر ازطبیعت میتوان یافت. رباعی ذیل ازامیر شاهی است :

از لاله و سبزه نقش بندان بهار　　شنگرف برانگیخته‌اند از زنگار

در آب روان شکوفه انداخته عکس — چون انجم ثابت و سپهر سیار

رباعی ذیل نیز از لطف‌الله نشابوری است در احوال گلها :

در مرو پریر لاله آتش انگیخت — دی نیلوفر ببلخ در آب گریخت
در خاك نشابور گل امروز شکفت — فردا بهری باد سمن خواهد بیخت

ب) وصف معشوق

وصف معشوق در غزل و مثنوی و رباعی و تشبیب قصاید دیده میشود. وصفی که شعرای این دوره از معشوق کرده‌اند همه وصف کمال زیبائی اوست و کمتر بوصف دقیق از معشوق واقعی توجه داشته‌اند. تفصیل این معنی قبلا گذشته‌است. وصف معشوق در قصیده غالباً پر تکلف و در غزل اغراق آمیز و در مثنوی لطیف است (۱)

ج) اوصاف دیگر

از انواع دیگر وصف که باید در اینجا نام برد وصف ابنیه است. چنانکه در مقدمهٔ تاریخی این رساله گذشت هر چند تیمور ایران را ویران کرد اما اخلاف او غالباً عشق بآبادانی داشتند و بمعماری و ساختمان توجه میکردند . از اینرو در زمان ایشان قصور و ابنیه متعدد بنا گردید و شعرا در وصف این ابنیه اشعاری انشاء میکردند، خاصه آنکه غالب شاهزادگان و امرا مایل بودند در کتیبهٔ عمارات اشعاری نقش شود. از این قبیل است اشعاری که صاحب تاریخ جدید یزد از شرف‌الدین علی یزدی در کتاب خود ضبط کرده‌است. قصیدهٔ ذیل از قصایدی است که شاعر مذکور در وصف و تهنیت خانه‌ای که خواجه شهاب‌الدین قاسم در یزد ساخت سروده‌است :

تبارك الله از این روضهٔ بهشت آئین — که هست غیرت زینت سرای خلد برین
حسد برد ز کمالش بنای آب عماد — خجل شود ز جمالش نگارخانهٔ چین
در آب صافی حوضش عیان توان دیدن — جمال صورت معنی بچشم صورت بین
از آن شهاب ره دیو بسته شد بفلك — از این شهاب سرفتنه محو شد بزمین
اگر ز چرخ کند ماه و آفتاب طلوع — دو آفتاب از او طالعند زهره جبین

---

(۱) برای نمونه رجوع شود بمثنوی «گوی و چوگان» عارفی صفحه ۲۶ و مثنوی «حسن و دل» فتاحی صفحات ۵۳ و ۷۷ و ۸۰

«گوی و چوگان» عارفی است در وصف بهار و بوستان :

روزی که ز موسم بهاران — بود ابر ولی نبود باران
خورشید ز ابر پرده بسته — در خرگه غنچه گل نشسته
فراش صبا بساط رفته — هر سوی شکوفه‌ای شکفته
گل غره بخوبروئی خویش — بلبل بسرود گوئی خویش
در آب فتاده اضطرابی — گوئی شده راست هرحبابی
آب از سر لطف و مهر جوئی — سبزه بهزار تازه روئی
این روی بپای گل نهاده — وان در قدم سمن نهاده
از بس که دمیده سنبل تر — گوئی شده خاك گوی عنبر
صحرا خوش و دلکش و هوا خوش — از خوبی آن هوای دلکش

درغزل وصفهای طویل از طبیعت و غیر آن نمیتوان یافت، امادر بسیاری از غزلیات یك یا چند بیت در توصیف بدایع طبیعت دیده میشود. غزلی که کلا در وصف طبیعت سروده شده باشد بسیار کم است .

غزل ذیل از بساطی از این قبیل است :

نگر که موکب سلطان گل بباغ رسید — که باز لاله بشکل پیاله گشت پدید
ندانم آب روان را چه مشکل افتاده است — که سبزه دوش دعاهای خیر خواند و دمید
نخواست سبزه که گیرد ز ذوق دامن آب — دوید آب روان در کنار جو غلتید
مپیچ مؤمن اگر سرو بر کشد خود را — که کار سرو همین است سالهای مدید
ببست دیده بروی عروس نرگس گل — مگر که در چمن اینهم نمیتواند دید
زبان بکام کشیده است سوسن آزاد — مگر ز شعر «بساطی» روایتی بشنید

در رباعیات وصف طبیعت از مضامین شایع است و در آنها اوصاف لطیف و دلپذیر از طبیعت میتوان یافت. رباعی ذیل از امیر شاهی است :

از لاله و سبزه نقش بندان بهار — شنگرف برانگیخته‌اند از زنگار

در آب روان شکوفه انداخته عکس چون انجم ثابت و سپهر سیار

رباعی ذیل نیز از لطف‌الله نشابوری است در احوال گلها :

در مرو پریر لاله آتش انگیخت دی نیلوفر ببلخ در آب گریخت

در خاك نشابور گل امروز شکفت فردا بهری باد سمن خواهد بیخت

ب) وصف معشوق

وصف معشوق در غزل و مثنوی و رباعی و تشبیب قصاید دیده میشود. وصفی که شعرای این‌دوره ازمعشوق کرده‌اند همه وصف کمال زیبائی اوست و کمتر بوصف دقیق ازمعشوق واقعی توجه داشته‌اند. تفصیل این‌معنی قبلا گذشته‌است. وصف‌معشوق درقصیده غالباً پرتکلف ودرغزل اغراق‌آمیزودرمثنوی لطیف‌است (۱)

ج) اوصاف دیگر

ازانواع دیگروصف که باید در اینجا نام برد وصف ابنیه است. چنانکه در مقدمهٔ تاریخی این رساله گذشت هر چند تیمور ایران را ویران کرد اما اخلاف او غالباً عشق بآبادانی داشتند وبمعماری و ساختمان توجه میکردند . از اینرودرزمان ایشان قصور و ابنیه متعدد بنا گردید و شعـرا در وصف این ابنیـه اشعاری انشـاء میکردند، خاصه‌آنکه غالب شاهزادگان وامرا مایل بودند در کتیبهٔ عمارات‌اشعاری نقش‌شود. ازاین‌قبیل‌است اشعاری که صاحب تاریخ جدیدیزدازشرف‌الدین‌علی‌یزدی در کتاب خود ضبط کرده‌است. قصیدهٔ ذیل ازقصایدی‌است که شاعرمذکوردروصف وتهنیت خانه‌ای که خواجه شهاب‌الدین قاسم دریزد ساخت سروده‌است :

تبارك الله از این روضهٔ بهشت آئین که‌هست غیرت‌زینت‌سرای‌خلدبرین

حسد برد ز کمالش بنای آب عماد خجل شود زجمالش نگارخانهٔ‌چین

در آب صافی حوضش‌عیان توان‌دیدن جمال صورت معنی بچشم‌صورت‌بین

ازآن شهاب ره دیو بسته شد بفلك ازاین شهاب سرفتنه محوشد بزمین

اگرزچرخ کند ماه وآفتاب طلوع دو آفتاب از او طالعند زهره‌جبین

(۱) برای نمونه رجوع شود بمثنوی «گوی وچوگان» عارفی صفحه ۲٦ ومثنوی «حسن ودل» فتاحی صفحات ۵۳و۷۷و۸۰

کمال‌وجاه وجلال یکی زنقص بری	عماد قبهٔ قدر یکی بسدره قرین
حروف«چرخ»چوتاریخ‌او بودبحساب	که‌هشتصدوسه‌شمارد خردهمان‌وهمین(۱)

صاحب تذکرهٔ هفت اقلیم قطعه‌ای ازشیخ‌آذری دروصف کاخ‌احمدشاه‌بهمنی نقل کرده‌است که مطلع وبیت دوم‌آن اینست .

حبذا قصر مشید که زفرط عظمت	آسمان پایه‌ای‌ازسده‌آن‌درگاه‌است
آسمان‌هم‌نتوان گفت که ترك‌ادبست	قصرسلطان‌جهان احمدبهمنشاه‌است

لطف‌الله نشابوری نیزازاین قبیل اشعار زیاد دارد . از جمله قصیده‌ای است با این مطلع :

ای همایون بنای خلد آسای	طارم دلفروز جان افزای

وقصیدهٔ دیگر دروصف حمامی با این مطلع :

ای تازه بنای جنت‌آثار	درتحت‌زلال کوثرت‌نار

دیگرازچیزهائی که بیشترمورد توصیف شعرا قرار گرفته اسب است . کاتبی قصیده‌ای دارد که مقدمهٔ‌آن وصف اسب است ومطلع آن اینست :

تا شاه روح برفرس جسم شد سوار	چون‌اسب‌من‌ندید دگر چشم‌روزگار

ابیات ذیل نیزازگوی وچوگان عارفی‌دروصف اسب‌است :

در جستنش ار نه سر کشیدی	بر گوی سپهر بر دویدی
چون گوی سپهر کرد پستی	میدان‌میدان‌چو گوی‌جستی
هربار که درعرق شدی غرق	باران بودی و درمیان برق
بگریخته آذر از سم او	آویخته صرصر از دم‌او(۲)

باز از همان منظومه :

زین گفت نهند برسمندی	کش بود سپهر نعلبندی
زین نرم روی فراخ گامی	آراسته از زرش لگامی
گردون گردی زمین‌نوردی	کز چشمهٔ مهرآب خوردی

---

(۱) تاریخ جدید ،چاپ‌یزدیزد، صفحهٔ ۱۰۱ (۲) گوی‌وچوگان ،صفحهٔ ۱۱

آهو روشی پلنگ خوئی — چوگانی کرد همچو گوئی

در پویه زباد گوی بردی — میدان زمین هوا شمردی

نی آب برابرش دویدی — نی باد بگرد او رسیدی(۱)

رباعی ذیل نیز دروصف هرات ازتوصیفات مرغوب ایندوره است :

شام رمضان خوش است و گلگشت هرات — با نعرهٔ تکبیر و خروش صلوة

خوبانش بتاریکی بازار درون — چون آب خضر روان شده در ظلمات

۲ ـ پند و موعظه

یکی ازمهمترین وشایعترین مضامین شعر فارسی درهمهٔ ادوار پند و اندرز و نکات عبرت انگیز است. نفوذ مذهب وشیوع عرفان وانتشار بساط فقر و تصوف نیز برواج اینگونه معانی و کثرت آثاری که شامل دستورهای اخلاقی و نصایح معنوی باشد کمك کرده است .

دردورهٔ مورد بحث ما شرایط رواج اشعار اخلاقی چه از جهة غلبهٔ افکار مذهبی ورواج تصوف وچه از جهة تقلید ازشعرائی چون نظامی وامیرخسرو که اشعار اخلاقی سروده اند فراهم بود و مضامین اخلاقی و عبرت انگیز در انواع شعر از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی مشاهده میشود.

مضامین اشعار اخلاقی

برشمردن مضامین اخلاقی که شعراء ایندوره درشعر خود آورده اند آسان نیست و چندان مفید هم نیست. این مضامین همانهاست که خصوصاً ازقرن هفتم ببعد رایج بوده است. ولی این نکته را باید متذکر بود که رویهمرفته در اخلاقیات ایندوره روح انقطاع وانکسار وافتادگی که ازخصائص اخلاق عرفانی شمرده میشود غلبه دارد . تعلیمات اخلاقی غالباً متوجه ترك لذات نفس و باز گذاشتن مال و منال دنیوی و فراهم ساختن اسباب آخرت است. دعوت بکم آزاری و ترك حرص و حسد و ترجیح مظلوم بودن برظلم ورزیدن وتشویق بقناعت و رضا و تسلیم و نیکوئی برمردمان و تقبیح دنیا

(۱) گوی و چوگان ، صفحهٔ ۲۵

وجاه شهرت و ثروت ازمضامین شایع اخلاقی ایندوره است.

اشارات اخلاقی که شاعر درغزل میآورد غالبا از بهترین نوع اشعار اخلاقی است، چه هم موجزاست وهم لطیف،وعموماً باسوزشاعرانه نیزهمراهاست. غزل‌ذیل ازآذری نمونه‌ای ازغزلیاتی‌است که اشارات اخلاقی دارد :

هر متاعی را در این بازار نوعی قیمت است
قیمت مـرد ای عزیـز مـن بقدر همـت است

ما خدا خواهیم ، خواهی کعبه خواهی میکده
خـانهٔ اعمـال ای دل بـر بنـاء نیت است

بردرش شب زنده داری‌من امروزی که نیست
با سگ کویش مرا دیرینه حق صحبت است

گرم و سرد راه دیدن کار عاشق شیوه نیست
آرزوپرورد نـازکـدل چه مرد غربتست

« آذری » سعی سعادت میکنی کار تو نیست
این مثـل نشنیده‌ای هـر چیـز کار دولتست ؟

درغزلیات عرفانی ایندوره یکنوع ارشاد اخلاقی‌ملاحظه میشود که باگفتار پیرومرشد خانقاه مناسبت دارد ومضمون‌آن بیشتر لزوم ترك نفس ودعوت بعشق و انقطاع ازلذات دنیوی ووجوب تزکیه خاطروغلبهٔ بر وساوس است .

درمثنوی ، معانی‌اخلاقی‌وپندیات بمعنی‌اخص‌بیشتراست‌وغالب‌مثنوی گویان، خاصه کسانی که مخزن‌الاسرار نظامی را جواب گفته‌اند، باین‌معانی‌پرداخته‌اند (۱) . درمثنویهای عرفانی نیزآنگونه دستورهای اخلاقی که درمورد غزل عرفانی مذکور شد مشهود است(۲) .

قصاید اخلاقی ایندوره ازدونوع‌است . یکی قصاید عرفانی که طبعاً حاوی معانی‌عبرت‌انگیز وارشادات اخلاقی نیزهست (۳). دیگر قصایدی که درآنها شاعر بدون‌آنکه نظرخاصی‌بعرفان داشته باشد بمعانی‌اخلاقی‌اشاره کرده‌است. ازاین‌قبیل

(۱) رجوع‌شود بفصل‌مثنوی‌ازین‌کتاب (۲)رجوع‌شود بفصل غزل‌ومثنوی‌عرفانی

(۳) رجوع شود بفصل قصیده ونیزدیوان شاه نعمة الله ولی

است قصاید دلپذیر و مؤثری که لطف‌الله نشابوری در بث‌الشکوی و وصف حال خویش سروده و غالب آنها مشتمل برمواعظ لطیف ومعانی عبرت‌آور است . از جمله قصیده ایست بااین مطلع :

ندا آیدبمن هردم‌ازاین‌ایوان نورانی — که‌تاکی باشی اندر بنداین‌زندان‌ظلمانی

وقصیده دیگری بااین مطلع :

دلا تو چند دراین مرکزعناباشی — بدست اندە ایـام مبتلا باشی

وقصیده دیگری با این مطلع :

در این غمکده شادمانی نیابی — دراین فتنه جا بر امانی نیابی

وبازقصیده‌ای بااین مطلع :

جهان جانی غدار جای آن دارد — که‌عاقل‌هرچه‌دراوهست‌هیچ‌انگارد

وقصیدهٔ دیگری با این مطلع :

بار بر دل منه ز کار جهان — که‌نه‌کاریست‌کارو بارجهان

واز بهترین این‌قصاید قصیده‌ایست ازهمین شاعر که ذیلا چندبیت آنرا میآورم :

حجاب ره آمد جهان و مدارش — زره تا نیندازت بـر مـدارش

چومیجویدت رنج،راحت مجویش — چومیداردت خوار،عزت مدارش

چنین‌است گردون گردان‌و گردش — چنین‌است دوران ودارو مدارش

بدنیای دون مرد بیدین کند فخر — ولی مرد دین را زدنیاست عارش

بکار خـداوند مشکل توانـد — توجـه نمودن خـداوند کارش

هر آن آدمی کاندرو آدمیت — بمردم نبـاشد بمـردم مدارش

بباد دی و تـاب تیرش نیرزد — نعیـم خزان و نسیم بهـارش

نه با راحت وصل او رنج هجرش — نه بانوش خرمای او نیش خارش

صد اقداح نوشین نوشش نیرزد — بیك جرعه زهر ناخوشگوارش(۱)

کاتبی نیز قصیده‌ای درمدح علی بن ابی طالب(ع)دارد که‌مقدمهٔ آن‌موعظه‌واندرز

---

(۱)دولتشاه نیز این قصیده‌را ضبط کرده‌است. رجوع شود بصفحه ۳۱۹ تذکرهٔ وی، چاپ لیدن

است ومطلع آن چنین است :

بچشم عقل اقالیم سبعه گنج زراست — ولی چودر نگری اژدهای هفت سراست

ودر قصیدهٔ دیگری نیز با این مطلع :

هر تشنه کو زمشرب توحید آب یافت — سیراب گشت وهردو جهان راسراب یافت

در توحید ونعت رسول اشارات لطیف اخلاقی دارد .

درغالب مراثی که سروده شده نیز مضامین حکیمانه و عبرت انگیز از قبیل ناپایداری دهر و گذشت روزگـار و فنای حیات دنیوی و لزوم توجه بجهان باقی میتوان یافت (۱)

قطعه پیوسته قالب مناسبی برای ادای معانی اخلاقی بوده و ابن یمین بهترین نمونه قطعات اخلاقی را فراهم آورده است . دراینددوره نیز قطعاتی اخلاقی سروده شده که بعضی مانند قطعهٔ معروف شرف‌الدین علی (۲) استوار ومرغوب وبعضی نیز مانند قطعهٔ ذیل ازلطف‌الله نشابوری خشك است :

جودو انصاف وهنرهست پسندیده سه کار — که فرومایه بدان مرد گرانمـایه رود

باز بخل و حسدو جهل نکوهیده سه کار — که از آن مرد گرانمایه فرومایه رود

۲ ـ اشعار مذهبی

شعرمذهبی یکی ازمهمترین انواع شعراینددوره‌است و رواج اشعاری مناسب عقیدهٔ شیعیان ازخصوصیات این‌دوره بشمارمیرود.

احوال مذهبی این‌زمان و کیفیت شیوع تشیع پیش‌ازاین مورد بحث‌قرار گرفته است لذا دراینجا ازتکرار آن خودداری میکنم . (۳)

مضامین شعر مذهبی

مهمترین مضامین شعرمذهبی دراینددوره حمد خداوند وذکر وحدت‌وعظمت وی ، نعت پیغمبر ، ثنای ائمه خاصه علی بن ابیطالب (ع) ، مناجات ، توبه و استغفار ،

---

(۱) رجوع شود بفصل رثاءازاین کتاب (۲) رجوع شود بهصفحهٔ۲۰۳ازاین کتاب .

(۳) رجوع شود بفصل مذهب ازین کتاب

رثاء ائمه خاصه حسین بن علی (ع) و ذکر واقعهٔ کربلاست .

حمد خداوند

حمد خداوند و ذکر وحدت و عظمت وی تقریباً در آغاز همه مثنویات دیده میشود، و این شیوه درمثنوی قدیم است. مقدمهٔ بسیاری ازقصاید نیز باحمد پروردگار آغاز میشود. در بعضی غزلیات ورباعیات عارفانه نیزمیتوان ابیاتی در تعظیم خالق و یکتائی وبزرگی او یافت (۱).

ثنای رسول و ائمه

این معنی مهمترین مضمون شعرمذهبی ایندوره است وقسمت عمدهٔ اشعاردینی بآن اختصاص دارد. درمدح رسول شاعرازعظمت قدروعزت او نزد خداوندوشرافت اسلام و جود وسخا و دلاوری ومعجزات و کرامات او وعنایت اوبعالم خلق ومعراج اویاد میکند وغالباً باخبار واحادیث وآیات قرآنی اشاره مینماید . از این قبیل است قصیدهٔ شاه نعمة الله ولی درنعت پیغمبر که مطلع وچندبیت آن اینست :

از تتق کبریا صورت لطف خدا — بسته نقابی ز نور روی نموده بما
دره بیضا بود ، صورت روحانیش — شاه معانی جهان ، هردوجهانش گدا
برزخ جامع بود صورت جمع وجود — نور گرفته ز حق داده بعالم ضیا
معنی ام الکتاب نور محمد بود — اصل همه عین او، عین همه عینها
بیشتر ازعقل کل خوانده زلوح ضمیر — زان الف آمد پدید جمله کتاب خدا

چندبیت ازیکی ازقصایدابن حسام رانیزدرثنای رسول اکرم برای نمونه میآورم:

ای رفته آستان تو رضوان بآستین — جاروب فرش مسند توزلف حورعین
ماه منیر مملکت آرای طاوها — شاه سریر مسند اعلای یاء وسین
چابك رکاب شب رو « اسری بعبده » — کاندر رکاب او نرسد شهپر امین
عیسی عصر وقصرودنی در مقام قرب — مهدی مهد وعهد نخستین وآخرین
ای بر سریر « کنت نبیاً» نهاده پای — و آدم هنوز بود مخمر بماء وطین

(۱) ازجمله رجوع شود بدیوان نعمةالله ولی ،چاپ تهران، صفحه ۳۸

ای سالك مسالك « اياك نعبد » وی سالك مسالك « اياك نستعين »

دربعضی ازاینگونه اشعار حمد خالق و نعت رسول و مدح خلفای راشدین و ائمه توأم است واینگونه اشعار غالباً ازشعرای سنی‌مذهب است .

ثنای علی بن ابیطالب (ع)

از میان مدایح ائمه قسمت اعظم ثنای علی بن‌ابیطالب (ع)است . مدائحی که دربارهٔ امام اول شیعیان سروده شده نمایندهٔ احساسات مذهبی و آرزوهای قهرمانی گویندگان وهم مسلکان ایشان است. شورو گرمی‌وقوتی که دراین‌اشعارمشهوداست درسایراشعاردینی‌یافت نمیشود. اختلاف مذهبی شیعیان با دیگرفرق اسلامی و حمیت وغیرتی که اهل تشیع درتعلق بکیش خویش داشته‌اند همه درمدائح‌امام اول‌فرصت بروز یافته‌است . مضمون این مدائح تعظیم علی‌بن‌ابیطالب و دلاوریهای او وصحت وصایت و ولایت او و کرم‌اخلاق ومحاسن‌صوری ومعنوی اوومناقب خاندان‌اوست .

ازمیان شعرای‌اینددوره لطف‌الله نشابوری‌وکاتبی‌وشاه نعمة‌الله‌ولی وابن‌حسام بیش‌ازدیگرشعرا درمدح علی بن‌ابیطالب‌اشعار سروده‌اند.(۱)

ثنای ائمه دیگر

گذشته ازنعت رسول و مدح علی‌بن ابیطالب، ثنای ائمهٔ دیگرشیعیان خاصه حسین‌بن علی(ع) وعلی بن موسی‌الرضا (ع) رادرمیان‌اشعار بخصوص قصائداینزمان ملاحظه می کنیم. قصائدی که درمنقبت حسین‌بن‌علی سروده‌شده وعموماً باذکرواقعه کربلا وشهادت‌آنحضرت توأم‌است‌غالباً استادانه‌وتأثرانگیزاست وشعرا درآنهاآلام ومصائب باطنی‌خودوهم کیشان‌را درجامه تأسف وسوگواری برواقعهٔ کربلاآشکار ساخته‌اند (۲). اینگونه قصاید دردیوان ابن‌حسام ولطف‌الله نشابوری‌فراوانتراست.

دولتشاه سمرقندی قصیدهٔ‌استواری ازخواجه اوحد مستوفی باتشبیبی‌دروصف آسمان وآفتاب وستارگان که مطلع آن‌اینست :

گردون فراشت رایت بیضای آفتاب وزپرده‌های دیده‌شب‌شست کحل‌خواب(۳)

(۱) ازجمله رجوع‌شود بدیوان شاه نعمة‌الله، صفحات ٤٩و٥٠و٥١ و٧٥و٧٦

(۲) رجوع‌شود بفصل رثاء ازاین رساله (۳) صفحهٔ ٤٤٣تذکرهٔ دولتشاه

درمدح علی بن موسی الرضا (ع) ضبط نموده .

صاحب‌مجالس‌النفائس نیز ازقصیده‌ای که طالعی، مادح بایسنقر، درمدح امام هشتم سروده است نام میبرد ومطلع آنرا ذکرمیکند :

خشت خورشید زراندودی که براوج سماست

بهرفرش‌روضهٔ‌سلطان علی‌موسی‌الرضاست(۱)

و نیز لطف‌الله نشابوری قصیده‌ای در ثنای علی بن موسی الرضا دارد و همان شاعر ترکیب بندی درمنقبت حضرت رضا سروده که مطلع آن‌اینست:

وقت سحرچون‌غریو کوس برآمد　　　رایت بیضا ز کوه طوس برآمد

همو قصایدی درمدح ائمهٔ دوازده گانه‌دارد. ازجمله‌قصیده‌ایست بااین‌مطلع :

یاافتخار العالمین،یااختیار المصطفی　　　یاانت‌صدر المتقین،یاانت‌بدر الاتقیا

در اینجا باید بخصوص شاعرمنقبت سرای ایندوره محمدبن‌حسام‌الدین معروف بابن‌حسام را یادآورشد که دیوانش سراسرمشتمل برمدائح پیغمبر وآل رسول‌خاصه علی بن‌ابیطالب (ع) است. وی ازقصیده سرایان‌استادوتوانای‌ایندوره محسوب‌است. گذشته ازمدائح پیغمبر و علی‌امیرالمومنین و حسین‌بن علی (ع) قصایدی درستایش حضرت صاحب‌الامر وقصایدی در ثنای حضرت فاطمهٔ زهرا و قصایدی درمدح امام حسن مجتبی ومخمسی درمناقب‌آل عبا وقصیده‌ای درسب ولعن ابن ملجم دارد .

گذشته ازشعرائی که نامشان دراین‌فصل گذشت قاسم‌الانوارتبریزی ومولانا حسن شاه وکاتبی نیز ازشعراء شیعه ومادحین‌آل رسول بوده‌اند .

مناجات

مناجات که ازمضامین لطیف شعرفارسی است گاه درآغاز یا انجام مثنویات ، وگاه درضمن بعضی قصاید مذهبی‌وعرفانی، واحیاناً درسایرانواع شعردیده میشود. اعتراف بخطا و عجز وقصور خود ، وتوسل بکرم وعنایت پروردگار و یا شفاعت رسول وائمه ، وذکرعظمت وعفوواحسان حضرت باری‌ازمضامین شایع مناجات‌است ابیات ذیل ازقصیده‌ایست ازابن‌حسام درمناجات :

---

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۷

وقت است بعد از این که از این گفته‌ها زنیم | در دامن عنایت او دست اعتذاز...
یا رب بزینهار تو آورده‌ام پناه | از قهرمان قهر تو یا رب تو زینهار
ما تنگدست و مفلس و بی استطاعتیم | با اینهمه بمغفرت تو امیدوار
تو بی نیاز و ما همه شیئی نیازمند (کذا) | بر خاك ره نهاده سر عجز و افتقار
ما در حجاب کردهٔ خویش و تو عیب‌پوش | ما زیر بار معصیتیم و تو برده بار
از طاعت آبروی نیاورده ام، مگر | باران لطف آورد آبی بروی کار (۱)

و نیز قصیده‌ای دیگر در دعا و مناجات سروده که صورت آن تازگی دارد و چند بیت آن اینست:

از ابتدای کار جهان تا به انتها | دیباچه ای نبود و نباشد به از دعا
طاعت سریست بر سر و مغز اندرو دعاست | نبود هر آینه سر بی مغز رابها...
یارب بحق هیبت ملك الموت و قبض او | کو هست بر ممالك ارواح پادشا
یارب بحق خط کرامین کاتبین | کایشان بحق بدند بر اعمال ما گوا
یارب بخال شام که بر روی صبح کرد | هرشب با مرصنع تو مشاطه عشا...
یارب بدعوتی که اجابت قرین اوست | یارب بحاجتی که کند لطف او روا

کین سرو باغ حسن که برسدره سر کشید
او را بفضل خود برسانی به انتها (۲)

در این قصیده هفتاد و نه بیت با کلمه «یارب» شروع میشود.

دولتشاه مثنوی ذیل را از مولانا حسن سلیمی در دعا و مناجات نقل میکند:

الهی باعزاز آن پنج تن | نبی و ولی و دو فرزند و زن
که در دین و دنیا مرا پنج کار | براری بفضل خودای کردگار
یکی حاجتم را نمانی بکس | برآرندهٔ آن تو باشی و بس
دوم روزیم را بجائی رسان | که منت نیاید کشید از کسان
سیوم چون بمرگم اشارت بود | بان لاتخافوا اشارت بود

(۱) دیوان ابن‌حسام، صفحهٔ ۱۰ (۲) همان دیوان، صفحهٔ ۱۲

چهارم چنانم سپاری بخاك — که باشم ز آلودگی جمله پاك
بپنجم چو تن بگسلاند کفن — رسانی تنم را بآن پنج‌تن (۱)

در غزل ذیل نیز از لطف‌الله نشابوری هرچند روی سخن ظاهراً با معشوق است ، شیوهٔ کلام شیوهٔ مناجات است :

با ما ترا اگر سر لطف و عنایتست — تعریف یك نظر ز تو مارا کفایتست
زین بنده وامگیر عنایت بحق آنك — با بندگان عنایت تو بی نهایت است
مارا اگر از عطای تو شکریست‌هم‌ز تست — ور هست‌هم‌ز ماست که‌مارا شکایت‌است
ما بر هوای خود همه ازراه میرویم — ورنه بماز تو همه رشد و هدایت است
نامد زما سزای تو کاری ولی ز تو — ما را توقع کرمست و عنایت است

مضامین دیگر

گذشته از آنچه ذکر شد باید ذکر سوگواری محرم وماه صیام واعیادمذهبی وبعضی ازاصول وعقایددینی را که دراشعار آمده درزمرهٔ مضامین‌مذهبی یادآورشد. این قبیل مضامین را بیشتردر دیوان ابن‌حسام و لطف‌الله نشابوری وشاه نعمة‌الله ولی میتوان یافت .

مثالهائی که تاکنون ازاشعارمذهبی آورده شد بیشتر از جنس قصیده بود. اما اینگونه‌مضامین‌در مثنوی‌وغزل‌هم کم‌نیست. درابتدای‌مثنویات‌غالباً شاعر بحمدخداوند ونعت رسول ومناجات میپردازد(۲). واین شیوه از قدیم در سرودن مثنویات معمول بوده است . نظامی و امیر خسرو که مورد تقلید مثنوی سرایان ایندوره‌اند همین روش را داشته اند .

در دیوان نعمة‌الله ولی و قاسم الانوار تبریزی بغزلیاتی که روح مذهبی و یا اساساً مضمون مذهبی دارند بر میخوریم . غزل ذیل را برای نمونه از قاسم الانوار نقل میکنم :

شریعت درطریقت مستعین است — شریعت راه فخر المرسلین است

---

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ۴۳۷ (۲) رجوع شود بفصل مثنوی‌ازاین کتاب

شریعت شیوهٔ مردان مرد است | شریعت شاهراه مستعین است
شریعت حکمت مردان راهست | شریعت قصهٔ حبل المتین است
شریعت از امور اعتدالیست | شریعت شارع علم الیقین است
طریق شرع را خوف و خطر نیست | و گر باشد هم از دزدان دین است
باستحقاق بیشی کن در این راه | ترا گر فکر روز واپسین است
ز «قاسم» این سخن را یاد گیرد | دلی کو راست‌دان و راست‌بین است(۱)

در اینجا بی‌مناسب نیست از اشعاری که مضمون آنها مذهبی نیست ولی سبك بیان آنها مذهبی است یاد شود. غزل ذیل از نعمةالله ولی است که در بیان معانی عاشقانهٔ آن ذکر آیات قرآنی را التزام کرده:

ورد صاحب‌نظران فاتحهٔ روی تو باد | «قل هو الله احد» حرز دو ابروی تو باد
«جاء نصر الله» ای شاه چو بنمودی روی | آیة‌الکرسی تعویذ دو گیسوی تو باد
«والضحی» روی تو آمد سر زلفت «واللیل» | آفرین بر سر زلف تو و ابروی تو باد

ترك «والشمس» که بر جمله افلاك شه است
آیت «کنت ترابا» زدو هندوی تو باد ...
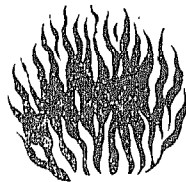
(۱) این غزل باسایر غزلیات قاسم‌الانوار مشابهت ندارد و ممکن است در دیوان او دخیل باشد.

۴ - رثاء

مراثی اینده‌وره را میتوان بدونوع مهم منقسم ساخت : یکی مراثی دینی که بیشتر آنها در ذکرواقعهٔ کربلا وشهادت حسین بن‌علی(ع) ومصائب‌اهل‌بیت‌وشهادت علی‌بن موسی‌الرضاست . بهترین این‌نوع اشعار را میتوان در دیوان ابن‌حسام یافت. از آنجمله قصیده‌ایست در رثاء شهادت حسین‌بن علی (ع) باین مطلع :

آن‌سرخی‌شفق که براین‌چرخ‌بیوفاست هرشام عکس خون شهیدان کربلاست

وباز قصیده‌ایست درهمان معنی باین مطلع :

چشم فرات باز ز هجران کربلاست جان تشنهٔ شهید بیابان کربلاست

دیگرمراثی‌عادی‌است که درمرگ‌امراوبزرگان‌واصحاب‌ویاران‌سروده‌شده. صاحب مطلع‌السعدین در واقعهٔ وفات تیمور مینویسد که شعرا چندین روز مراثی میگذراندند وآنگاه‌مرثیه‌ای‌نیزازمولانا عصمت بخارائی‌مداح تیمور نقل میکند(۱) نیز ازمراثی فراوانی که شعرادرمرگ بایسنقر گذراندند سخن میگوید ، و ترجیع بندی دررثاء وی از مولانا سیف‌الدین نقاش متخلص بواحدی میآورد که چند بیت آن‌اینست :

چندانکه چرخ گشت بدوران روزگار نقش وفا نیافت در ایوان روزگار
همکاسهٔ شراب فنا بایدش شدن هرکس که‌خوردلقمه‌ای ازخوان‌روزگار
در دفتر زمانه برات نجات نیست این مردمی مجوی ز دیوان روزگار
از پا فتاد رستم دستان و جان نبرد از دست مکروحیله و دستان روزگار
از روزگار جامهٔ جان پاك شد، دریغ دستم نمیرسد بگریبان روزگار
دل در جهان مبند وگر نیست باورت بنگر یکی بحالت سلطان روزگار
جمشید وقت بود و فریدون این زمان داود عهد بود و سلیمان روزگار

---

(۱) مطلع‌السعدین ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران ، صفحهٔ ۳۹۵

گویند هرزمان چو من اعیان روزگار	خرگاه بی طراوت و افتاده بخت خوار
جمشید را چه آمد و افراسیاب کو؟ (۱)	شهزادهٔ بایسنقر عالیجناب کو

مصائبی که دردورهٔ مغول و تیمور بر ایرانیان وارد شد طبع شعرا را برای ساختن مراثی آماده‌تر ساخت. ازاینرو غالب مراثی ایندوره پر سوز وغم‌انگیز و کم تکلف است وعموماً لحنی صادق دارد.

از بهترین مراثی ایندوره یکرشته قصائد و ترجیعاتی است که لطف‌الله نشابوری دررثاء دوستی سراج الدین نام سروده‌است. این قصاید و ترجیعات عموماً با معانی عبرت‌آور ومضامین رقت انگیزومواعظ حکیمانه همراه است و کمتراثر تکلف در آنها مشهوداست. چند بیت ازیکی ازاین ترجیعات را برای نمونه میآورم:

از بار روزگار تن ناتوان نماند	زاندوه بی شمار دل شادمان نماند
تاباد حسرت آتش اندوه برفروخت	آبی زانبساط دراین خاکدان نماند
خاصیت ثبات و مزاج موافقت	گوئیکه درسرشت زمین و زمان نماند
آثار عافیت بجهان بقا طلب	کاندر فنا سرای بقا و نشان نماند
برخیز ای برادر و بربند بار انس	زین خطهٔ خطر که امیدامان نماند
گر اردوان عهدی و گر اردشیرعصر	بنگر که اردشیرشدو اردوان نماند
دیریست کز رسوم فریدون و بیورسب	جز نام نیك و بد اثراندر جهان نماند
ای وجه عمر کرده بسودای آز صرف	حاصل زسود و مایهٔ تو جز زیان نماند

هرچندمراثی راشعرا معمولا در قصیده میسرودند، ولی گاه سایرانواع شعر را نیز برای‌این منظور بکارمیبردند. ازجمله صاحب حبیب‌السیردررثاء امیر شاهملك قطعه‌ای ازمولانا شهاب‌الدین عبدالرحمن متوفی در ۸۴۸ نقل میکند.

غزل ذیل را ظاهراً یکی ازمریدان شاه نعمةالله ولی دررثاء وی سروده‌است وباشتباه دردیوان وی ضبط شده:

ایکه گوئی نعمةالله جان سپرد	جان سپرد و جان با ایمان سپرد

(۱) همان کتاب صفحه ۵۸۲

جان بجانان،دل بدلبرداد و رفت	جان‌ازین‌خوشترد گرنتوان‌سپرد
در هوای گلستان عشق او	جان‌چوغنچه بالب خندان سپرد
بندگی کرد او بصدق دل تمام	ظاهرو باطن بآن سلطان سپرد
بود میخـانه سبیل خـدمتش	رفت‌و آن‌منصب باین‌و آن سپرد
جان امانت بود باوی مدتی	خوش امینانه بآن جانان سپرد

دیگری گرجان بدشواری بداد
سید سرمست ما آسان سپرد(۱)

رباعی معروف امیرشاهی در رثـاء بایسنقر را باید ازبهترین مراثی ایندوره محسوب داشت :

درماتم تودهربسی شیون کرد	لاله‌همه خون‌دیده‌دردامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید	قمری‌نمدسیاه‌در گردن کرد(۲)
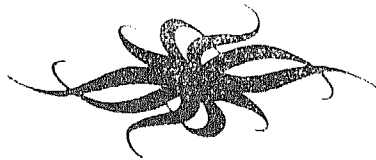
(۱) دیوان شاه نعمةالله، صفحهٔ ۱۹۷
(۲) دیوان امیرشاهی، صفحهٔ ۷۰

۵ ـ اشعار تعلیمی

منظور از اشعار تعلیمی اشعاری‌است که موضوع آنها از مقولهٔ مسائل علمی و فلسفه و امثال این معانی است و با عواطف و احساسات آدمی کمتر سر و کار دارد . در حقیقت اینگونه اشعار شعر بمعنی واقعی نیست بلکه باید آنها را «نظم» مطالب علمی ویا اخلاقی ویا فلسفی محسوب داشت. نصاب‌الصبیان که نظم لغت و منظومهٔ حاج‌ملا هادی سبزواری که نظم حکمت است نمونه‌هائی ازاین نوعند .

مهمترین مضمون این نوع اشعار دردورهٔ مورد بحث ما عرفان علمی و مسائل فلسفی و کلامی و بعضی مباحث علم طبیعی است .

پیش ازاین گفته شد که عرفان‌مدون علمی‌در شعراین‌دوره نفوذ یافت‌و بسیاری ازمصطلحات آن درقصیده وغزل ومثنوی وارد گردید. اما گاه نیزشاعر بنظم‌فصولی ازعرفان وحکمت پرداخته‌است . درمنظومهٔ «انیس‌العارفین» قاسم‌الانوار تبریزی که بتصریح‌خود، درجواب سؤال‌ازنفس وروح وقلب‌وعقل وعشق‌سروده شده نمونه‌های بارزی ازاین نوع شعر در بر دارد ، خاصه درفصل‌اول که در آن ازطبایع چهارگانه وتعریف روح طبیعی ونباتی وحیوانی وانسانی ونفس مطمئنه واماره ولوامه سخن میگوید وچند بیت آن اینست :

مرحبا ای سائل شیرین سئوال	دربیان نفس خود بشنو مقال
صانعی کو انس و جانرا آفرید	عقل‌ونفس وعقل‌و جانرا آفرید
داد انسانرا کمال از چار چیز	قادر بیچون بتقدیر عزیز
بلغم وسودا و صفرا بعد از آن	خون که‌باشد درهمه‌اعضا روان
زان‌سپس‌آرد زعین‌لطف‌وجود	زین‌چهارارکان‌بخاری دروجود
گر کسی ازعین حکمت داندش	بی‌شکی روح طبیعی خواندش
دروجود آرد بخاری زین بخار	روح حیوانیش گوید هوشیار

نعمةالله ولی ازاین قبیل اشعار بسیاردارد. گذشته از آنکه غالباً عرفان‌دوسی را درمثنویات خود بنظم‌آورده‌است (۱) قصایدی نیزدربیان معانی عرفانی و فلسفی چنانکه معمول اهل مدرسه‌است نظم کرده . از جمله قصیده‌ای بااین مطلع سروده :

دردوعالم‌چون‌یکی‌دارندهٔ‌اشیابود   هریکی درذات‌آن یکتای بی‌همتابود(۲)

که درآن فلسفهٔ تکوین‌وبعضی‌ازاصول طبیعیات ارسطورا بشعرآورده وازترکیب وجود انسان وستارگان سبعه وسعدونحس‌آنها وقوای طبیعت و اعضای رئیسه بدن وتطبیق اعضاء بدن‌بابروج دوازده گانه سخن گفته . چند بیت‌آن اینست :

عقل کل‌موجود گشت اول‌بامرکردگار   نفس کل‌زو گشت‌ظاهر،این‌سخن‌پیدابود

پس‌زنفس‌وعقل کل‌آمد هیولادروجود   همچو نطفه کز وجود آدم و حوا بود

آتش‌است‌وبادوآب وخاك‌ای یار عزیز   فعلشان صفرا وخون وبلغم وسودا بود

طبع آتش گرم‌وخشك‌وبادآمد گرم‌وتر   همچوصفرا دان‌دوخون‌هرکه اودانابود

گذشته ازمضامینی که فوقاً بآنها اشاره شد بعضی مطالب تاریخی را نیز که شعرانظم کرده‌اند باید ازاین‌نوع شمرد. ازجمله لطف‌الله نشابوری اسامی خلفـای بنی عباس را دردوقطعه بنظم‌آورده‌است. قطعه‌اول اینست :

بودند از سران امیـه چهارده   بگرفته عرصهٔ همه‌آفاق سربسر

اول معاویه پسر هند بی وفـا   وزبعد او یزید جفا کار بدگهر

دیگرمعاویه‌بدومروان‌وبعدازاو   عبدالملك‌ولیدوسلیمان‌وپس‌عمر

وانکه‌یزیدوبازهشامست‌وپس‌ولید   وزبعد اویزید و براهیم‌برزگر

مروان بن محمد آنکش لقب حمـار
بدآخرین‌ونیست جز این چارده دگر

وهمو حروف‌ابجدرا چنین منظوم کرده :

کودکی دیدم لوحی بکنار   که‌همی‌خواندوهمیزد جغجغ

ابجد و هوز و حطی کلمن   سعفص وقرشت و ثخذ ضظغ

---

(۱) دیوان شاه نعمةالله، صفحات ۲۱و۲۲

(۲) صفحهٔ ٥٤ همان دیوان

۹ - مطایبه و هجا

در این دوره ظاهراً مطایبه درمیان شعرا رواج قوی داشت. این معنی گذشته از آنکه از اشعار طیبت آمیز مستفاد میشود ازفحوای کلام ارباب تذکره نیز برمیآید، چنانکه میرعلیشیردر مجالس النفائس درضمن ترجمه حال شعرا ، بسیاری از ایشان را بصفت شوخ وظریف وشوخ طبع وامثال این صفات ذکرمیکند . ازجمله میگوید : مولانا زین «یکی ازشوخ طبعان زمان خود بوده.» ، ومولانا مسیحی «طبع اوشوخ بود» ، ومولانا قدسی «مرد شیرین گوی بود» ، ومولانا بساطی » درطبع شوخی تمام داشته» ومولانا عصمت« ازغایت شوخ طبعی خودرا بشعرمنسوب ساخت » ، وحافظ سعد «چون شوخ طبع ولاابالی بود جوانان اوباش شهر با اومصاحبت میکردند» ، و مولانا محمد مجلد« ازشوخ طبعان خراسان است اما بهزل وخبائت میل بسیارداشت واز مردم شهر کم کس مانده است که او بنظم یا بنثرباوهزل ومطایبه نکرده باشد»، وشیخ کمال تربتی« ازظرفای متعین خراسان بود » ، ومولانا معمائی «مردی ظریف بود» ، ومولانا محمد عالم «هم سبق ومصاحب الغ بیك میرزا بود ، بغایت دلیروخیره وشوخ طبع بود و در بحث بسیار سخنان گستاخانه میگفت ، چنانچه عظیم الشان سلطنت تحمل نیآورده و او را حکم اخراج کرده» ، ومولانا رندق « ندیم شیوه و هزال بود...وشعرای آنزمان اززبان اوترسیده اورا بلفظ استادی خطاب میکردند» و«مولانا جنوبی «درنظم طبعش جانب هجو وهزل مایل بودودرمیان او وحافظ شربتی نزاع واقع شد واو منازع را هجو کرد و مردم رابسیار خوش آمد چنانکه همه یاد گرفتند» ، ومولانا محمد آملی « مردی ظریف و نازك بود» (۱)

نمونه‌ای ازینگونه ظرافتها ومطایبات رادر کتب تذکره می یابیم. مثلامیرعلیشیر درضمن احوال شیخ کمال تربتی مینویسد : « پدر مشارالیه حافظ نام داشته وطبابت

---

(۱) رجوع شود بمجالس النفائس صفحات ۲۳، ۱۵، ۱۳، ۱۲، ۸، ۲۲، ۳۴، ۱۹، ۴۵، ۴۷، ۵۱

میکرده وشیخ دایم از جهة خوش طبعی قطعه‌های مطایبه آمیز برای او میگفته‌است واین قطعه از آنجاست :

تا که «حافظ» طبیب «تربت» شد	کشته شد جملگی که ومه او
موش درشربتش فتاد و بمرد	مرگ موش‌است‌شربت به‌او

و نیز :

نزد « حافظ » سپاهیی آمد	رخت‌بگشادو پیش‌او بنشست
پس بحافظ بگفت از سردرد	که سرم درد میکند‌پیوست
حافظش داد شربتی بعلاج	شربتش‌خوردورخت‌را بربست(۱)

وحکایت ذیل را نیزدربارهٔ مولانامسیحی میآورد : « گویند بزیارت مکه مشرف‌شده بود ، طبع اوشوخ بود . واین مطلع ازاوست :

مارابجفاکشته پشیمان شده‌باشی	خون‌دل‌ماریخته‌حیران‌شده‌باشی

گویند مولانا درآن سفردرباديه بسايهٔ مغیلان درعین درماندگی نشسته خار ازپای بیرون میکرده‌است که یکی‌ازشوخ طبعان‌قافله دربدیهه بمولانا خوانده‌است

ازرنج ره دور وسرخار مغیلان	ازآمدن مکه‌پشیمان‌شده‌باشی»(۲)

و در ترجمهٔ حال مولانا ساغری این حکایت را میآورد. «چون مولانا جامی میل سفرحج فرمود مولانا ویسی‌ومولاناساغری هردوعزم‌رفاقت وملازمت‌او نمودند ولیکن ویسی آخرکار گفت کسی مفلسم وخری ندارم که درراه بر او سوار گردم ، وساغری نیزچون کثرت مصرف راه حج را ملاحظه کرد امساك مانع او گشت واز عزیمت ورفاقت بازگشت . وچون هردو از خری از چنین سفری وچنین رفیقی باز ماندند میرسهیلی جهة بازماندن ایشان گفت :

ویسی و ساغری بعزم حرم	گشته بودند هردوشان سفری
لیك‌ازان‌راه هردووامانند	آن‌یك ازبی‌خری‌واین‌زخری(۳)

---

(۱) ترجمه مجالس‌النفائس ، صفحهٔ ۳۳ (۲) همان کتاب،صفحهٔ ۲۲
(۳) همان کتاب،صفحهٔ ۲۰۵

قطعهٔ ذیل که شهرت یافته ازمطایبات انتقادی ایندوره‌است :

ز جرجان یکی رفت سوی هرات که قاضی شود صدر راضی نمیشد
برشوت خری داد و قاضی شد آخر اگر خر نمی بود قاضی نمیشد (۱)

میر علیشیر درضمن احوال مولانا محمد معمائی ، صدربابرمیرزا ، میگوید : «درایام مکنت خود درشیراز برسرتربت خواجه حافظ گنبد ساخت ، و بابرمیرزا را آنجا ضیافت کرد. اما یکی ازخوش طبعان شیراز بجانبی که نظرمیرزا افتاد این بیت را نوشته بود :

اگر چه جملهٔ اوقاف شهر غارت کرد خداش‌خیردهادآنکه‌این‌عمارت کرد»

وهمواین بیت را ازسید کاظمی نقل‌میکند:

شکرخدا که قاضی‌شهرهری نیم درسلك‌آدمی‌صفتانم،خری‌نیم(۲)

دولتشاه در تذکرهٔ خود قطعهٔ طیبت‌آمیزی از باباسودائی ثبت کرده است . عین‌عبارت اواینست : «گویند که درروزگار باباسودائی در ابیوردچنان اتفاق افتاد که قاضی‌ابوسعید خربود ، وخواجه جلال‌الدین‌اشترجانی‌قربان ، وصدرالدین‌سگ داروغه ، ومحمد کله گاو محصل‌مال، ومناسب این‌حال باباسودائی این‌قطعه گوید:

باورد مثال آسیائیست چرخش غصه است و غم ناو
داروغه‌سگست وقاضیش خر عامل شتر و محصلش گاو
زینها چه بود نصیب دهقان ات خوردن‌وزرشمردن‌وداو(۳)

مطایبات شعرا با یکدیگر

شعرای ایندوره مانند شعرای هردوره‌ای که از مرکزی برای اجتماع چون درباروغیرآن برخوردار بوده‌اند بایکدیگرروابط ومناظرات ومعارضات‌ومطایباتی داشتند که رقابت درشاعری‌نیزآنرا تقویت میکرد. گاه نیزدامن‌آن بهجو میکشید . نمونه‌ای ازقبیل مطایبات را دردواوین‌وتذکره‌های‌زمان می‌یابیم. مثلا بگفتهٔ‌دولتشاه

(۱) این قطعه ازمولانا عبدالحق استرآبادی‌است. رجوع‌شود بمجالس‌النفائس صفحه ۲۲۰ (۲) همان کتاب ، صفحهٔ ۳۷
(۳) تذکره دولتشاه، صفحهٔ۴۲۲

میان کاتبی و بدر شیروانی معارضه دست داد و کاتبی این دو بیت را در حق بدر شیروانی گفت:

لقب «کاتبی» دارم ای «بدر» اما　　محمد رسید اسم از آسمانم
مرا نام باشد محمد تو بدری　　بانگشت سبابه ات بردرانم(۱)

و نیز این قطعه را در هجو همان شاعر گفته است:

دی بدرك بدرگ را گفتم که نه ای شاعرا　　آن کز شعرا باشد انگیختنش باید
گفتا که بهر شهری آویخته ام شعری　　شعری که چنین باشد آویختنش باید

باز بگفتهٔ دولتشاه میان شیخ آذری و علی شهاب ترشیزی مناظره و مشاعره افتاد و شیخ این قطعه را بشهاب نوشت:

سر دفتر ارباب هنر خواجه علی　　ای آنکه ترا لطف طبیعت ازلی است
تو خواه مرا پسند و خواهی مپسند　　داند همه کس که حمزه استاد علی است

وقطعهٔ ذیل را پاسخ یافت:

ای حمزه بدان که عرش حق جای علی است　　بر کتف رسول از شرف پای علی است
استاد علی است حمزه در جنگ ولی　　صد حمزه بعلم و فضل لالای علی است(۲)

و مولانا کاتبی این قطعه را درباره سیمی گفته است:

میان شهر نیشابور «سیمی»　　چو اشعار لطیف «کاتبی» دید
بمشهد برد و بر شعر خودش بست　　نمك خورد و نمکدان را بدزدید.

کمال خجندی در قطعه ذیل شعر یاران را هجو کرده است:

هفت بیت آمد غزلهای «کمال»　　«پنج گنج» از لطف او عشر عشیر
هفت بیتیهای یاران نیز هست　　هر یکی پاك وروان و دلپذیر
لیك از هر هفتشان حك کردنی است　　چار بیت از اول و سه از اخیر

و درمورد شاعری عصار نام این بیت را گفته است:

عاقبت عصار مسکین مرد و رفت　　خون دیوانها بگردن برد و رفت

---

(۱) تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ۴۷۸
(۲) همان تذکره، صفحهٔ ۳۹۱

و مولانا طوطی این بیت را در حق مولانا بدیهی بخاری که ظاهراً بینی بزرگ داشته گفته است :

هرپرهٔ بینیت « بدیهی » غاریست «طوطی »منم و تراعجب منقاریست (۱)

قطعهٔ ذیل را نیز کاتبی ظاهراً دربارهٔ شاعری معاذی نام گفته‌است :

گوش بنهاده «معاذی» که خیالی شنود تا روانش بلباس دغل آرد بیرون
همچو آن دزد سبکدست که در محفلها مهره در گوش نهدوز بغل آرد بیرون

کمال خجندی قطعهٔ ذیل رادربارهٔ چنگیی وشاعری گفته :

دعای من اینست در هر نمازی بخلوت که یا ملجأی یا ملاذی
نگه دار اصحاب ذوق وطرب را ز چنگ ملاطی وشعر نمازی

از هجویات ایندوره مقدار قابل ملاحظه‌ای بجا نمانده . تنها در آخر دیوان لطف‌الله نشابوری، که سیمی شاعر معاصروی آنرابرحسب موضوع اشعار مدون ساخته است، فصلی بنام هجویات وجوددارد که غالب آن در هجو مدعیان و بزرگان و کسانی است که تقاضای شاعر را برنیاورده‌اند ، ولی اشعار رکیك و زنندهٔ آن زیاد نیست و ظاهراً این مقدار شامل همهٔ هجویات او نیست زیرا چنانکه ازاین بیت او برمیآید بایـد بیش ازاین بهجا پرداخته باشد :

درلاف و ناموسشان را بریزد ز زلزال هجوم بیکباره باره

---

(۲) تذکرهٔ دولتشاه ، صفحهٔ ٤٦٤

۷ ـ معما و لغز

رواج فن معما

چنانکه درمقدمهٔ این قسمت گفته شد درقرن نهم فن معما رواج و رونق خاص یافت . معما چنانکه امیرعلیشیر نیز ازقول استادان این فن نقل کرده « کلامی است موزون که دلالت کند براسمی ازاسما بطریق اشارت و ایما». اصولا معما سازی نوعی تفنن ذهنی است در شعر. اماساختن معمادرقرن نهم از صورت تفنن خارج گردید و فنی مقبول شد که نه تنها غالب شعرا بآن پرداختند بلکه چند شاعرآنرافن عمدهٔ خود درشاعری قراردادند. امیرعلیشیر ازعدهٔ زیادی ازشعرا بنام معما گونام میبرد. از آن جمله اند سیمی نشابوری و حافظ سعد و حاجی ابوالحسن و قاضی عبدالوهاب مشهدی و خواجه فضل الله ابواللیثی و شرف الدین علی یزدی و مولانا علاء شاشی و مولانا محمد معمائی ملقب به پیر معمائی و مولانا محمد معمائی، صدر بابر میرزا، و میرعماد مشهدی و مولانا میرارغون و مولانا محمد آملی و مولانا نظام و مولانا محمد مجلد و مولانا نعمت آبادی و مولانا بدیعی (۱). امیر علیشیر در بارهٔ مولانا امیرارغون مینویسد «طبعش ازسایر نظمها بمعما بیشتر میل مینمود» و در بارهٔ مولانا محمد آملی میگوید : «طبع او از نظمها بمعما میل داشت» ، و در بارهٔ مولانا نظام مینویسد : «دایم بمعما مشغولی میکرد» . توجه شعرائی چون شرف الدین علی یزدی و جامی و میرعلیشیر بمعما نشان میدهد که خواص شعرا نیز باین فن بی التفات نبوده اند .

از بعضی حکایات نیز میتوان میزان شیوع معما و رواج آنرا دانست. مثلا میرعلیشیر در ترجمهٔ حال مولانا علاء شاشی چنین مینویسد : «در محلی که فقیر بسمرقند رفتم پای

---

(۱) رجوع شود بترجمهٔ مجالس النفائس صفحات ۱۹۱،۸، ۲۲، ۲۶، ۱۶۰، ۱۹۹، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۲۰۹، ۴۴، ۲۱۷، ۴۵، ۴۶، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۷ و نیز رجوع شود بدولتشاه، صفحهٔ ۴۱۳ .

اوشکسته و صاحب فراش بود ، بعیادت او رفتم واین معما را باسم علاء پیش نظر او داشتم :

دور باد ازتو درد و زحمت پا　　　دشمنت را بلا نصیب و عنا

بعدازآنکه فقیرازپیش اوبخانه آمدم اوحالات مرا معلوم کرده این معما را که اسم فقیر ازاوحاصل میشود بدست یکی ازشاهزادگان خود بوناق فقیر فرستاد :

چشم تومرا دید ومنش سیر ندیدم　　　چون سیر ببینم زتو این است امیدم(۱)

(چشم «عین» است ومرا «لی» و«سیر» بمشابهت «شیر» میشود) .

وبازصاحب مجالس النفائس در ذکراولین آشنائی خود با شیخ کمال تربتی میگوید که شیخ کمال باجمعی درمشهد ببحث شعرمشغول بودندومن (میرعلیشیر) که بیماردرگوشه‌ای افتاده‌بودم درموضوع بحث ایشان جوابی گفتم «چون جواب گفتم ازسخن خود برگشته مرا تحسین کرد واحوال تفحص نمود. اتفاقاً اوهم‌فقیرراشنیده بود وهوس دیدن داشته . چون اطلاع یافت خوشوقت شده برسربالین فقیر نشست ودراثنای سخن این معمایش که «قطب» ازآن حاصل میشود خواند :

آنی که درهوای‌سرزلف یارماست　　　ازسرگذشت‌اول‌ودرآخرش‌هباست

درسراین نیز سخنها گذشت» (۲)

ازآنچه دولتشاه دربارهٔ سیمی نشابوری میگوید که « معماهای او بین‌الفضلا متداولست » نیز رواج خاص معما برمیآید (۳)

امیرعلیشیردرمجالس‌النفائس‌غالباً درنمونه‌هائی که‌ازشعرشعرا میآورد معمائی نیز ذکرمیکند .

نه‌تنها دراین‌دوره ساختن معما رواج قوی‌داشته‌بلکه مطالعه‌وتحقیق‌وتدوین معمیات‌نیزمعمول بوده‌است، چنانکه درتذکره‌ها اشاراتی « بکسب‌وتحصیل» فن‌معما می‌یابیم. ازجمله امیرعلیشیر درشرح احوال میرحیدر صبوحی ، از شعراء اخیر دوره

(۱) ترجمهٔ مجالس‌النفائس،صفحهٔ ۲۷
(۲) ترجمهٔ مجالس‌النفائس، صفحهٔ ۳۳
(۳) تذکره دولتشاه، صفحهٔ ٤۱۳

تیموری میگوید که ازایام طفولیت تاشباب بکسب شعر و معما و سایر فنون میپرداخته(۱) ودر بارهٔ مولانا محمد نعمت آبادی میگوید :«چون همیشه در مجلس پهلوان (محمد پهلوان ابوسعید) اهل شعر و معما حاضر بود او(مولانا محمد) نیز بمعما عشق پیدا کرد و پهلوان اورا ببعضی ازظرفا سفارش فرمود ، و در اندك فرصت نیك آموخت و خوب گفت » (۲).

دولتشاه سمرقندی پس از نقل معمائی ازسیمی نیشابوری چنین میگوید : « از این معما چندین اسم مختلف میگویند استخراج میشود،و چون این ضعیف را دراین علم چندان وقوفی نیست العهدة علی المستخرج»(۳).

دراین دوره کتب چندی نیز در این فن تألیف گردید ازقبیل رسالهٔ مولانا بدیعی درفن معما،و «حلل مطرزفی معما ولغز» تألیف مولانا شرف الدین علی یزدی، و چهار رساله دراین فن تألیف جامی بنام «رسالهٔ کبیر» و «رسالهٔ متوسط» و «رساله صغیر» و «رساله اصغر» (٤).

نمونهٔ معمیات ایندوره

در معمیات ایندوره شاعر سعی میکند که بدون آنکه خللی بمعنی کلام برسد اسمی نیزازآن استخراج شود. استخراج اسامی گاه با حساب جمل و گاه با اضافه و نقصان حروف و گاه ازراه مجاز و تصحیف وقلب وعکس وتبدیل بزبان دیگر،وغالباً بچند وسیله ممکن میشود . اینك نمونه‌ای ازمعمیات ایندوره را میآورم :

معما باسم«نجم» ازسیمی نیشابوری :

نمی گنجد زشادی غنچه در پوست　　　چو سیمی نسبتش باآن دهان کرد

(غنچه هر گاه در پوست نگنجد «نچ» میماند،وازدهان«میم»خواسته است)

معما باسم «بایزید» ازحاجی ابوالحسن :

هر که بیند سرومن بالای زیبای ترا　　　بر کنار دیدهٔ روشن کند جای ترا

---

(۱) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ۱۰۹
(۲) ترجمهٔ مجالس النفائس، صفحهٔ ٤٦
(۳) تذکرهٔ دولتشاه، صفحهٔ ٤۱۳
(٤) رجوع شود بتحفهٔ سامی، چاپ تهران ، صفحهٔ ۸٦

(«بای» که بر بالای «زی» در آید بایزی میشود، و کنار دیده یعنی «دال» آنرا تمام میکند).

معما باسم «سیف» ازمولانا عبدالوهاب مشهدی :

جان از لب لعل تو ودل از سر زلفت — جویندهٔ آب خضر و عمر دراز ند

(ازلب لعل «لام» گرفته که بحساب جمل ۳۰ (سی) میشود، ودل از سرزلف یعنی قلب آن که فلز شود، وسر آن «ف» است)

معما باسم «درویش» ازمولانا محمد معمائی (صدر بابرمیرزا) :

چون بتابم روی ازدشنام دوست — عالمی را روی دردشنام اوست.

(اگر «روی» را در «دش» گذارند نام اوست که درویش باشد).

معما باسم «یوسف» ازمولانا محمد معمائی (پیرمعمائی) :

مرا هوای سفر بود پیش ازاین درسر — چو صورت تو بدیدم نماند رای سفر

(صورت تو بتصحیف چون باسفر که راء آن برود جمع شود یوسف میشود)

معما باسم «نویان» از مولانا محمد آملی :

نخواهم داد ازخوبان گلچهر — که خواهانم بمهرویان بی مهر

(«ن» بمهرویان اضافه میشود، وچون مهر از آن برود نویان میماند)

معما باسم «اسحق» ازمولانا نظام :

سخا دان طایر بخشنده دانه — که از اقبال دارد آشیانه

(نقطه از سخا بردو « اق » ازطرفین بال شود ، اسحق بیرون میآید).

معما باسم منصور ازمولانا بدیعی :

مرا زان شد منور خانهٔ چشم — که آمد دوست در کاشانهٔ چشم

(چشم را بصاد تشبیه کرده اند. هر گاه «منور» خانه صاد شود منصور میشود).

دراین دوره ساختن معما واستخراج آن چندان متداول بود که از بعضی از اشعاری که شاعر در آنها قصد معما نمیکرد نیز اسمی استخراج میکردند ، چنانکه پهلوان محمد که دراین فن مهارت بسیار داشت ازمطلع دیوان حافظ :

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها — که عشق اول نمود آسان ولی افتاد مشکلها

اسم « علی » استخراج کرد (اول عشق عین است که با «لی» ولی ترکیب میشود) .

و از بیت ذیل :

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم   که کشم رخت بمیخانه‌وخوش بنشینم

اسم «امین» بیرون آورد («می»در«ان» امین میشود)

و ازاین بیت :

گنج زرگرنبود کنج قناعت باقی‌است   آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد

تقی استخراج نمود («ت»ازقناعت‌در«قی» تقی میشود).

لغز

ظاهراً بسرودن لغز دراین دوره التفاتی نمیشد وشیوع آن‌ازادوارسابق کمتر بود ، چه در دواوین موجود شعرا و نیز در کتب تذکره کمتراثری‌ازآن دیده‌میشود از شاعران این دوره نگارنده تنهایک لغزدردیوان لطف‌الله نشابوری بااین مطلع:

چیست آن آسمان‌بی ادوار   واندرو اختران بی انوار

ولغز کوتاه دیگری دردیوان بساطی برخوردم . لغزبساطی این‌است :

آن چیست سری بچشم بسیار   همچون دل عاشقـان پر آزار

مانـد بشکوفـهٔ حیـات او   لیکن بـود او بنفشه دیدار

با خار نشست و خاست دارد   آری نبود شکوفه بی خار

از طعنهٔ خویش وضرب دشمن   سرتـا قدمش ز زخـم افکار

بیدل بود او همیشه لیکن   دل میدمدش بدست خود یار

پوشیـده بود لبـاس بـادام   تا دفع کند ز فنـدق آزار

چون دیدهٔ اوست دیدهٔ مور   در دیدهٔ اوست مسکن مار

گـر مار بچشم او نیایـد   بیمـار شود بمـاند از کار

وصفش چوصریح با تو گفتم   فکرش بکن‌وروان‌برون‌آر

۸- ماده تاریخ

ساختن ماده تاریخ پیش از ایندوره نیز معمول بود، ولی در ایندوره بیشتر رواج گرفت. علل آن همان عللی است که تکلف و توجه بمضمون یابی و ترویج معما را در شعر باعث شد، و نسبت اینهمه بایکدیگر پوشیده نیست.

در آثار ایندوره ماده تاریخهای فراوان دیده میشود. غالبا برای وقایع مهم چندین ماده تاریخ دردست است. مثلا درمرگ الغ بیك گفته‌اند:

سلطان فلك قدر الغ بیك سعید — در هشتم ماه رمضان گشت شهید
آن‌شب که شهیدشدقیامت برخاست — تاریخ‌همین «شب‌قیامت» گردید (۱)
(سال ۸۵۳)

و نیز:

الغ بیك آن شاه جم اقتدار — که‌دین نبی را ازاو بود پشت
ز عباس شهد شهادت چشید — شدش‌سال‌تاریخ«عباس کشت»(۲)

گاه نیزشعرا بتکلف دراین فن پرداخته ومثلا قصایدی سروده‌اند که هر بیت یا هرمصرع آن تاریخی است (۳)

هر چند ماده تاریخ‌بنابرعرف عام کلمه یاکلماتی است که بحساب جمل‌تاریخی از آن استخراج شود که مقصود شاعر باشد، ولی گاه شعرا عین سنین مورد نظررا درشعرمیآورند. ازاین قبیل است رباعی ذیل درتاریخ وفات بابرمیرزا:

ناگاه قضا ز قدرت سبحانی — بر خاك فکند تاج بابرخانی
درهشتصدوشصت‌ویك‌ز‌تاریخ‌رسول — در سادس و عشرین ربیع الثانی

شاعر دیگرعزیزی نام همین تاریخ را بصورت ماده تاریخ آورده است:

---

(۱) تذکره دولتشاه صفحه ۳۶۶

(۲) الغ بیك بدست عباس‌نامی کشته‌شد. رجوع‌شود بصفحهٔ ۱۵۱-۱۴۹این کتاب

(۳) رجوع شود بحبیب‌السیر، جلدسوم جزء سوم، صفحهٔ ۱۹۷؛ ومجالس‌النفائس صفحهٔ ۲۰۷؛ وفصل تکلف ازاین کتاب.

شاه بابر شهی که از عدلش عدل نوشیروان بدی ناسخ
بود راسخ چودر سخاو کرم گشت تاریخ فوت‌او «راسخ»

اینك نمونه‌ای چند ازماده تاریخ های اینموره را میآورم :

مولانا عبدالقهار در تاریخ وفات قطب‌الدین محمد گوید :

بجای نبی بود و تاریخ اوست «وفات‌النبی علیه‌السلام»
(۸۵۷)

امیرعلیشیر در وفات مولانا طوطی گوید : (۱)

فصیح زمان طوطی آن شاعری که بودش زبکر معانی عروس
چوطوطی برفت این عجب طرفه‌بود که‌تاریخ‌شدفوت‌اوراخروس
(۸۶۶)

در وفات بایسنقر گفته‌اند : (۲)

برصاد وصال چون زنی یك نقطه تاریخ وفات بایسنغرخان است
(۸۳۷)

در تاریخ قتل سلطان محمد بایسنقر سروده‌اند :

شاه سلطان محمد آنکه بریخت نصف ذی الحجه خون او مریخ
بتحیت سلام گفت و ثنا «مه رخی» را که میشود تاریخ
(۸۵۵)

در تاریخ‌وفات خواجه‌ابوالنصر پارسا ازعلمای‌بزرگ اینموره گفته‌اند :

خواجهٔ‌اعظم ابوالنصر آنکه شد تکیه گاهش مسند دارالبقاء
سر او چون با خدا پیوسته شد زین‌سبب‌تاریخ‌شد «سر خدا»
(۸٦۵)

مولانا عبدالقادر در تاریخ مرگ سلطان احمد جلایر گوید :

عبدالقادر زدیده هر دم خون ریز با دور سپهر نیستت جای گریز
کان مهر سپهر سروری را ناگاه تاریخ‌وفات گشت «قصدتبریز»
(۸۱۳)

---

(۱) حبیب السیر، جزء سوم ازجلد سوم، صفحهٔ ۱۷۲ (۲) همان کتاب، صفحهٔ ۱۷۳

ودر تاریخ قتل عبداللطیف میرزا گفته‌اند :

بابا حسین کشت شب جمعه‌اش بتیغ　　　تاریخ قتل اوست که «بابا حسین کشت»
(۸٥٤)

و در وفات شیخ آذری گفته‌اند :

دریغا آذری شیخ زمانه　　　که مصباح حیاتش گشته بی‌ضو
چراغ دل بمصباح حیاتش　　　بانواع حقایق داشت پرتو
چو او مانند خسرو(۱) بود در شعر　　　از آن تاریخ فوتش گشت «خسرو»
(۸٦٦)

لطف الله نشابوری در تاریخ واقعهٔ کربلا گوید :

شد سال نو و مه محرم　　　آمد که همه سعید بادا
از حق شهدای کربلا را　　　رحمتها بر مزید بادا
دانی که چه بود سال تاریخ　　　« لعنتها بر یزید بادا »

(۱) منظور امیر خسرو دهلوی است

شعرای نیمهٔ اول قرن نهم هجری

نگارنده در نظر داشت که احوال مشاهیر شعرای ایندوره را باشرح و نقد آثار آنها در پایان کتاب بیاورد، تامطالبی که تاکنون مورد بحث قرار گرفته روشن تر شود واشاراتی که بآثار بعضی شعرا شده تبیین گردد. ولی اینك ازاین قصد میگذرم، زیراآنچه راجع بشعرای این‌دوره فراهم شده خود کتاب قطوری خواهدشد ، حتی شرح احوال و آثار بعضی ازاین شعرا مانند شاه نعمةالله ولی و کاتبی ترشیزی خود میتواند موضوع رسالهٔ جداگانه‌ای قرار گیرد .

دراینجا تنها فهرستی ازشعرائی که نیمهٔ اول قرن نهم هجری‌را درك کرده‌اند با تاریخ وفات هریك که بدست‌آمده میآورم . متأسفانه عده‌ای که تاریخ وفاتشان معین باشد معدودند ، زیرا تذکره نویسان ایندوره کمتربثبت تاریخ وفات شعراتوجه داشته‌اند . تواریخی هم که دولتشاه ذکر میکند عموماً قابل اعتماد نیست. نظربهمین معنی چون ترتیب نام شعرا برحسب تقدم وتأخرزمانی ممکن نمیشد این فهرست را برحسب الفبا مرتب کردم .

برای اطلاع از احوال این شعرا باید بمنابعی که در ابتدای‌رساله ذکرشده، خاصه مجالس‌النفائس امیرعلیشیر و تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی و حبیب السیر مراجعه نمود . تواریخی که در کنار نام بعضی‌ازشعرا ذکرشده تاریخ وفات آنهاست :

۱ــ خواجه ابواسحق

۲ــ حاجی ابوالحسن

۳ــ خواجه‌ابوالوفاخوارزمی(۸۵۳)

۴ــ مولانا اتائی

۵ــ شیخ آذری (۸۶۶)

٦- اسکندر میرزا ابن عمر شیخ (۸۳۹)
۷- امیر اسلام غزالی
۸- الغ بیك گورگان (۸۵۳)
۹- مولانا امیری
۱۰- مولانا امین الدین نزل آبادی
۱۱- مولانا انیسی
۱۲- مولانا اوحد مستوفی (۸۶۸)
۱۳- باباسودائی (۸۵۳)
۱٤- بابر میرزا (۸۶۱)
۱۵- بایسنقر بن شاهرخ (۸۳۷)
۱۶- مولانا بدخشی
۱۷- بدر شیروانی
۱۸- مولانا بدیعی
۱۹- مولانا برندق
۲۰- بساطی سمرقندی
۲۱- بسحق اطعمهٔ شیرازی (۸۱٤)
۲۲- مولانا ترخانی
۲۳- مولانا جنونی
۲٤- مولانا جوهری
۲۵- مولانا حاجی نجومی
۲۶- حافظ سعد
۲۷- حافظ علی جامی
۲۸- مولانا حریمی قلندر
۲۹- ابن حسام (۸۷۵)
۳۰- حسن سلیمی
۳۱- مولانا حسنشاه
۳۲- امیر حسن اردشیر
۳۳- حسین خوارزمی
۳٤- پهلوان حسین (دیوانه)
۳۵- مولانا حلوائی
۳۶- مولانا حیدر
۳۷- مولانا خاتمی
۳۸- مولانا خاوری
۳۹- مولانا خسروی
٤۰- خواجه خضر شاه استر آبادی
٤۱- خلیل سلطان بن میرانشاه (۸۱٤)
٤۲- خیالی بخارائی (۸۵۰)
٤۳- درویش بیك
٤٤- رستم خوریانی
٤۵- روحی یازری
٤۶- مولانا ریاضی
٤۷- مولانا زاهدی
٤۸- مولانا زین
٤۹- مولانا ساغری
۵۰- مولانا سعدی
۵۱- میر سعید کابلی
۵۲- حاجی سغدی سمرقندی
۵۳- مولانا سکاکی

٥٤- مولانا سلیمانی
٥٥- مولانا سودائی
٥٦- شاه بدخشان (لعلی)
٥٧- سیمی نیشابوری
٥٨- امیرشاهی سبزواری (٨٥٧)
٥٩- شرف الدین رضا
٦٠- شرف الدین علی یزدی (٨٥٣ یا ٨٥٦)
٦١- شرف خیابانی
٦٢- شهاب الدین عبدالرحمن لسان (٨٥٤)
٦٣- صاحب بلخی (شریفی)
٦٤- مولانا صانعی
٦٥- شیخ صدرالدین رواسی
٦٦- مولانا صدر کاتب
٦٧- مولانا صفائی
٦٨- طالب جاجرمی
٦٩- مولانا طالعی
٧٠- مولانا طاهر ابیوردی
٧١- مولانا طاهر بخاری
٧٢- مولانا طوسی
٧٣- مولانا طوطی (٨٦٧)
٧٤- عارفی هراتی
٧٥- مولانا عاشقی
٧٦- سید عبدالحق استرابادی
٧٧- مولانا عبدالرزاق
٧٨- مولانا عبدالصمد
٧٩- مولانا عبدالقهار
٨٠- عبدالوهاب اسفراینی
٨١- قاضی عبدالوهاب مشهدی
٨٢- خواجه عصمت بخارائی (٨٢٩)
٨٣- علی آسی
٨٤- علی دُر دزد
٨٥- علی شهاب تبریزی
٨٦- میرعماد مشهدی
٨٧- فصیحی رونی
٨٨- قاسم الانوار تبریزی (٨٣٧)
٨٩- قاسمی تونی
٩٠- مولانا قبولی
٩١- مولانا قدسی
٩٢- مولانا میرقرشی
٩٣- مولانا قطبی
٩٤- مولانا قنبری
٩٥- کاتبی ترشیزی (٨٣٩)
٩٦- سید کاظمی
٩٧- مولانا کمال
٩٨- کمال الدین غیاث الفارسی
٩٩- شیخ کمال تربتی
١٠٠- شیخ کمال خجندی (٨٠٣)
١٠١- سید کمال کجکولی
١٠٢- مولانا کوثری
١٠٣- لطف الله نشابوری (٨١٢)

۱۰۴- مولانا لطفی
۱۰۵- مولانا لطیفی
۱۰۶- مولانا محمدآملی
۱۰۷- قاضی محمد امامی
۱۰۸- محمد امین
۱۰۹- محمد تبادکانی
۱۱۰- محمد جامی
۱۱۱- محمد عالم
۱۱۲- محمد عرب
۱۱۳- محمد علی شغانی
۱۱۴- میرمحمد علی کابلی
۱۱۵- محمد مجلد
۱۱۶- محمد معمائی
۱۱۷- شمس الدین محمد معمائی
۱۱۸- محمد نعمت آبادی
۱۱۹- خواجه محمود برسه
۱۲۰- میر مخدوم
۱۲۱- میرزا بیگ
۱۲۲- مسعود قمی
۱۲۳- سید مسلمی اسفراینی
۱۲۴- خواجه مسیب
۱۲۵- مولانا مسیحی
۱۲۶- مولانا مشرقی
۱۲۷- معینی جوینی
۱۲۸- مغربی تبریزی (۸۰۹)
۱۲۹- میرمفلسی
۱۳۰- مولانا مقیمی
۱۳۱- درویش منصورسبزواری
۱۳۲- منصور قرابوقه طوسی (۸۵۴)
۱۳۳- خواجه موید دیوانه
۱۳۴- خواجه موید مهنهٔ
۱۳۵- مولانا میرارغون
۱۳۶- درویش نازکی
۱۳۷- مولانا نازنینی
۱۳۸- مولانا ندیمی
۱۳۹- مولانا نظام
۱۴۰- نظام الدین قاری یزدی
۱۴۱- شاه نعمةالله ولی (۸۳۴)
۱۴۲- مولانا نعیمی (نسخه بدل : قدیمی)
۱۴۳- مولانا نقیبی
۱۴۴- نورسعید بیك
۱۴۵- مولانا واله
۱۴۶- ولی قلندر
۱۴۷- مولانا ویسی
۱۴۸- سید هاشمی
۱۴۹- مولانا هلالی
۱۵۰- مولانا هوائی
۱۵۱- امیریادگار بیك
۱۵۲- مولانا یاری
۱۵۳- یحیی سیبك «فتاحی» (۸۵۲)
۱۵۴- یوسف امیری
۱۵۵- یوسف برهان
۱۵۶- مولانا یوسفشاه

فهرست اسامی اعلام

این فهرست شامل **اسامی اشخاص** و **اسامی جغرافیائی** و **اسامی کتب** و **اسامی فرق** است. اسامی کتب درمیان‌علامت « » قرارداده شده. درمورد آنگونه اسامی که بیش از یك صورت دارنــد عموماً صورت مشهورتر معتبر شمرده شده وازصورتهای‌دیگر باین‌صورت ارجاع گردیده. عناوین «مولانا» و«امیر» و«حاجی» و «سید» و نظایرآنها جزدرموارد خاص معتبر شمرده‌نشده. اعدادسیاه شمارهٔ صفحات مقدمه است.

الف

ب

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ص

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

ن

و

ھ

ی

غلط نامه

سطر	غلط	درست
۱۲	علّیه	علیّه
۳	اسرار	اصرار
حاشیه	شاه ملك آغا	شادملك آغا
۲٤	برادرزاده	خواهرزاده
۲۰	۸۸۲	۸۲۲
۱۰	۷۳۷	۸۳۷
۱٤	خطای	ختای
۹	نعمت‌الله	نعمة‌الله
۲۳	آنچه باآنکه	باآنکه آنچه
۲۱، ۲۰	مخذوف	محذوف
۹	»	»
۷	»	»
۱۱	»	»
۳	ممحمد	محمد

انتشارات دانشگاه تهران

وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
تاریخ افضل – بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
راهنمای دانشگاه	—
مقررات دانشگاه	—
درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یگانه حایری
اصول گداز و استخراج فلزات » دوم	« « «
اصول گداز و استخراج فلزات » سوم	« « «
ریاضیات در شیمی	» » هورفر
جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی

عنوان	نگارنده
۳۳- اصول آموزش و پرورش	نگارش دکتر محمد باقر هوشیار
۳۴- فیزیولژی گیاهی جلد اول	« « اسمعیل زاهدی
۳۵- جبر و آنالیز	« « محمدعلی مجتهدی
۳۶- گزارش سفر هند	« « غلامحسین صدیقی
۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی	« « پرویز ناتل خانلری
۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	« « مهدی بهرامی
۳۹- واژه نامه طبری	« « صادق کیا
۴۰- تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	« عیسی بهنام
۴۱- تاریخ اسلام	« دکتر فیاض
۴۲- جانورشناسی عمومی	« « فاطمی
۴۳- Les Connexions Normales	« « هشترودی
۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی	« دکتر امیراعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی
۴۵- روانشناسی کودک	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶- اصول شیمی پزشکی	« « آ. وارتانی
۴۷- ترجمه و شرح تبصرهٔ علامه جلد اول	« زین العابدین ذوالمجدین
۴۸- آکوستیک «صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت	« دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹- انگل شناسی	« « ناصر انصاری
۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط	« « افضلی پور
۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	« احمد بیرشک
۵۲- درس اللغة و الادب (۱)	« دکتر محمدی
۵۳- جانورشناسی سیستماتیک	« « آزرم
۵۴- پزشکی عملی	« « نجم آبادی
۵۵- روش تهیه مواد آلی	« « صفوی گلپایگانی
۵۶- مامائی	« « آهی
۵۷- فیزیولژی گیاهی جلد دوم	« « زاهدی
۵۸- فلسفه آموزش و پرورش	« دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹- شیمی تجزیه	« « علی اکبر پریمن
۶۰- شیمی عمومی	« مهندس سعیدی
۶۱- امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرک‌زاده
۶۲- اصول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳- مقاومت مصالح	« مهندس گوهریان
۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر	« مهندس میردامادی
۶۵- آسیب شناسی	« دکتر آرمین
۶۶- مکانیک فیزیک	« « کمال جناب

کتاب	مؤلف
٦٧- کالبدشناسی توصیفی (۲) ـ مفصل شناسی	تألیف دکتر امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
٦٨- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
٦٩- درمانشناسی » دوم	» » »
٧٠- گیاه شناسی ـ تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
٧١- شیمی آنالیتیک	» دکتر گاگیک
٧٢- اقتصاد جلد اول	» » علی‌اصغر پورهمایون
٧٣- دیوان سید حسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
٧٤- راهنمای دانشگاه	—
٧٥- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
٧٦- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
٧٧- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
٧٨- تئوری سینتیک گازها	» دکتر روشن
٧٩- کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
٨٠- قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
٨١- جنگل‌شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
٨٢- استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
٨٣- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
٨٤- ادوار فقه	» محمود شهابی
٨٥- دینامیک گازها	» دکتر غفاری
٨٦- آئین دادرسی در اسلام	» محمد سنگلجی
٨٧- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
٨٨- از سربن تا یونسکو ـ دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبر سیاسی
٨٩- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
٩٠- میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکتر سهراب- دکتر میردامادی
٩١- میزراه جلد اول	» » حسین گلاژی
٩٢- » » دوم	» » » »
٩٣- کالبدشکافی (تشریح عملی دست و پا)	» » نعمت‌الله کیهانی
٩٤- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
٩٥- کالبدشناسی توصیفی (۳) ـ عضله شناسی	» دکتر امیراعلم- دکتر حکیم دکتر کیهانی- دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
٩٦- » » (۴) ـ رگ شناسی	» » » »
٩٧- بیماریهای گوش و حلق و بینی جلد اول	تألیف دکتر جمشید اعلم
٩٨- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
٩٩- جبر و آنالیز	» » » »
١٠٠- تفوق و برتری اسپانیا (١٥٥٩-١٦٦٠)	» » بیانی
١٠١- کالبدشناسی توصیفی ـ استخوان‌شناسی اسب	» » میر بابائی
١٠٢- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی

۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها	نگارش دکتر محمد جواد جنیدی
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی وادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله ـ وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیك» جلداول	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	» مهدی قمشة
۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیك پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱- اکوستیك «صوت» (۲) مشخصات صوت - اواه - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
۱۲۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴- چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
۱۲۵- شیمی فیزیك	» » بازرگان
۱۲۶- بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۲۹- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج‌بخش
۱۳۱- امراض واگیردام	» » رستگار
۱۳۲- درس اللغة و الادب (۳)	» » محمدی
۱۳۳- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴- تك یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶- عضله و زیبائی پلاستیك	» » کیهانی
۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی	» » مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹- روان‌شناسی (از لحاظ تربیت)	» » علی‌اکبر سیاسی
۱۴۰- ترمودینامیك (۱)	» مهندس بازرگان

شماره	نام کتاب	مؤلف
۱۴۱ـ	بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲ـ	زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳ـ	مکانیک عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴ـ	فیزیولوژی جلداول	» » کاتوزیان
۱۴۵ـ	کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیک نفس
۱۴۶ـ	تاریخ تمدن ساسانی جلداول	» سعید نفیسی
۱۴۷ـ	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس
۱۴۸ـ	کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹ـ	کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰ـ	هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱ـ	اندام شناسی گیاهان	» پارسا
۱۵۲ـ	چشم پزشکی (۳)	» » ضرابی
۱۵۳ـ	بهداشت شهری	» » اعتمادیان
۱۵۴ـ	انشاء انگلیسی	» پازارگادی
۱۵۵ـ	شیمی آلی (ارگانیک) (۴)	» دکتر شیخ
۱۵۶ـ	آسیب شناسی (گانگلیونت استلار)	» » آرمین
۱۵۷	تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	» » ذبیح الله صفا
۱۵۸	تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی اصغر حکمت
۱۵۹	حشره شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰	نشانه شناسی (علم العلامات) جلد اول	» دکتر محمدحسین میمندی نژاد
۱۶۱	نشانه شناسی بیماریهای اعصاب	» » صادق صبا
۱۶۲	آسیب شناسی عملی	» » حسین رحمتیان
۱۶۳	احتمالات و آمار	» » مهدوی اردبیلی
۱۶۴	الکتریسته صنعتی	» » محمد مظفری زنگنه
۱۶۵	آئین دادرسی کیفری	» » محمدعلی هدایتی
۱۶۶	اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)	» » علی اصغر پورهمایون
۱۶۷	فیزیک (تابش)	» » روشن
۱۶۸	فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	» علینقی منزوی
۱۶۹	» » » » » (جلدسوم ـ قسمت اول)	» محمدتقی دانشپژوه
۱۷۰	رساله بود و نمود	» محمود شهابی
۱۷۱	زندگانی شاه عباس اول	» نصرالله فلسفی
۱۷۲	تاریخ بیهقی (جلدسوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳	فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه	» » »
۱۷۴	تاریخ مصر (جلداول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵	آسیب شناسی آزردگی سیستم رتیکولوآندوتلیال	» دکتر آرمین
۱۷۶	نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک	» مرحوم زیرک زاده

۱۷۷	فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸	خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« « زندی
۱۷۹	تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰	سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱۸۱	فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم ـ قسمت دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲	اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳	رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸٤	پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵	چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸٦	آسیب‌شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷	یادداشت های مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸	استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹	جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱۹۰	بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱	بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱۹۲	حساب جامع وفاضل	« دکتر مجتهدی
۱۹۳	ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹٤	تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵	تاریخ تمدن ایران ساسانی	« « « «
۱۹٦	درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱۹۷	شیمی و فیزیک (جلد اول)	« « توسلی
۱۹۸	فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹	دارو سازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰	علم العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱	استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲	پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳	علم النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰٤	قواعد فقه	« آقای محمود شهابی
۲۰۵	تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰٦	فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۲۰۷	مخارج الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل‌خانلری
۲۰۸	عیون الحکمه	از ابن‌سینا ـ چاپ عکسی
۲۰۹	شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰	میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب ـ دکتر میردامادی
۲۱۱	حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس دواچی
۲۱۲	هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳	حقوق مدنی	« « سیدحسن امامی

شماره	عنوان	مؤلف
۲۱۴	مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵	مکانیک استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶	ترمودینامیک (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۷	گروه بندی و انتقال خون	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸	فیزیک، ترمودینامیک (جلداول)	« « روشن
۲۱۹	روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰	بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱	حالات‌عصبانی یا نورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲	کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم‌آبادی ـ دکتر نیک نفس
۲۲۳	علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴	الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵	هیدرولیک عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶	شیمی عمومی‌معدنی‌فلزات(جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷	آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸	اصول الصرف	« علی‌اکبرشهابی
۲۲۹	سازمان فرهنگی ایران	تألیف آقای دکترعلی کنی
۲۳۰	فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)	« « « روشن
۲۳۱	راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲	مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳	بهداشت غذائی بهداشت نسل	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴	جغرافیای کشاورزی ایران	« دکترتقی بهرامی
۲۳۵	ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه(۱)	« آقای‌سیدمحمدسبزواری
۲۳۶	احتمالات و آمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷	اصول تشریح چوب	« مهندس‌رضا حجازی
۲۳۸	خون‌شناسی عملی (جلداول)	« دکتر رحمتیان‌دکتر شمسا
۲۳۹	تاریخ ملل قدیم‌آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰	شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱	دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« «ضیاءالدین‌اسمعیل‌بیگی،
۲۴۲	پانزده گفتار	« آقای مجتبی‌مینوی
۲۴۳	بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا
۲۴۴	اقتصاد کشاورزی	« « احمد هومن
۲۴۵	علم‌العلامات (جلدسوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶	بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس‌خلیلی
۲۴۷	هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸	فیزیولژی گل ورده بندی تك لپه‌ایها	« « زاهدی
۲۴۹	تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰	ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه (۲)	« آقای سبزواری

۲۵۱	حقوق مدنی (۲)	نگارش دکتر امامی
۲۵۲	دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
۲۵۳	یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴	تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵	تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶	کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۵۷	حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸	کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میر بابائی
۲۵۹	اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰	بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱	سرطان شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲	شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیر کیا
۲۶۳	بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش‌ور
۲۶۴	انگل شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵	بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶	دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
۲۶۷	فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیان